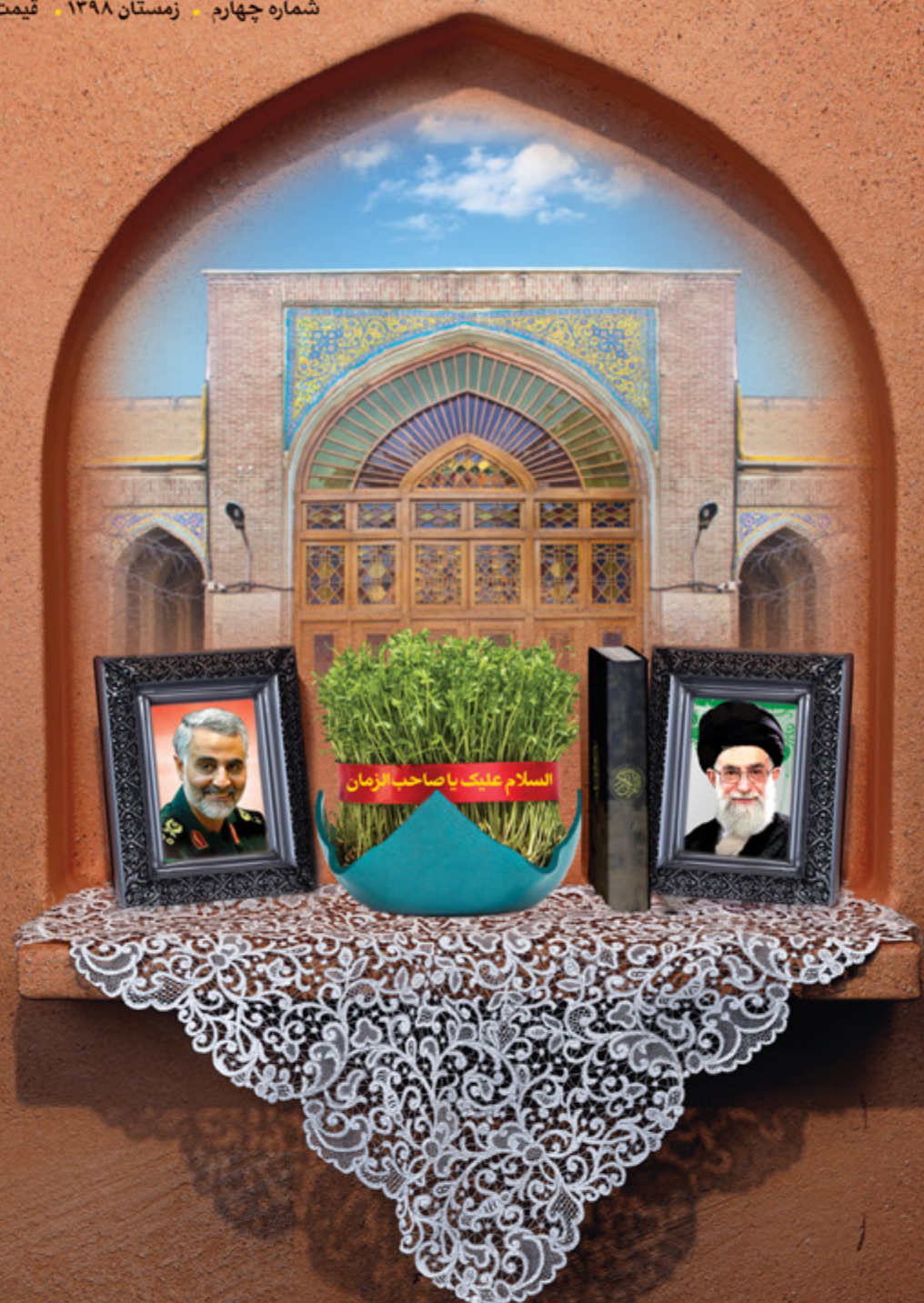




ویژه نامه: سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی

مستندات و مآخذ قاعده درء از منظر فقهای امامیه • مصادیق رزق مادی در قرآن کریم
موانع گسترش پژوهش در بین طلاب • شناخت ذات الهی از دیدگاه امام علی (ع)



ویژه نامه ملت شهادت بمناسبت بزرگداشت شهادت سردار رشید اسلام شهید حاج قاسم سلیمانی

در همین شماره از نشریه می خوانید:

- خاطره راننده حاج قاسم
- درد دل با حاج قاسم
- اخلاص، راهی برای نفوذ به قلب مردم
- «ولایت فقیه» محور وصیت نامه حاج قاسم
- در مکتب حاج قاسم عقلانیت حرف اول را می زند

طلاب محترمی که خواهان انتشار یادداشت و مقالات خود در نشریه پیام مروی هستند می توانند از طریق کانال پرسش و پژوهش در ایستا به آدرس @Pajoheshgaranemarvi مراجعه و مقالات خود را برای درج در نشریه ارسال نمایند.



مجله پیام مروی مجله علمی فرهنگی اطلاع رسانی حوزه علمیه مروی - شماره چهارم / زمستان ۹۸

آدرس: خیابان ناصرخسرو، کوچه مروی، پلاک ۳۲، حوزه علمیه مروی
تلفن: ۰۲۱- ۳۳۹۱۹۱۱۵
ایمیل: info@howzehmarvi.ir
نشانی سایت: www.howzehmarvi.ir
کانال پرسش و پژوهش: [@Pajouheshgaranemarvi](https://www.instagram.com/Pajouheshgaranemarvi)

صاحب امتیاز: معاونت پژوهش حوزه علمیه مروی
مدیر مسئول: محمد اسکندری
سر دبیر: سید محمد مصطفی مرتضایی نژاد
هیئت تحریریه: محمد اسکندری، محمد حسین حیدری،
علی اسکندری
ناظر فنی: علی اسکندری
روابط عمومی: شهریار ربانی
مدیر هنری: محمد حسین همدانیان
طراح لوگو تایپ: محمد حسن همدانیان
ویراستاران: محمد حسین حیدری، علی اسکندری

سخن سردبیر



نویسنده:
سید محمد مصطفی مرتضایی نژاد

گذر فرصت‌ها

سال ۹۸ گذشت و ما وارد سال جدید می‌شویم. وقتی به اطراف نگاه می‌کنیم مسائل مختلفی برای ما مهم جلوه می‌کند اما اندکی با دقت بیشتر معلوم می‌شود که چقدر در حال تغییر و تحول هستیم و این تحولات در پهنای زمان و فرصت عمر رخ می‌دهند؛ فرصتی که دیگر باره تکرار نخواهد شد. بی شک وقت و فرصت بزرگ‌ترین سرمایه‌گران بها و بی نظیر برای بشر است، که می‌توان در استفاده بهینه از آن، در همه عرصه‌ها پیش رفت و به عالی‌ترین درجات مادی و معنوی نائل شد. وقت یعنی فرصت‌ها، ساعت‌ها، روزها و ماه‌ها و سال‌ها بلکه دقیقه‌ها و ثانیه‌ها و لحظه‌ها و بهره‌گیری از وقت بزرگ‌ترین توفیقی است که نصیب بشر می‌شود و او می‌تواند در پرتو آن به اهداف عالی‌ه برسد و به پیروزی در همه ابعاد دست یابد. هر انسانی که اهل فکر و تدبیر و تأمل باشد و برای خویشتن در زندگی هدف‌هایی را برگزیند به خوبی در می‌یابد که برای رسیدن به آن هدف‌ها باید برنامه‌ریزی کند اما در این بین آنچه که مهم‌تر است اینکه بدانیم برای دستیابی به هدف‌های کوچک در زندگی باید لحظه‌ها را درک کرد.

چه خوب است که برای درک اهمیت این موضوع به محضر سخنان ناب اهلبیت علیهم‌السلام شرفیاب شویم:

امیر مومنان می‌فرمایند: انتهرزوا فرص الخیر فأنها تمر مر السحاب: فرصت‌های نیک را غنیمت شمارید چرا که فرصت‌ها همانند گذر کردن ابر می‌گذرند و باز می‌فرمایند: عاقل ترین مردم کسی است که هیچ فرصتی را به رایگان از کف نمی‌دهد. و هر آن که اوقات زندگانی خویش را ضایع و تباه سازد، فرجامش غصه خوردن و افسوس خواهد بود.

اساسا گران بهاترین امانتی که خداوند به انسان هدیه داده است فرصت عمر است تا از آن بهره‌گیرد و به کمال انسانی خویش نائل شود. استفاده درست از سرمایه به این است که با برنامه‌ریزی صحیح به گونه‌ای در آبادانی دنیایش بکوشد که گویی جاودانه در آن زیست می‌کند و از طرفی خود را آن‌چنان گسسته و بی‌تعلق به دنیا نگه دارد که هر لحظه برای سفر آخرت و حضور به محضر رب العالمین آماده باشد. یعنی هم رشد مادی کند و هم در امور معنوی خود را رشد دهد. به فرمایش امیر مومنان مجموعه عمر آدمی در این دنیا ساعتی بیش نیست؛ آنچه از این ساعت گذشته، معدوم شده و لذت و المی از آن احساس نمی‌کنید و آنچه از آن هنوز نیامده، نمی‌دانید چیست؟ سرمایه نقد زندگانی تنها همان لحظاتی است که در آن قرار دارید پس مالک نفس خود باشید و برای اصلاح و رستگاری خود بکوشید.

چه بسیار از پاره وقت‌های ۱۰ تا ۲۰ دقیقه‌ای که ما طلبه‌ها آن را به هیچ انگاشتیم و برای یک یا دو ساعت مطالعه روی یک موضوعی منتظر رسیدن اوقات خالی می‌گشتیم در حالی که آن وقت خالی هیچ وقت نخواهد رسید و آنچه مفت از کف داده‌ایم، بهره‌مندی از همین اوقات به ظاهر اندک بوده است. یکی از دوستان از فاضلی نقل می‌کردند که می‌گفت: من رساله سطح چهار خودم را در حین رانندگی تکمیل کردم به این صورت که هر روز در مسیر خانه تا محل تدریس، روی مطالب و ایده‌ها و راه حل‌ها فکر می‌کردم و در اولین فرصت ممکن آنها را روی متن پیاده می‌ساختم.

حریص بر اوقات

انسان‌ها معمولاً وقت را فدای مال و ثروت می‌کنند و آن را وسیله ترقی

مادی قرار می‌دهند، در صورتی که باید مال و ثروت در خدمت وقت باشد و آنها را وسیله بهره‌مندی برتر از وقت قرار داد؛ چنانکه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «كُنْ عَلَى عُمْرِكَ أَشْخَ مِنْكَ عَلَى دِرْهِمِكَ وَ دِينَارِكَ؛ در حفظ عمر خود، بخیل تراز پول و ثروت خود باش.» مفروش خیره، کاین گهر پاک بی‌بهاست.

رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «إن لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها»

گفت پیغمبر که نفحات‌های حق

اندر این ایام می‌آرد سبق

گوش هش دارید این اوقات را

در ربایید این چنین نفحات را

نفحه‌ای آمد شما را دید و رفت

هر که را می‌خواست جان بخشید و رفت

نفحه‌ای دیگر رسید آگاه باش

تا از این هم وانمایی خواجه باش

با این همه بیشتر مردم روزگار زندگی خود را با غفلت از آنچه که دارند سپری می‌کنند و این غفلت باعث می‌شود که این سرمایه را در خدمت عبادت شیطان قرار دهند. امام سجّاد علیه‌السلام در فرای از دعای خود به خداوند عرض می‌کند: «وَعَمْرِنِی مَا کَانَ عُمَرِی بِذِلَّةٍ فِی طَاعَتِکَ، فَإِذَا کَانَ عُمَرِی مَرْتَعاً لِلشَّیْطَانِ فَاقْبِضْنِی إِلَیکَ؛ به من عمر بده تا هنگامی که عمرم در راه اطاعت تو صرف شود و هرگاه عمرم چراگاه شیطان شود،

جانم را قبل از پیشی گرفتن عذابت بگیر.»

درفراز دیگر می‌فرماید: «وَنَبْهِنِی لِذِکْرِکَ فِی أَوْقَاتِ الْغَفْلَةِ، وَاسْتَعْمِلْنِی بِطَاعَتِکَ فِی آیَامِ الْمُهِلَةِ؛ خدایا مرا در وقت‌های غفلت و بی‌خبری، برای یاد خودت هوشیار و بیدار کن و در روزگار فرصت و فراغت، به عبادت و بندگی بگمار.

روزی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای عبادت به مسجد رفت، در آنجا ابوذر غفاری وقت را غنیمت شمرد و نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شتافت و به طور مکرر از آن حضرت خواست که موعظه کند، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از همان فرصت استفاده کامل کرد و با آب زلال موعظه‌های طولانی و سرشار از حکمت خود روح تشنه ابوذر را سیراب کرد.

به طور کلی هر کس برای وقت ارزش قائل شد و از آن با آگاهی و جدّیت استفاده صحیح کرد، به جایی رسید و هر کس آن را عاقل و باطل نمود، قطعاً خود را تیره بخت کرده است و در چاه هلاکت انداخته است. از این رو حضرت علی علیه‌السلام فرمود: «وقت‌های زندگی تو جزء جزء عمر تو است، پس بکوش که هیچ وقتی از عمر تو جز در موارد اموری که عامل نجات است تلف نشود.»^۲

ان شاء الله همه ما بتوانیم از فرصت‌های زودگذر دنیا برای آخرت‌مان بهره‌مند شویم و گذران عمر و جوانی ما به گونه‌ای باشد که مورد رضایت پروردگار متعال خصوصاً حجت بر حقش حضرت ولی الله الاعظم امام زمان روحی فداه باشد.

۲ . صحیفه سجّادیه، دعای ۲۰، بند ۶ و ۲۹

۳ . غررالحکم، ج ۱، ص ۲۵۲

۱ . بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۷۸

تقریظ تولیت معظم مدرسه علمیه مروی؛
حضرت آیت الله تحریری دام عزه



بسم الله الرحمن الرحيم
ن و القلم و ما یسطرون

خداوند حکیم منان، نعمت‌های بی‌شماری را از مکن غیب مطلقش تنزل و ظهور داده است که از جمله آن نعمت‌های بزرگ، ایجاد انسان است با دو دست خود که ظهور صفات جمال و جلال خویش است و او را با این مرتبه وجودی کرامت بخشیده و بر بیشتر آفریده‌هایش برتری داده و خلیفه خود و مسجود ملائکه گردانیده و در این رابطه، ظرفیت آگاهی از حقایق و کمالات وجودی خویش را به وی بخشیده تا بتواند به واسطه فطرت توحیدی و به‌کار بستن عقل در جهت درک خالص حقایق و با پیروی از راه مستقیم الهی به آن حقایق نائل شود. همچنین بر این انسان منت نهاده و نعمت بیان و تعلیم با قلم را به رخ او می‌کشد که: «خلق الانسان، علمه البیان»؛ «الذی علم بالقلم، علم الانسان ما لم یعلم».

ارتباط با قلم و کتابت، یکی از راه‌های شکوفایی عقل است که به واسطه آن بساط تعلیم و تعلم گسترده شده و انسان از طریق آن می‌تواند به آگاهی‌های جدید برسد و دیگران را نیز از آن بهره‌مند سازد. کمال حقیقی انسان آن است که از این نعمت‌های الهی بهره صحیح و کامل را برده و آن‌ها را در راه درک حقایق ظهور یافته از ذات اقدس الهی به‌کار بسته و از طریق بیان و بنان، آنها را از درونش استخراج کرده و ثبت نماید و به دیگران برساند تا در مسیر هدایت آنان به حق و حقیقت و دین الهی و اولیای او قرار گرفته و به اندازه خویش امام متقین محسوب شود.

از این جهت ما طالبان علم باید توجه دقیق داشته باشیم تا در دام اوهام و وسوس شیطانی قرار نگیریم و تنها همت را در فهمیدن و فهماندن و رساندن حقایق قرآن و سنت و معارف خالص نورانی اهل بیت عصمت علیهم‌السلام صرف کنیم و در این راستا همواره تضرع خالصانه به درگاه الهی و اولیائش داشته باشیم تا از خط صراط مستقیم ایشان لحظه‌ای جدا نگردیم.

اینجانب از تمامی عزیزانی که در جهت تثبیت و تکمیل مسئله پژوهش در معارف اسلامی تلاش کرده‌اند به ویژه از تلاش عزیزانی که موفق به تولید نخستین شماره از نشریه پیام مروی شده‌اند تشکر می‌کنم. امیدوارم در آینده شاهد برداشتن گام‌های موثرتر طلاب گرامی در تقویت و توسعه و نشر معارف اهل بیت علیهم‌السلام باشیم و انشاءالله سعی همه عزیزان مورد عنایات خاصه حضرت حق و اولیائش قرار گیرد.

محمدباقر تحریری
۹۷/۱۲/۲۶





۱۰



۱۶



۲۴



۵۰



۶۵

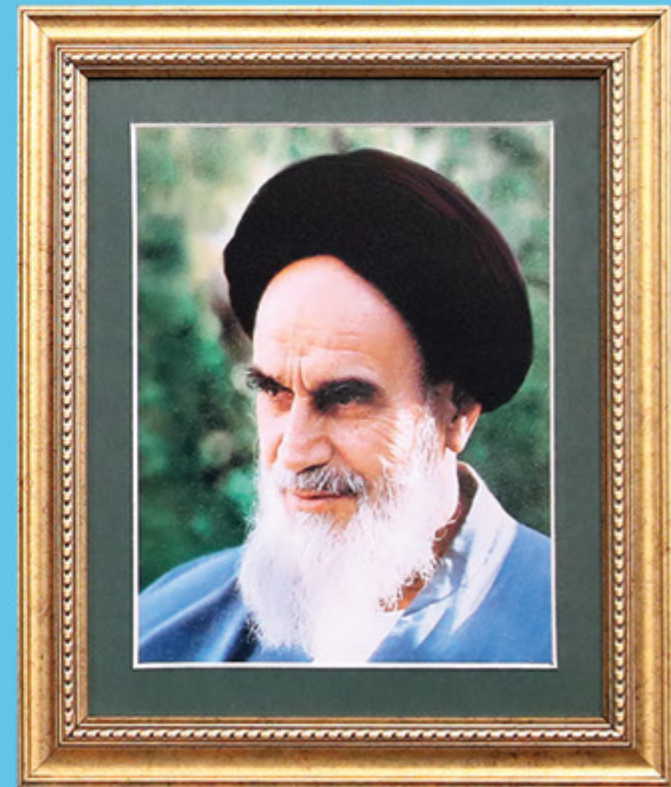
مصاحبه نوری با حضرت آیت الله تحریری (دامت برکاته)	۱۰
ولید الکعبه	۱۶
شناخت ذات الهی از دیدگاه امام علی (ع)	۲۰
ویژه‌نامه سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی	۲۴
خاطره راننده حاج قاسم	۲۶
درد دل با حاج قاسم	۲۸
اخلاص، راهی برای نفوذ به قلب مردم	۳۰
«ولایت فقیه» محور وصیت نامه «حاج قاسم»	۳۱
متن یادداشت حجت‌الاسلام شیرازی	۳۴
در مکتب حاج قاسم عقلانیت حرف اول را می‌زند	۳۸
حوزه؛ منطقه جنگی	۵۰
مصادیق رزق مادی در قرآن کریم	۵۴
بررسی اقوال موجود در بیان مقصود «روایت نية المومن خير من عمله»	۵۸
ضرورت تدوین عناصر محتوایی و ساختاری تدوین کتب درسی	۶۲
موانع گسترش پژوهش در بین طلاب (سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین	
حامد کاشانی در جشنواره مقاله‌نویسی شهید صدر)	۶۵
معرفی کتاب: «پس از چهل سال»	۷۲
مستندات و مآخذ قاعده درء از منظر فقهای امامیه	۷۴
جدول	۸۰



مکتب شاهدان و شهیدان گمنام

پایه اصلی کار بسیجی، اخلاص است. «گمنام»، از جمله‌ی تعبیرات امام است: «مکتب شاهدان و شهیدان گمنام». گمنام یعنی دنبال نام و نشان نبودن. گفت: «در کیش ما مجرد عنقا تمام نیست / در قید نام ماند اگر از نشان گذشت». برای خدا کار کردن، این ناشی است از روحیه‌ی اعتماد به خدا؛ می‌دانیم که پیش خدای متعال ضایع نمی‌شود. شما در خلوت عبادت می‌کنید، با خدا حرف می‌زنید، کسی هم نمی‌فهمد؛ خاطرتان هم جمع است که خدا دارد می‌بیند، این عبادت را محسوب می‌کند؛ کرام الکااتبین الهی نمی‌گذارند این عبادت شما مثل عملی که انجام نشده، بماند؛ نه، تحقق پیدا کرده، این را یادداشت می‌کنند؛ آن وقت «فمن يعمل مثقال ذرة خیرا بیره»؛ همین را می‌بینید. عین همین در فعالیت‌های اجتماعی است. شما یک حرکتی را انجام می‌دهید برای خدا، یک اقدامی را می‌کنید برای خدا، یک تصمیمی را می‌گیرید برای خدا، هیچ کس هم نمی‌فهمد؛ برای این تصمیم، بیش هیچ کس هم تفاخر نمی‌کنید؛ این را خدای متعال می‌فهمد، می‌داند، می‌نویسد. به خدای متعال اعتماد دارید، به خدای متعال حسن ظن دارید. حالا گیرم دیگران نفهمیدند. مگر دیگران چقدر به ما مزد می‌دهند؟ در مقابل مزد الهی، این مزدهای دنیوی مگر چقدر است؟ ... اگر اخلاص شد، آن وقت خودپرستی‌ها و خودمحوری‌ها و اینها برکنار خواهد شد؛ ثروت‌اندوزی برای خود، دست دراز کردن به اینجا، به آنجا، دیگر ممنوع خواهد شد. اینها همه‌اش ناشی از شرک است؛ شرک پنهان. وقتی که اخلاص بود، شرک نبود، اینها دیگر از بین خواهد رفت.

بیانات در دیدار بسیجیان استان کرمانشاه ۱۳۹۰/۷/۲۲



قابل اندازه‌گیری نبودن ارزش اخلاص

آن مرتبه اخلاص است که یک ضربت را با عبادت ثقلین، عبادت جن و انس مقابل کرده است. این اخلاص‌تان و این شهادت طلبی و این ایثار برای خداست که ارزش به شما داده است، و ارزش او را هیچ معیاری نمی‌تواند اندازه‌گیری کند. عزیزان من، حفظ کنید این نعمت را؛ خداوند به شما یک همچو نعمتی داده است که شما را با عنایت ذاتی خودش، با دست غیبی خودش متحول کرده است به یک انسان‌های خالص برای خود، و انسان‌هایی که جان و هر چه دارند، در راه خدا ایثار می‌کنند و «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ» آن جنتی که مشتری به شما عطا می‌کند، با جنتی که برای دیگران تحقق پیدا می‌کند، فرق دارد. امیدوارم که این جنت، جنت لقاء باشد.

حسینیه جماران / ۲۸ فروردین ۱۳۶۱



مصاحبه نوروزی با حضرت آیت الله تحریری (دامت برکاته)



نازل کند که نزول این مائده متفرع بر داشتن ایمان و تقواست و البته خود آنها نیز در ادامه به حضرت گفتند که ما می خواهیم دلمان مطمئن بشود که شما ما را پذیرفتید به عنوان پیروان خودتان و شما نیز شاهد بر ایمان ما باشید، اینها خیلی مهم هست. بعد حضرت عیسی علیه السلام در آیه ۱۱۴ سوره مبارکه مائده از خدای متعال این درخواست را دارد که: «ربنا انزل علينا مائدة من السماء تكون لنا عيدا لأولنا وآخرنا»؛ خدایا مائده ای از آسمان برای ما نازل کن که عیدی برای اول و آخر ما باشد. یعنی امت ما به هر حال از این بهره مند شود و با این تاکید که «آیه منک» آیه ای از جانب تو باشد که می خواهد بفهماند که توجه کنید این تقاضای خاصی است که اگر انسان در راستای این تقاضا حرکت کند بهره خوبی خواهد برد که آیه ۱۱۵ این را بیان می کند، قال الله انی منزلها علیکم، من این مائده را بر

ظهور پیدا می کند. همه اینها نشان دهنده یک تحول خاص در عالم است که ما را باید به متحول کننده اصلی متوجه بکند. لذا از این تحول تعبیر به «عید» می شود که از عود گرفته شده است؛ یعنی بازگشت امر رفته که مجددا آمده است و این بیانگر آن است که این تحول همواره در عالم هست لذا تعبیری که در قرآن کریم برای عید وجود دارد یک تعبیر خاصی است که فقط در بیانات حضرت عیسی علیه السلام آمده است آنجا که که حواریون از آن حضرت خواستند که یک مائده ای از آسمان برایشان نازل شود که این مائده یک آیه و نشانه خاصی از حقانیت حضرت عیسی علیه السلام باشد دلگرمی برای آنها باشد در برابر کفار و مشرکین که آنها موحد نیستند و اینها در جمع های توحیدی خودشان قوت قلب و ثبات قدم پیدا کنند. حضرت، اول فرمود تقوای خدا را داشته باشید اگر مومن هستید؛ یعنی خدا می تواند چنین مائده ای را

طلبه ها ممکن است چندان مطلوب نباشد و بلکه دارای اشکال باشد. نظر حضرتعالی در باره بزرگداشت این روز چیست؟
استاد: بسم الله الرحمن الرحیم، اساسا تحول سال جدید که بیانگر تحول در نظام آفرینش است، تحول خاصی است از مرحله خزان به مرحله آبادی و رشد و ظهور تحولی در عالم طبیعت است. این خودش یک تحولی برای انسان باید ایجاد کند و دیدگاه صحیح آن است که به هر حال یک رکودی در نظام طبیعت موقتا رخ داده و این رکود، در حقیقت یک رکود در جریان حیات مادی است نه اینکه این جریان نابود شده، بلکه جریان حیات در نظام طبیعت همواره هست گرچه ظهور و افول دارد. در زمستان و پاییز این جریان حیات افول دارد و در بهار این جریان

مجری: یا مقلب القلوب والابصار یا مدبر اللیل والنهار یا محول الحول والاحوال حول حالنا الی احسن الحال. در آستانه تحویل سال نو به محضر تولیت معظم حوزه علمیه مروی حضرت آیت الله تحریری رسیدیم تا از بیانات ارزشمند ایشان در این لحظات بتوانیم توشه ای برای سال جدیدمان داشته باشیم. حضرت استاد از اینکه محبت فرمودید این وقت را برای ما قرار دادید ممنون و متشکریم، چند تا سوال از محضر حضرتعالی داریم. اولین سوال اینکه مستحضرید با شروع سال نو همیشه برای پاره ای از جامعه طلاب این شبهه وجود دارد که بزرگداشت مراسم عید نوروز و رعایت رسم و رسوم های سال نو در بین اقشار متدین و به ویژه در بین

شما نازل می‌کنم نه تنها بر حضرت عیسی بلکه بر امت ایشان که عمدتاً امت باید بهره‌بردار، هر چند خدای متعال حجت را بر ایشان تمام کرد و فرمود: **فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدَ مَنكُم مَّاءُ فَنِي اَعَذِبُهُ عَذَابًا لَا اَعَذِبُهُ اَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ**.

غرض اینکه این تحولات باید برای انسان یک تحول فکری بیاورد. در همین دعایی که هنگام ساعت تحویل سال خوانده می‌شود که از لحظه آخر اسفند، انسان از زمستان به بهار منتقل می‌شود، این دعا توجه ما را به ساحت ربوبی جلب می‌کند: **یا محول الحول و الاحوال!**

حول به معنای سال است اما برای مومنین تحویل سال واقعی آن زمانی است که یک تحول خاصی در روند حرکتشان به سوی کمال رخ می‌دهد که آن ماه رمضان است و این ماه را فرموده اند اول سال است. این تغییر سال به لحاظ تحول عالم طبیعت در بین طائفه فارسی‌زبان به عنوان عید معرفی شده است که از بعضی روایات استفاده می‌شود که ائمه علیهم السلام فی الجملة این عید را پذیرفته‌اند. اگر این روایات درست باشد، امام کاظم علیه السلام در چنین روزی نزد هارون آمد و یک بیاناتی در آنجا مطرح فرموده‌اند. غرض این است که این مسئله عید نوروز را ما باید از دیدگاه دینی نگاه کنیم و مخصوصاً بعد از اینکه اسلام در ایران آمده است ما باید آن امور اجتماعی و ملیتی خود را بر اساس آن جنبه‌های دینی معنا کنیم و در آن راستا قرار بگیریم چون با آمدن اسلام در ایران یک تحول واقعی رخ داد؛ اسلام احیاگر انسان است و آن حیات حقیقی را برای انسان می‌آورد و اگر ما این عید را دارای اهمیت می‌دانیم عمدتاً به جهت جنبه‌های دینی‌اش باید باشد که البته امت اسلامی هم یک روش خوبی را از قبل داشتند و مسئله دید و بازدیدها یا مسئله رسیدگی به حال مستمندان در همین دید و بازدیدها مطرح بوده، این جنبه‌ها هم جنبه‌های مطلوب انسانی و هم جنبه‌های مطلوب دینی است. هر چند از آنجا که دین خواسته است که انسان از لحظات خود استفاده بهینه را بکند، می‌بایست برقراری این ارتباط‌ها با یک نیت خوبی باشد. اولاً نیت الهی باشد تا عمل، عمل مخلصانه باشد. نبی اکرم صلوات الله علیه و آله به اباذر فرمود: «**لِيَكُنْ فِي كُلِّ شَيْءٍ لَكَ نِيَّةٌ حَتَّى فِي النَّوْمِ وَالْاَكْلِ**، شمایی که می‌خواهی در مسیر کمال قرار بگیری در هر چیزی یک نیتی داشته باش حتی در خوردن و خوابیدن که حیوانات و گیاهان هم اینها را دارند، گیاهان هم می‌خوابند، در زمستان نوعاً می‌خوابند، حیوانات هم همینطور اما آنها دیگر نیت ندارند که این نیت برای انسان مومن است و آن سفارشات که در بحث نیت شده است به این غرض بوده که می‌خواهند فعالیت‌های

عادی ما هم یک رنگ الهی پیدا کند، بنابراین اگر در این جهت انسان قرار بگیرد قطعاً یک تحولات روحی برای او رخ می‌دهد، عواطف انسانی در او جوشش پیدا می‌کند و روابط محبتی تجدید می‌شود. طبیعتاً برای قرار گرفتن در مسیر چنین تحولی باید آن حقد و کینه‌هایی که در روابط خانوادگی بوده است کنار زده شود. در فرازی از یکی از دعا‌های مستمر ماه رمضان آمده که «**اللهم غير سوء حالنا بحسن حالك**»، این تغییر حال بد به حُسن حال خدا خیلی عجیب است که یک دعا و درخواست است اما عمری کار نیاز دارد که انسان مفاهیم آن را درک کند و همراه آن با ریاضت این صفات را به دست آورد.

اما حال خدا آن هم خدایی که تحول در وجود او معنایی ندارد یعنی چه؟ این بیانگر آن صفات کمالیه الهی است و ما هم مانند خداوند متعال، هم صفات کمال داریم و هم صفات جلال که باید هر کدام را بشناسیم و در موارد خودش پیاده کنیم. به هر حال این تعبیر یا مقلب القلوب والابصار در دعای تحویل سال که دعای معروفی است و شاید بتوان آن را به امام نیز نسبت داد، در دیگر کلمات و ادعیه ائمه علیهم السلام آمده است؛ چون انسان همواره در حال تغییر است و خواسته‌اند که ما از نقص به کمال تغییر پیدا کنیم و نه از کمال به نقص و به ما هشدار داده‌اند که در روابط زندگانی دنیا، انسان دچار تعلقات میشود، جلوه‌گری‌های دنیا او را به این طرف و آن طرف می‌کشاند، این جلوه‌گری‌ها ممکن است در حالات خوب انسان تأثیر بگذارد و حتی ممکن است در اعتقادات انسان هم تأثیر نامطلوب بگذارد، لذا فرموده‌اند که قلب انسان در اثر این تعلقات مادی ضیغ (تنگی) پیدا می‌کند، گاهی است انسان حال عبادت را ندارد که این در تنگی قرار گرفتن است. البته راهکارهایی برای ما بیان فرموده‌اند که ما از این مرحله درست عبور کنیم؛ فرموده‌اند همت را به انجام واجبات و ترک محرمات قرار بدهید و دید و بازدیدها هم به اندازه ضرورت باشد. ما باید ارتباط با مومنین و مجالس ایمانی را حفظ کنیم که حالت ضیغ و تنگی قلب در جنبه ایمان ما رخ ندهد لذا در این آیه شریفه **رَبَّنَا لَا تُضِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا**...، هم از خدا می‌خواهیم دل ما ضیغ نشود و هم خواهان آن هستیم که همواره رحمت الهی بیاید و ما این رحمت را بگیریم تا ارتباط ما با جلوه‌های رحمت الهی تداوم پیدا کند. بهترین جلوه‌های رحمت الهی، دین خدا، اولیاء الهی و دستورات ایشان می‌باشد، لذا مرحوم شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنان در همین روز اول سال تحت عنوان اعمال نوروز یک نمازی را از امام صادق مطرح کرده‌اند که هر چند از جهت فقهی هم به این روایت، نگاه روایت صحیح و معتبر نداشته باشیم ولی چون عمل



مستحبی است طبق روایات من بلغ، به امید ثواب می‌توان این نماز را خواند. براساس حدیث من بلغ کسی که روایتی از پیامبر از کتاب معتبری به گوش او برسد و به امید ثواب به آن عمل کند، به او ثواب داده می‌شود اگرچه که در واقع پیغمبر اکرم آن روایت را نفرموده باشد. بعد از این نماز هم یک دعایی دارد:

اللهم صل علی محمد و آله الاوصیاء المرضیین...

به هر تقدیر در دستورات دینی ما برای هر تحولی یک وظیفه‌ای آمده است. حالا این مورد اخیر مربوط به سال شمسی بوده که همراه با تحول در طبیعت است. در سال قمری نیز که در دیدگاه اسلامی مبدأ سال را محرم قرار داده‌اند می‌بینیم که دعا وارد شده و در هر ماهی از ماه‌های قمری که تجدید می‌شود یک وظایفی برای ما مقرر کرده‌اند. نتیجه آن که این تحولات طبیعی در زندگی ما باید با عبادت رخ بدهد.

مجرى: سایر فرق مسلمان این گونه اعمال را شرک تلقی می‌کنند و بدعت می‌دانند، بفرمایید در این بیراهه‌هایی که هر کدام می‌تواند ما را مشغول خودش کند مسیر درست چیست؟ استاد: هریک از رفتارهایی که انسان دارد باید با آن شاکله‌اش مورد ملاحظه قرار گیرد؛ اگر با شاکله دینی حرکت کنیم قطعاً در مسیر اولیاء دین قرار گرفته‌ایم. گاهی هم دستور درست دین برای ما آمده ولی ما درست رفتار نمی‌کنیم مثلاً ما در شریعت، عید خاص داریم، عید فطر و عید غدیر و قربان از اعیاد مسلمین است خب در این اعیاد که در دعای نماز عید هم می‌خوانیم: **الذی جعلته للمسلمین عیداً**، این عید بودن بخاطر این است

که این روز همواره در سال قمری برای مسلمانان تجدید می‌شود و زمینه تحول می‌شود. طبق روایات در عید فطر، مسلمانان منتظر جوائز الهی هستند؛ در روایت هست که شب عید و روز عید که می‌شود ندا می‌آید از آسمان که بشتابید به سوی جوائز الهی. حالا بعد از یک ماه روزه‌گیری که به نوعی فعالیت جسمانی محسوب می‌شود و در انتهای آن این منع برداشته می‌شود، آیا همانند تجدید حیات طبیعی در اول بهار، ما تمام همت‌مان را به خوردن و تفریحات و از این قبیل امور صرف کنیم؟ نه، سعی کنیم از این تحول استفاده بهینه بکنیم و دغدغه گرفتن جوائز الهی در این روز را داشته باشیم تا از آن استفاده‌های بالاتر بکنیم. علی علیه السلام در حکمت ۴۲۴ نهج البلاغه در روز عید فطر می‌فرمایند: امروز عید است و هر روزی که معصیت خدا در آن نشود آن روز عید است، خواه نوروز باشد یا ایام دیگر. این امر بدان جهت است که ما آن تحول معنوی را دنبال کنیم، حال اگر با نوروز آن تحول معنوی دنبال شود، آن روز حقیقتاً عید است.

البته بعضی از اعیاد در شریعت ما از اعیاد ممنوع است؛ در ماه محرم مخصوصاً روز عاشورا از آن اعیاد مذموم است که بنی‌امیه آن را عید گرفته‌اند لذا گرامیداشت این روز و شادمانی در آن نشان‌دهنده این است که انسان در مسیر بنی‌امیه است و از کمال به سمت نقص دارد می‌رود، چون بنی‌امیه خودشان را در مسیر نابودی اسلام حقیقی قرار داده‌اند و از این جهت آن روز را جشن می‌گرفته‌اند و روزه می‌گرفته‌اند، ولی این روز برای ما شیعیان باید روز حزن و اندوه باشد. ملاحظه می‌کنید که یک عمل به ظاهر مقدس یعنی روزه داری برای شکرگزاری به خاطر غلبه ظاهری یزید ملعون بر امام حسین علیه السلام، در این روز مکروه و مذموم است با اینکه اصل روزه به عنوان یک عمل مستحب چقدر در دین اسلام سفارش شده است ولی باید در انجام هر عملی آن جهات را نیز ملاحظه کرد.

آنجایی که این اشکالات را مطرح می‌کنند و به دعا و نماز در عید نوروز اشکال می‌گیرند، فهم این مباحث را ندارند. به هر حال امت ما یک امت اسلامی و نظام برخاسته از وحدت و ایمان این امت یک نظام اسلامی است، مخصوصاً شیعیان در این کشور که پرچم تشیع را به ویژه با تحقق انقلاب اسلامی به دوش گرفته‌اند، و شما در رأس این امت، حضرت امام (ره) را به عنوان ولی جامعه دینی می‌بینید که در روز نوروز این دعا را می‌خواند، با اینکه سند این دعا از جهت فقهی شاید سند قابل اعتمادی نباشد اما مضمون آن مضمون خوبی است و لذا ما آن را به طور قطعی به امام نسبت نمی‌دهیم ولی این مضمون در مواقع دیگر

هم هست و یکی از دستوراتی که برای حسن عاقبت و برای اینکه قلب ضیق پیدا نکند فرموده اند، خواندن این دعاست که مضمون آن با مضمون دعای نوروز هماهنگ است: **یا الله یا الله یا الله یا مقلب القلوب ثبت قلوبنا علی دینک**. این نشان دهنده این است که ارتباط ولایی مان را با اهل بیت حفظ کنیم. لذا همانطور که آنها فرموده‌اند ما هم عمل کنیم؛ فرمودند ارتباط صله رحم داشته باشیم و رسیدگی کنیم به حال همدیگر، ما باید این عمل را با این جهت شکل بدهیم که عیدمان عید واقعی باشد و در این رفت و آمدها مواظبت داشته باشیم که غیبت و گناه نشود و اسراف صورت نگیرد.

مجری: حضرت استاد آیا واژه عید منحصر در آن ایام خاصی است که بین مسلمین متداول است و در روایات آمده یا اینکه می‌تواند یک مفهوم گسترده تری داشته باشد؟

استاد: در قرآن کریم اولین کاربرد عید در امتهای قبل به این صورت بوده که حتی تقاضای این را داشته اند که این نزول مانده آسمانی عید باشد و تکرار بشود و آیه‌ای بشود. خب در بیانات اهل بیت هم اجمالا آمده که در ابتدای کلام اشاره کردم و در دعای قنوت نماز عید فطر و قربان هم این لفظ آمده که نشان دهنده یک تحول معنوی برای انسان باید باشد. عید قربان هم نشان دهنده قبولی حج حاجیان است و جامعه اسلامی دور هم جمع می‌شوند تا این توجه را پیدا کنند و نماز عید، مخصوصا با آن آدابی که برای برگزاری آن سفارش شده و هنوز با آن آداب تحقق پیدا نکرده یک پشتوانه مهم دینی برای جامعه اسلامی است و شکوه امت اسلامی را برای دشمنان به نمایش می‌گذارد و در برابر دشمنان هم نشان ابهتی است. لذا همانطور که علی علیه السلام فرمودند، هر روز که انسان در مسیر بندگی خداوند باشد این شادابی و حیات مجدد او را به دنبال دارد و عید است و عنوان «عید» به‌خاطر آن حیات مجدد گفته می‌شود که اگر غیر از این باشد، حیات انسان را به دنبال نخواهد داشت.

مجری: اگر خاطره‌ای از بزرگان در این ایام در خصوص دید و بازدیدها داشته باشید، برایمان بفرمایید.

استاد: مرحوم ابوی در این ایام جمع می‌شدند و هر شب با اهالی مسجد به خانه یکی از مسجدی‌ها می‌رفتند که این شکوه خاصی داشت و همین‌طور رفت و آمدهایی که با خانواده‌ها می‌شد عمدتا به این صورت بود که جوان ترها پیش بزرگترها می‌آمدند و احترام می‌کردند و سعی می‌کردند که کدورت‌ها حل بشود و ادامه پیدا نکند. زندگی طلبگی مرحوم پدرمان گرچه

از لحاظ وضع معیشتی توسعه مادی نداشت ولی آن شادابی معنوی حاکم بر زندگی پدر ما بود. ما خیلی لباس‌های آنچنانی و کفش و... نداشتیم ولی برخورد ایشان در زندگی به گونه‌ای بود که تبعات ناشی از آن مشکلات را می‌پوشاند. اگر آن صفای معنوی بر خانواده‌ها حاکم بشود و اعضای خانواده اصل در روابط را همان جنبه‌های معنوی بدانند، آن‌گاه مشکلات مادی خیلی جلوه‌گری نمی‌کند.

مجری: عبادت یا دعای مخصوصی را شما برای شروع سال جدید توصیه می‌فرمایید؟

استاد: سعی کنیم که در جهت تحقق مضامین آن دعای تحویل سال قرار بگیریم و از خدا بخواهیم که حالمان به احسن حال تبدیل شود. البته تحقق این امر فقط با دعا نیست بلکه باید خودمان را در جهت این تحول قرار بدهیم، آن هم با توجه به نماز و توجه به اهل بیت و توجه به نعمت‌های پروردگار متعال. باید در جهت انجام وظایفی که در برابر این نعمت‌ها بر عهده داریم، قرار بگیریم و تجدید نظر کنیم که قبلا چگونه بودیم و حالا از این به بعد چگونه باید باشیم.

مجری: در ایام جوانی و اوائل دوران طلبگی به ویژه در تعطیلات نوروز، خود شما چطور برنامه ریزی می‌کردید؟

استاد: کارهای جانبی درسی را عمدتا در تعطیلات انجام می‌دادیم. با عنایت الهی به مباحثی در تفسیر که سابقا در حوزه رایج نبود، می‌پرداختیم؛ و چون مرحوم ابوی ما در معارف با اساتیدی که با مباحث معارف بیشتر مرتبط بودند، آشنایی داشتند، بنده هم با تأسی از ایشان بیشتر مطالعات تفسیری می‌کردم و در مناسبت‌هایی که پیش می‌آمد سعی می‌کردم که معارف اهل بیت را مطالعه کنم، مخصوصا از وقتی که عهده دار اداره جلسات مرحوم پدرمان شدیم این یک توفیقات جبری برایمان ایجاد کرد که به صورت عمیق‌تر وارد معارف بشویم و آن روش رجوع به قرآن و احادیث و تلفیق اینها با یکدیگر - که مرحوم علامه و مرحوم استاد سعادت پرور و پدرمان در بیان معارف داشتند - را ادامه دادیم. از سال ۱۳۶۸ پس از فوت مرحوم پدرم، همان مباحث را ادامه دادم که برخی از آن مباحث نظیر کتاب عروج عقل و شرح زیارت جامعه کبیره در این سال‌های اخیر چاپ شده است. این مباحث حاصل آن جلسات است که خیلی به نظر می‌رسد پر بار بوده و مشحون از معارف توحیدی و ولایی و اخلاقی است. این مباحث را در تمام این سالها در ایام تعطیلات تنظیم کردیم. شرح زیارت امین الله مرحوم ابوی را در طول سه تا

تابستان به صورتی که هم کتاب درسی باشد و هم برای اهل منبر مناسب باشد در همین ایام تعطیلی‌های درسی تنظیم کرده‌ایم.

مجری: بهار چه ویژگی دارد که حضرت ولی عصر علیه السلام در روایات با واژه ربیع الانام یاد شده است؟

استاد: بهار نشان‌گر تحول است و ظهور امام زمان علیه السلام هم آغازگر تحول حقیقی عالم است. اساسا حیات واقعی عالم به امام منتسب است، مخصوصا آن آیه شریفه که **اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها**. این آیه به طور خاص به امام زمان نسبت داده شده و همین‌طور آیه آخر سوره مبارکه ملک: به امام تعبیر شده است: **قُلْ أَرَأَیْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ یَأْتِیْكُمْ بِمَآءٍ مَّعِیْنٍ**

مجری: بهترین عیدی دادن در این ایام چه می‌تواند باشد؟

استاد: ارتباطات خوب با یکدیگر و صحبت از خدای متعال و نعمتهای خدای متعال و صحبت از معارف دین، بهترین عیدی است که مؤمنین می‌توانند به همدیگر بدهند. گاهی در جمع‌های فامیلی برخی فقط دست روی کمبودها و مشکلات می‌گذارند و نعمت‌ها و برکات انقلاب و مخصوصا خوبی‌های معنوی و تحولات و برکات اجتماعی که برای ملت ما رخ داد را نمی‌بینند. این انقلاب بالاترین نعمت و خوبی است که خدا به ما داد و ما بعد از انقلاب تاکنون با چه شکوفایی‌هایی در جوانان مواجه شدیم! هرچند منکر این مطلب نیستیم که از پس هرتحولی یک نقایصی هم ممکن است وجود داشته باشد که این مسئله نیز امتحان و ابتلا برای جامعه است. همچنان که ممکن است در بهار که فصل شکوفایی است برای برخی‌ها گرفتگی سر و صورت پیدا شود، در تحولات اجتماعی هم باید از آن نعمت‌های معنوی استفاده کرد. گرچه ممکن است از پس آن تحولات، در هر برهه‌ای ریزش‌هایی نیز رخ بدهد اما نوعا تحولات، تحولات مثبت است. اما به هر تقدیر این نکته را

هم از نظر دور نداریم که هر چه خوبی است از ناحیه خود خداست و هر چه گرفتاری است از ناحیه خود انسان هاست.

سعی کنید در این ایام ماه رجب و ماه شعبان که ماه منسوب به امام زمان است، ارتباطمان را با امام زمان تصحیح و تعمیق کنیم و واقعا توجه کنیم که امام ناظر بر اعمال و رفتار ماست و ما در چه بستری

داریم زندگی می‌کنیم. این نعمتی است در حق ما و هر چند گرفتاری‌هایی هم در زندگی داریم ولی این لطف خداست که یک آب باریکه‌ای نصیب ما کرده و باید این توفیقات معنوی را که در بستر طلبگی مخصوصا در زمان جوانی می‌توانیم پیدا کنیم، قدر بدانیم. باید فرصت‌ها را غنیمت شمرد؛ فرصت‌ها مانند ابر، سریع و بی سروصدا از دست می‌رود و انسان به عقب که نگاه می‌کند می‌بیند چه اوقات خالی داشته که آنها را با غفلت سپری کرده است. روز قیامت اوقات انسان را در دنیا به صورت صندوق‌هایی نشان می‌دهند، آن اوقاتی که کار خوب کرده بوی خوب از آن صندوق‌ها متصاعد می‌شود و اوقاتی که کار بد کرده بوی بد از آن صندوق‌ها متصاعد می‌شود و متأسفانه اکثر آن صندوق‌ها خالی است. ما طلبه‌ها این را توجه داشته باشیم که در زمان بسیار حساسی قرار گرفته ایم که هم می‌توانیم از اوقاتمان استفاده‌های علمی و معنوی شخصی داشته باشیم و هم استفاده جمعی. اگر کسی اهل کار باشد قطعا می‌تواند در جهان اسلام و حتی در غیر جهان اسلام تأثیرگذاری داشته باشد. یکی از غفلت‌های ما غفلت معاصرت است. می‌گوییم ما با این اساتید و بزرگان حالا هم عصریم دیگر! مرحوم آیت اله بهجت می‌فرمود: ما وقتی که در نجف بودیم با خودمان می‌گفتیم بزرگان هستند حالا درس‌هایمان را بخوانیم بعدا خدمتشان می‌رسیم و از آنها استفاده می‌کنیم، اما درس‌هایمان را خواندیم و این بزرگان یکی یکی رفتند و دست ما خالی ماند! ببینید چطور این مرد بزرگ با این زرنگی و بهره‌های وافر در علم و عمل این‌طور اظهار تأسف می‌کند! باید اینها مایه تنبه برای ما باشد که اگر کسی اهل تنبه باشد، خداوند از زیر سنگ برای او استاد فراهم می‌کند.



ولید الکعبه

نویسنده: استاد سید محمدرضا هاشمی تهرانی

مدح و ثنای حضرت مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) واقعا امکان پذیر نیست. هر گوشه از مناقب و فضائل ایشان را می نگریم، راه توصیف فضایل ایشان بسته است. از جمله بزرگانی که سعی کردند گوشه‌هایی از مناقب آن حضرت را به شعر درآورند، مرحوم میرزا سید اسماعیل شیرازی رحمة الله علیه، برادرزاده میرزای شیرازی بزرگ، و فرزندش سید عبدالهادی شیرازی هستند که از اکابر و اعظم فقهای شیعه

اند. خاندان، خاندان بزرگی است و چه پدر و چه پسر از اعظم فقها هستند. جناب آمیرزا سید اسماعیل شیرازی که مسئول بیت و دفتر میرزای بزرگ (صاحب فتوای تحریم تنباکو) و همینطور اداره امور ایشان بوده است، یک شعر بلندی در مدح امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارد که فوق العاده است و در زمره اشعار بلیغ و فصیح در مدح آن حضرت محسوب می شود. این مخمس که مرحوم علامه امینی هم

خداوند سبحان، منزه از آن است که فرزندی داشته باشد، اما اگر به فرض محال، کسی فرزند خدا بود، آن فرد عزیز و عیسی (علیهما السلام) نبودند، بلکه کسی بود که در خانه خدا متولد شده است. زیرا آن کس که خداوند در هنگام تولدش، مادرش را به درون بیت‌الله دعوت می‌کند، نسبت به مسیح (علیه السلام) که مادرش را از بیت الله بیرون می‌فرستد، شایسته‌تر است.

مولود کعبه

یکی از فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) این است که مولود کعبه است. از شرایط نمازگزار در حین نماز، رو به کعبه ایستادن است که استقبال قبله نام دارد. یعنی ارکان بدن او رو به قبله باشد. این استقبال قبله در خارج نماز هم موضوعیت دارد، و مستحب است برای خواندن دعا و قرآن و حتی خوابیدن، انسان رو به قبله باشد. همچنین میت در موقع احتضار و وقت دفن باید رو به قبله باشد و این یعنی انسان در حیات و ممات باید به قبله التفات داشته باشد.

اما به جز استقبال قبله، کلیدواژه دیگری هم در دستورات دینی ما نسبت به قبله وجود دارد، و آن «توجه» به قبله است. استقبال، مربوط به اعضای بدن انسان است که رو به قبله باشد، اما توجه یک امر باطنی و مربوط به نفس انسان است. همانگونه که در ابتدای نماز میگوییم وجهم را به خالق آسمان و زمین متوجه کردم: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا ۚ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۱ وجه حقیقی ما صورت و بدن ما نیست بلکه وجه، باطن انسان است که باید متوجه باطن قبله باشد.

توجه به خانه کعبه، توجه به چهارسنگ مخصوص است که در روز دحو الارض و پیدایش خشکی، هستی زمینی از آن آغاز شد و کثرات، از آن نقطه نشر و گسترش یافت و به همین دلیل برای توجه به خداوند باید به این نقطه آغازین و نقطه اتصال با عالم توحید توجه کرد. کعبه، جایگاه توحید است و خداوند ما را به عبادت صاحب این خانه دعوت میکند: «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ»^۲ اما باطن این توجه، توجه به مولود کعبه یعنی امیرالمؤمنین است، باطن قبله حقیقت ولایت است که فرموده‌اند: «مَثَلُ الْأَمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ»^۳.

کعبه، تجلی عرش الهی

گفتیم که خانه کعبه، صرفا یک خانه اعتباری نیست بلکه این مکان در کلام ائمه هدی علیهم السلام مقام بلندی دارد. از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد: برای چه خانه خدا، کعبه نامیده شد؟ حضرت فرمودند: زیرا چهار گوشه و به شکل مربع است. پرسیدند: برای چه چهار گوشه و به شکل مربع است؟ فرمودند: زیرا به موازات و راستای بیت المعمور است و بیت المعمور چهار گوشه و به شکل مربع است. بیت المعمور هم به موازات عرش است و عرش چهار گوشه و به شکل مربع است. زیرا کلماتی که اسلام بر آن بنا شده چهار تاست و آنها عبارتند از: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر».^۴

این چهار کلمه نورانی، حقیقت عالم است، و به همین دلیل رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان این ذکر را در رکعت سوم و چهارم نماز سنت کرد و به عنوان تسبیحات به حضرت زهرا سلام الله علیها آموخت. این چهار رکن عرش الهی که به انسان کمال می‌دهد، ارکان چهار گوشه کعبه را تشکیل داده و به همین دلیل

کعبه تجلی عرش الهی است.

کعبه، خانه واجب الطهاره

از همین جا روشن می‌شود اینکه حضرت فاطمه بنت اسد (علیه السلام) برای تولد امیرالمؤمنین (علیه السلام) به درون کعبه دعوت می‌شود، نشانگر فوق طبیعی بودن این مولود است، و الا نه تنها خانه کعبه، که مجموعه مسجد الحرام واجب الاحترام است و حاجبانی که طهارت از حدث و خبث ندارند، حق ورود به این خانه را ندارند.

در حجة الوداع، اسماء بنت عمیس به محمد بن ابی بکر باردار بود. هم مادر و هم پسر، هر دو از پاکان صدر اسلام هستند. اما چون اسماء، چند روز پیش از حج زایمان کرده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او اجازه نداد وارد مسجد الحرام شود تا زمانی که پاک گردد. کعبه این چنین مقامی دارد و چهار گوشه آن از نقاط طلایی نظام هستی به حساب می‌آید. پس آن کسی که خداوند بخاطر تولدش، از حکم پاکی و ناپاکی کعبه اغماض کرده، و خانه اش را خراب میکند تا تولد آن شخص در داخل کعبه اتفاق بیافتد، با مسیح (علیه السلام) که مادرش برای تولد او باید از بیت المقدس بیرون برود، قابل مقایسه نیست: «فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَّتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا».^۵

کعبه، ملک طلق الهی

یکی از نامهای کعبه، بیت العتیق است. عتیق یعنی آزاد. از امام باقر (علیه السلام) علت این نامگذاری را پرسیدند. فرمودند: چون کعبه از هرگونه تعلق به غیر خداوند آزاد است. کعبه، حرّ است، درحالیکه تمامی خانه‌های زمین صاحبی داشته است، اما این بیت، هیچگاه تحت مالکیت احدی نبوده است و ملک طلق خداست. به همین دلیل ولی الله الاعظم، باید

در همین خانه به دنیا بیاید، چون نباید تحت سیطره ملکیت غیر خدا درآید، و این نشان‌دهنده عظمت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

کعبه، وسیله تقرب الی الله

مؤمنین برای اقامه نماز، باید به سمت کعبه بایستند و این شرط صحت نماز است. نماز که معراج المؤمن است، اگر بخواهد واقعا انسان را عروج دهد و با آن ترقی کند، باید رو به قبله باشد. این قبله مظهر ربوبیت است و شرط پرورش و کمال انسان است. اما آیا خانه

خشت و گلی کعبه است که باید مورد توجه نمازگزار واقع شود؟ خیر. امام صادق علیه السلام فرمودند: مردم دور کعبه می‌چرخند و غافلند از اینکه باطن و حقیقت قبله و کعبه، ما اهل بیت علیهم السلام هستیم. اگر کسی توجه به قبله کرد، اما توجه به ولی الله الاعظم نداشت نمازش نماز نیست. خداوند متعال با میلاد امیرالمؤمنین علیه السلام در کعبه، می‌خواهد نشان دهد روح کعبه و حقیقت ربوبیت برای عالم چیست؟ به خاطر باطن کعبه است که توجه به قبله، ابزار تقرب الی الله است.

کعبه، خانه امن و امان

یکی از احکامی که در قرآن نسبت به خانه کعبه آمده است، امنیت مطلقه پناهندگان است. قرآن می‌فرماید: «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»^۶، اگر هر فاسق و فاجری به درون مسجد الحرام پناه ببرد، کسی حق ندارد به او تعرض کند. خداوند متعال برای خانه خشت و گلی کعبه، این چنین امنیت ظاهری قائل شده است.



حال

باید دید که حقیقت و باطن کعبه، چه امنیتی خواهد بخشید؟ باطن و حقیقت کعبه، که در کعبه متولد شده است، به هرکس به او پناهنده شود در دنیا و آخرت امان میبخشد. این روایت امام رضا علیه السلام که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام حصن خداوند و امان از عذاب اوست: «وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» ناظر به همین معناست که اگر همان فاسق و فاجری که پناه به کعبه برد و ایمن شد، پناه به ولایت حقیقیه کلیه امیرالمؤمنین علیه السلام ببرد، داخل در حصن الهی شده و در امان است.

در حدیث سلسله الذهب، امام رضا علیه السلام همین تعبیر حصن الهی را درباره کلمه لا اله الا الله نیز به کار بردند، و شرط آن را پذیرش ولایت ائمه هدی علیهم السلام ذکر کردند: «بشروطها و انا من شروطها». این مطلب به روشنی گویاست که پذیرش

ولایت، شرط نجات بخشی اعتقاد به توحید است، و این یک قید خارجی نیست بلکه قید داخلی است. به عبارت دیگر آن توحیدی که همراه ولایت نباشد، اصلا توحید نیست.

در همین رابطه نقل است که شخصی از امام باقر علیه السلام پرسید: آیا درست است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هرکس بگوید لا اله الا الله وارد بهشت میشود؟ امام فرمودند: بله، خبر صحیح است. اما ذکر تهلیل شروطی دارد و ما از شروط آن هستیم. به همین

دلیل است که ایمان به امیرالمؤمنین علیه السلام و شهادت دادن به ولایت ایشان در اذان، فخر ماست، و تمام اذان جزء این شهادت است.

پس این کعبه بود که با میلاد علی علیه السلام شرافت گرفت.

گاهی تولّد امیرالمؤمنین علیه السلام در کعبه برای ما بعنوان یک شرافت به نظر میرسد، و گاه این شرافت را به مادر گرامی ایشان نسبت میدهند، درحالی‌که چنین تولدی نه برای امیرالمؤمنین مایه شرف است و نه برای مادرش، بلکه این کعبه است که با تولد امیرالمؤمنین علیه السلام شرف یافته است! امام صادق علیه السلام در مقام زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به ایشان عرضه میکند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ شَرِفَتْ بِهِ مَكَّةُ وَ مَنَى». سلام بر تو ای کسی که مکه و منا به تو مشرف شدند، این عبارت در زیارتنامه ایشان هست.^۷

کعبه، محتاج ولایت علی علیه السلام

این خانه سنگ و گلی کعبه، برای آنکه

بتواند محور توحید شود، یک چیزی کم دارد و آن هم ولایت است. داود بن کثیر که از اصحاب خاصّ امام صادق علیه السلام است، خدمت ایشان رسید و از ایشان پرسید: آیا شما حقیقت عبادات هستید؟ چون او از اصحاب خاص اهل بیت علیهم السلام بود، امام هم پاسخ زیبایی دادند. فرمودند: بله، ما حقیقت نماز هستیم، ما حقیقت روزه و زکات و حج و ماه های حرام هستیم. حقیقت بیت الله، قبله و وجه الله ماییم.

کسی اگر تا ابد دور این خانه بگردد اما به حقیقت آن سرّ نهان متوجه نباشد، طوافش سودی برایش ندارد. خداوند در سیزدهم رجب خواست به همه بفهماند این چهار تکه سنگ، یک حقیقتی درونش پنهان است، و اگر ولایت نداشته باشید، به باطن عالم راه پیدا نمی‌کنید. عبادت بدون داشتن این مقدمه و بدون اعتقاد به ولایت علی علیه السلام و اولاد او، باطل است. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: اگر کسی تمام عمر نماز بخواند و روزه بگیرد و به

حج برود، اما ولایت را نداشته باشد، نه اهل ایمان است و نه مستحق پاداش الهی است. امام صادق علیه السلام نیز در جمع یاران در سفر حج فرمودند: «الناس سوادٌ و انتم الحاجّ». این مردمی که به زیارت خانه خدا آمده‌اند، سیاهی لشکر هستند چون به حقیقت اطاعت که ولایت ماست بی توجه‌اند، و تنها شما حاجی هستید چون اهل ولایت هستید.

عبادت بی ولایت یک ظرف در بسته بی خاصیت است، و تا کسی کلید ولایت را در نماز و روزه و حج نیندازد، باطن نماز برایش روشن نمیشود، و از شیرینی روزه و خنکای حج بی بهره می‌ماند. این حقیقت معنای ولید البیت بودن امیرالمؤمنین علیه السلام است. به همین دلیل است که برای شروع نماز، باید به باطن کعبه یعنی ولایت متوجه شد و این دعا را خواند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوجَّهُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَقْدِمُهُمْ بَيْنَ يَدَي صَلَاتِي»^۸ خدایا من بوسیله پیامبر و اهل بیت او، به تو توجه میکنم و آنان را پیش روی نمازم



قرار میدهم تا به تو تقرب حقیقی پیدا کنم. وگرنه نماز بدون توجه به ولایت، قالبی پوچ و بی ثمر است. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: به سبب ماست که خداوند عبادت و شناخته میشود، و به سبب ماست که حقیقت توحید الهی به ظهور میرسد: «بِنَا عُبِدَ اللهُ، وَ بِنَا عُرِفَ اللهُ، وَ بِنَا وَجِدَ اللهُ»^۹

انعام: ۷۹
قریش: ۳
عن فاطمة الزهرا (سلام الله عليها): «لقد قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) مثل الامام مثل الكعبة إذ تُؤْتَى ولاتُأْتَى»
(بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۳)
علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی؛ ج ۲؛ ص ۲۸۸ و ۲۸۹
مریم: ۲۲
آل عمران: ۹۷
مفاتیح الجنان زیارت امیرالمومنین (ع) در روز میلاد پیغمبر علیه السلام
الکافی، جلد ۴، صفحه ۵۲۲
الکافی ج ۲ ص ۵۴۴
الکافی ج ۱ ص ۱۴۵

چکیده

پرسش از معرفت الهی همواره مهم‌ترین و شورانگیزترین مسئله زندگی بشر بوده و هست و همواره سخنان اولیای دین در این خصوص مورد توجه دین‌پژوهان بوده است. مسئله اصلی این پژوهش این است که «دیدگاه حضرت علی علیه السلام پیرامون شناخت ذات الهی چیست؟» از این منظر میتوان احادیث منقول از آن حضرت را به دو دسته تقسیم نمود؛ دسته نخست روایاتی است که میتوان از آنها امکان شناخت ذات الهی را نتیجه گرفت و دسته دوم روایاتی هستند که امکان شناخت ذات را نفی میکنند؛ اما شناخت از طریق صفات و افعال را ممکن می‌دانند، به نظر نگارنده، تعارض این دو دسته از روایات ظاهری است و امکان جمع میان آنها وجود دارد و وجه جمع این دو دسته چنین است؛ روایات ناممکن دانستن شناخت ذات، تأکید بر شناختِ احاطی دارند اما در روایاتی که امکان شناخت را اثبات می‌کنند، سخنی از احاطه عالم بر معلوم نیست، بلکه مفاهیمی مانند فنا، رؤیت قلب و ... وجهه نظر است، که این دو را میتوان به دو روش معرفتی تحلیل نمود، که به فراخور حال مخاطبین بیان شده است و هردو در مرتبه خود صحیح است، بنابراین توصیف و تحلیل روایات معرفت الله نگارنده را به این نتیجه رسانده است که شناخت احاطی ذات الهی از منظر امام علی علیه السلام ناممکن، اما شناخت فنائی ممکن به نظر می‌رسد.

کلیدواژه: ذات، شناخت احاطی، فنا، رؤیت قلب، حضرت علی علیه السلام.



نویسنده: استاد منصوری

شناخت ذات الهی از دیدگاه امام علی علیه السلام

۱. بیان مسئله

شناخت خدای متعال از مهمترین و شورانگیزترین مسائلی است که ذهن انسان را همواره به خود مشغول کرده است، در ادبیات اولیای الهی از یک سو، به تلاش برای شناخت ذات خداوند امر شده و آن را امری ممکن بلکه واجب دانسته‌اند، و از سوی دیگر معرفت ذات خداوند امری محال و شایسته نهی دانسته شده است. از آنجاکه حل این دوگانگی در پیشبرد مسائل معرفتی انسان بسیار حائز اهمیت است و در زندگی الهی او بسیار نقش مهمی دارد کنکاش برای حل این دوگانگی ضروری می‌نماید؛ حال سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که: «مسئله شناخت ذات الهی در دیدگاه امام علی علیه السلام چگونه است؟»، در کند و کاوهایی که برای پاسخ به این پرسش انجام شده سؤالات دیگری نیز مطرح شده است که از آن جمله‌اند: «دلیل این دوگانگی در فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام چیست؟»، «آیا خود روایت نقل شده از سوی امام علی علیه السلام حاوی شواهد و قرائنی برای توضیح این دوگانگی هست یا خیر؟» و ...

در این پژوهش سعی شده است که روایات امتناع و امکان شناخت ذات جمع‌آوری شده و در مقایسه با یکدیگر قرار گیرد، چه بسا امکانات و یا امتناعات درونی روایات وقتی به صورت نظاممند ملاحظه شوند، مسیر رسیدن به پاسخ پرسش‌های پیشگفته را هموارتر نماید.

پس از ذکر پیشینه‌ای از موضوع پژوهش وارد بررسی و مقایسه روایات مربوطه خواهیم شد.

۲. پیشینه مسئله

در میان کتاب‌ها و پایان نامه‌ها تا آنجا که نگارنده بررسی نموده است، اثر مستقلی در این مورد وجود ندارد اما در مقالات به صورت خاص یک مقاله با این موضوع وجود دارد که به دیدگاه امام علی علیه السلام پرداخته

است^۱ البته این مقاله تنها در نهج البلاغه موضوع را بررسی نموده و مسئله آن مبرهن نمودن امتناع شناخت ذات است، اما وجه تمایز پژوهش حاضر با این پژوهش از دو جنبه است، اول آنکه سعی شده در تمامی کلمات امام علی علیه السلام موضوع مورد ملاحظه قرار گیرد و ثانیاً سعی شده که پیش فرض امتناع شناخت ذات لحاظ نشود و با نگاه جدیدی به این موضوع نگریسته شود و احیاناً روایات امکان شناخت ذات را پذیرفته و آنها را از ظاهر خود منصرف ننماید. از آنجا که پژوهش حاضر نسبت به مقاله مذکور با رویکردی جدید موضوع را بررسی می‌نماید کمک می‌کند تا پژوهش تکراری نبوده و همچنان ضرورت پرداختن به این موضوع باقی باشد.

اکنون پس از بیان پیشینه به بررسی روایات امتناع شناخت ذات الهی می‌پردازیم.

۳. روایات امتناع شناخت ذات

در این بخش به روایاتی که به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم امکان شناخت ذات الهی را نفی می‌کنند خواهیم پرداخت، این روایات به صورت کلی شناختی اجمالی را می‌پذیرند اما معرفت بالکنه را که همان شناخت ذات

باشد، نفی میکنند:

«تَلَقَّاهُ الْأَذْهَانُ لَا بِمُشَاعَرَةٍ... لَمْ تُحِطْ بِهِ الْأَوْهَامُ بَلْ تَجَلَّى لَهَا بِهَا وَ بِهَا امْتَنَعَ مِنْهَا»^۲

ترجمه و توصیف روایت: ذهن‌ها او را دریابند نه به وسیله حواس، ... اندیشه‌ها به او احاطه نکردند، بلکه به اندیشه‌ها نزد اندیشه‌ها تجلّی نمود، و به اندیشه‌ها وانمود

۱. نیل ساز نصرت، معارف، مجید، بابا احمدی میلانی، زهره امتناع معرفت کنه ذات و صفات الهی در نهج البلاغه، مطالعات اسلامی، علوم قرآن و حدیث سال چهل و پنجم، شماره پیاپی ۹۱ - پاییز و زمستان ۱۳۹۲، ص ۱۳۵. ۱۵۶
۲. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه (للصبحی صالح) ص ۲۶۹- قم، چاپ: اول، ۱۴۱۴ ق.

که اندیشه‌ها به او احاطه ندارند،^۳

معمولاً در شرح این روایت اینطور گفته شده است که ذهن‌ها او را به وسیله حواس نمی‌شناسند بلکه به وسیله عقل در پی شناخت هستند، و شناخت عقلی در واقع حضور صورت شیء نزد عقلی شناسان است و از آنجا که ذات خداوند متعال از صورت‌مندی میرا است، شناخت او ناممکن است، بنابراین تنها شناختِ عقلیِ صفات قابل دستیابی است.^۴

در این فراز از خطبه به صورت مستدل عدم امکان شناخت ذات الهی را بیان میکند: استدلال این است که شناخت، تابع احاطه عالم بر معلوم است و از آنجا که ذات الهی نامتناهی است، اندیشه یا عقل که ابزار شناخت انسان است و مانند خود او محدود است بر نامحدود امکان احاطه ندارد بنابراین شناخت ذات الهی منتفی است.^۵

مطلب دیگری که از این فراز می‌توان برداشت نمود این است که عقل خودْ عدم تواناییِ خویش در ادراک ذات الهی را درک می‌کند و به همین دلیل طمع شناخت ذات را نخواهد داشت.^{۶ و ۷}

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ»^۸

ترجمه و توصیف روایت: سپاس خداوندی را سزااست که بدون دیده شدن با چشم (به وسیله عقول و آثار و صنائع) شناخته

۳. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة / ترجمه انصاریان ص ۱۷۵ - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۸ ش.
۴. ابن آبی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة لابن آبی الحدید، ج ۱۳، ص ۴۸- قم، چاپ: اول، ۱۴۰۴ ق.
۵. ابن آبی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة لابن آبی الحدید - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۴ ق.
۶. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار ج ۴، ص: ۲۶۲- بیروت، چاپ: دوم، ۱۴۰۳ ق.
۷. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة ج ۱۱؛ ص ۳- تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۰ ق.
۸. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصبحی صالح) ص ۱۲۲- قم، چاپ: اول، ۱۴۱۴ ق.

شده است (زیرا ممکن را با چشم می‌توان دید و واجب را که محدود به حدّی نیست نمی‌توان)^۱

برخی از شارحان نهج‌البلاغه این روایت را دلیل بر آن گرفته‌اند که خداوند متعال با آثار صنع شناخته می‌شود و این برداشت از روایت را با دلیل عقلی پیش‌گفته ـ که امکان احاطه محدود بر نامحدود وجود ندارد ـ را تأیید نموده‌اند و به همین دلیل امکان شناخت ذات الهی را منتفی دانسته‌اند.^۲
«الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَنْحَسَرَّتِ الْاَوْصَافُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ وَ رَدَعَتْ عَظَمَتُهُ الْعُقُولَ فَلَمْ تَجِدْ مَسَاعاً اِلٰى بُلُوْغِ غَايَةِ مَلَكُوْتِهِ هُوَ اللهُ الْحَقُّ الْمُبِيْنُ ... لَمْ تَبْلُغْهُ الْعُقُوْلُ بِتَخْدِيْدٍ فَيَكُوْنُ مُشَبَّهًا»^۳

ترجمه و توصیف روایت: سپاس خداوندی را سزا است که وصف‌ها از حقیقت (کنه) الشیء حقیقته و نهایته)^۴ شناسایی او مانده‌اند، و عظمت و بزرگی او خردها را (از درك کردنش) باز داشته است، پس به کنه سلطنت و پادشاهی او راهی نیافتند (زیرا خردها محدودند و او غیر محدود) او خداوند و پادشاه بحق است، ... عقل‌ها برای اثبات حدّ و نهایت به کنه ذات او پی نبرده‌اند تا شبیه گردیده شده باشد (زیرا او را حدّ و نهایتی نیست)^۵

به نظر نگارنده در این روایت و روایات مشابه منظور از کنه معرفت الهی همان معرفت به ذات است، بنابراین در این خطبه نیز

- شریف الرضی، محمد بن حسین، ترجمه و شرح نهج البلاغة (فیض الإسلام)، ج۱، ص۲۲۵ - تهران، چاپ: پنجم، ۱۳۷۹ ش.

- هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)،، چاپ: چهارم، ۱۴۰۰ ق.
- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصبیحی صالح)، ص۲۱۶-قم، چاپ:اول،۱۴۱۴ ق.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۶۱ ؛ ص۲۲۴ - بیروت، چاپ: دوم، ۱۴۰۳ ق.
- شریف الرضی، محمد بن حسین، ترجمه و شرح نهج البلاغة (فیض الإسلام)، ج ۳ ؛ ص۴۸۵ - تهران، چاپ: پنجم، ۱۳۷۹ ش.

امیرالمؤمنین علیه السلام معرفت ذات الهی را با همان استدلال عدم احاطه محدود بر نامحدود محال دانسته‌اند.

«مَا حَيَّرَ مُقَلَّ الْعُقُولِ مِنْ عَجَائِبِ قُدْرَتِهِ وَ رَدَعَ خَطَرَاتِ هَمَاهِمِ النَّفُوسِ عَنْ عِزِّفَانِ كُنْهِ صِفَّتِهِ»^۶

ترجمه و توصیف: ستایش خدا را که از آثار سلطنت، و بزرگی کبریایی‌اش چندان آشکار کرد که دیده‌ها را از عجائب قدرتش متجبّر نمود، و اندیشه‌های دور پرواز انسان‌ها را از شناخت حقیقت صفاتش مانع شد.^۷
اغلب شارحان نهج‌البلاغه این روایت را نیز با استدلال عدم احاطه عقل محدود بر نامحدود، ناظر به امتناع شناختِ عقلی ذات دانسته‌اند.^۸

این فراز از خطبه در کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام پرتکرار است و همگی استدلال فوق را تأیید می‌کنند، به برخی از آنها اشاره می‌گردد:

«لم تهجم عليه العقول فيتوهم كنه صفته»^۹

عقول نمی‌توانند او را در بگیرند (به یکباره به پایان رسانند)^{۱۰} تا حقیقت صفت او را درک نمایند.

«لَا يُبْلَغُ بِالْعُقُولِ كُنْهِ صِفَّتِهِ ... لَا يُحِيطُ الْعِبَادُ مِنْ عِلْمِهِ»^{۱۱}

عقول به کنه صفت او نمی‌رسند و علم

- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصبیحی صالح)، ص۲۰۸-قم، چاپ:اول،۱۴۱۴ ق.
- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة / ترجمه انصاریان، ص۲۰۵ - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۸ ش.
- هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج۱۲ ؛ ص۱۸۸ - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۰ ق.
- مسعودی، علی بن حسین، اثبات الوصیة، ص۱۲۷ - ایران ؛ قم، چاپ: سوم، ۱۳۸۴ / ۱۴۲۶.
- حسینی زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج۱۷، ص۷۳۹، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ ق، نوبت چاپ: اول. هُجِمَ علیه هُجُوماً؛ إِذَا انْتَهَى اِلَیْهِ بَقْعَةٌ.

- ابن بابویه، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲ ؛ ص۶۱۴ - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۹۵ ق.
- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصبیحی صالح)، ص۱۴۰۴ / ۱۳۶۳ ق.
- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصبیحی صالح)، ص۷۶۲-قم، چاپ:اول،۱۴۱۴ ق.
- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصبیحی صالح)، ص۱۲۵-قم، چاپ:اول،۱۴۱۴ ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية)، ج۸، ص۳۹۴ - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق.
- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة / ترجمه شهیدی، ص ۷۵ - تهران، چاپ: چهاردهم، ۱۳۷۸ ش.

بندگان به او احاطه پیدا نمی‌کند.

«یعجز الواصفون عن كنه صفته ... لا یحدون حدوده لانه بالكعبة لا یتناهی الیه»^{۱۲}

وصفکنندگان از [وصف] کنه صفت او عاجز هستند، چرا که به حدود او نمی‌رسند (او نامحدود است)

در مورد برخی از صفات نیز همین تعبیر به کار رفته است؛ مانند: **«لَا يَقْدِرُ الْوَاصِفُونَ كُنْهَ عَظَمَتِهِ وَ لَا يَخْطُرُ عَلَى الْقُلُوبِ مَبْلَغُ جَبَرُوتِهِ»**^{۱۳}؛ **«لَا أَحَدٌ يَعْلَمُ كَنهَ عَظَمَتِهِ»**^{۱۴}
همانطور که ملاحظه می‌شود همه این دسته از روایات یک استدلال واحد را بیان می‌کنند و شناخت عقلی خداوند متعال را نفی می‌کنند.

«فَمَدَحَ اللهُ تَعَالٰی اغْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا وَ سَقَىٰ تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يَكْلِفْهُمْ اَلْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُشُوخًا»^{۱۵}و

ترجمه و توصیف: خدا این اعتراف به ناتوانی در شناخت را ستوده است، و ژرف ننگریستن در فهم آنچه بدان تکلیف نشده است، از سوی خداوند متعال نشانه راسخ بودن در علم به شمار رفته است.^{۱۶}

در این فراز از روایت علاوه بر تأکید بر عدم امکان شناخت توسط احاطه این فهم عقلانی را از نشانه‌های راسخون در علم به شمار می‌آورد.

پس از بیان روایات و ترجمه و توصیف آنها به بیان تحلیل نگارنده از روایات فوق خواهیم پرداخت.

۱.۳. تحلیل روایات امتناع شناخت ذات
نگارنده تلاش نموده است تا روایات فوق را در چینشی منطقی قرار داده و نتایجی مرحله‌مند از آنها استخراج نماید:

گام نخست. روایات شناختی را برای خداوند متعال اثبات می‌نماید اما در این شناخت ابزار حواس را نفی می‌کند، همانطور که ملاحظه می‌شود، شناخت به وسیله حواس ساده‌ترین نوع شناخت است و از آنجا که به وضوح محدودیت در شناخت به وسیله حواس وجود دارد این نوع شناخت در عقول به سادگی قابل نفی است چرا که عقول انسانی عدم محدودیت در مورد واجبالوجود را به راحتی درک کرده و می‌پذیرد. می‌توان گفت حواس پنجگانه روزنه‌هایی هستند که ابتدایی‌ترین و سطحی‌ترین شناخت‌های انسانی را ایجاد می‌کنند؛ حس‌گرایی، یکی از موانع شناخت محسوب می‌شود؛ زیرا انس فراوان با امور حسی موجب می‌گردد انسان دانسته‌های خود را بیشتر از راه حس به دست آورد و در امور نامحسوس نیز از حس بهره‌گیرد.^۱
و امیرالمؤمنین علیه السلام با عبارات مختلفی این ضعف حواس را نشان می‌دهد مانند: **«لَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِ»**،^۲ **«لَا تُدْرِكُهُ الْغُيُون»**،^۳ **«لَمْ تَرَكَ الْغُيُون»**،^۴ **«لَمْ يُدْرِكْكَ**

- نیل ساز نصرت، معارف، مجید، بابا احمدی میلانی، زهره امتناع معرفت کنه ذات و صفات الهی در نهج البلاغة* مطالعات اسلامی: علوم قرآن و حدیث سال چهل و پنجم، شمارهٔ پیاپی ۹۱ - پاییز و زمستان ۱۳۹۲، ص۱۳۰. ۱۵۶.
- ابن بابویه، محمد بن علی، من لا يحضره الفقيه، ج۱؛ ص۳۰۶ - قم، چاپ: دوم، ۱۴۱۳ ق.
- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصبیحی صالح)، ص۲۵۸-قم، چاپ:اول،۱۴۱۴ ق.
- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصبیحی صالح)، ص۱۵۸-قم، چاپ:اول،۱۴۱۴ ق.

بَصَرٌ»و **«لَا تَلْمِشُهُ الْأَيْدِي فَتَمَسَّهُ»**،^۵
امیرالمؤمنین علیه السلام در این فرازها با اشاره به محدودیت تمامی حواس به طور کلی و اشاره به محدودیت بینایی و لامسه انسانی عدم امکان شناخت الهی به وسیله ابزار حس را تأکید می‌کند.

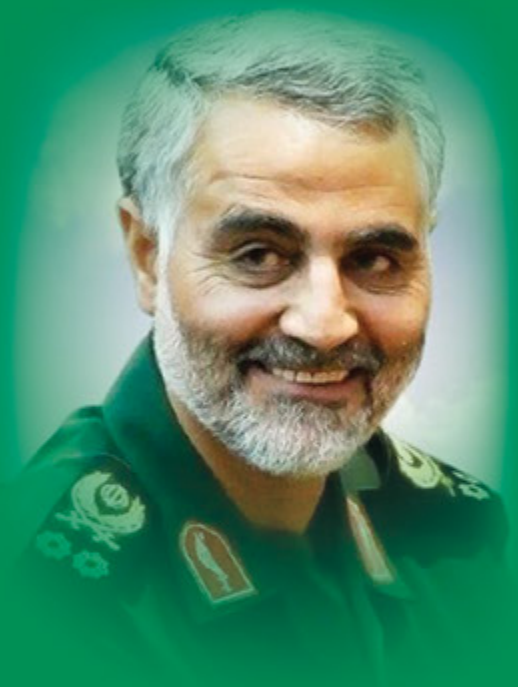
گام دوم. در این گام شناخت به وسیله اوهام (اندیشه‌ها) را مطرح مینماید و این نوع شناخت را تابع ایجاد صورت در ذهن میداند و از آنجا که صورت‌مندی خود به معنای ایجاد محدودیت است این نوع شناخت نیز از خداوند متعال نفی می‌گردد اما چون این نوع محدودیت از محدودیت موجود در عالم عین مخفی‌تراست این محدودیت در گام دوم قرار داده شده است.
گام سوم. به شناخت عقلانی اختصاص دارد. از آنجا که شناخت عقلانی لزوماً صورت‌مندی ندارد، در این شناخت از نظام احاطه برای بیان شناخت استفاده شده است و از آنجا که عقل انسانی مانند وجود او دارای محدودیت است نخواهد توانست بر واجب‌الوجود که وجود نامتناهی بلکه فوق ما لایتناهی بما لایتناهی^۶ است احاطه پیدا کند بنابراین شناخت عقلی نیز منتفی است. می‌توان گفت یکی دیگر از راه‌های شناخت در وجود انسان عقل است، عقل درجه‌ای است که انسان از آن با فضای گسترده‌تر و عمیق‌تری از فضای حسی و وهمی آشنا می‌شود.^۸
اما همچنان محدودیت عدم احاطه بر آن حکمفرما است.

- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصبیحی صالح)، ص۲۲۵-قم، چاپ:اول،۱۴۱۴ ق.
- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصبیحی صالح)، ص۲۷۴-قم، چاپ:اول،۱۴۱۴ ق.
- سبزواری،هادی، منظومه ج ۲، ص ۸۴، نشر ناب، تهران چاپ سوم ۱۳۸۴.
- نیل ساز نصرت، معارف، مجید، بابا احمدی میلانی، زهره امتناع معرفت کنه ذات و صفات الهی در نهج البلاغة* مطالعات اسلامی: علوم قرآن و حدیث سال چهل و پنجم، شمارهٔ پیاپی ۹۱ - پاییز و زمستان ۱۳۹۲، ص۱۳۰. ۱۵۶.

گام چهارم. روایات این گام ناظر به عدم شناخت صفات الهی است، چرا که همانطور که ذات الهی نامحدود است، صفات او نیز نامحدود بوده و به همان دلایل فوق قابل شناخت نیست.

گام پنجم. از عبارت «كُنْهَهُ» استفاده شده است؛ به نظر میرسد می‌توان اینگونه برداشت نمود که بعد از طی مراحل فوق زمینه برای این مطلب مهیا شده است تا با ضمیر «ه» اشاره به ذات الهی نموده و شناخت ذات در نظام شناختِ در قالب صورت و احاطه را از ذات نفی نماید. حتی اگر نظام شناختی نظام احاطه عالم بر معلوم باشد، شهود قلبی هم نخواهد توانست به شناخت ذات الهی برسد چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: **«عَظُمَ عَنْ أَنْ تُثَبِّتَ رُبُوبِيَّتَهُ بِإِخَاطَةِ قَلْبٍ»**^۹
همانطور که گفته شد، نفی امکان شناخت در تمامی این روایات مبتنی برعدم امکان ایجاد صورت و احاطه توسط فاعل شناسا برای موجود مورد شناخت است، به نظر نگارنده توجه به روایاتی که امکان شناخت را مطرح می‌نماید اما این محدودیت را وجهه نظر ندارد ممکن است بتواند نظام شناختی جدیدی را معرفی نماید که در شماره بعد نشریه به بیان این روایات خواهیم پرداخت.

۹. ابن طاووس، علی بن موسی، کشف المحجة لثمرة المهجة، و- قم، چاپ: دوم، ۱۳۷۵ش.



ویژه نامه سپهبد شهید
حاج قاسم سلیمانی



ما ملت شهادتیم

ویژه نامه



خاطره راننده حاج قاسم

از حاج قاسم برای ما بگویید: کار کردن با چنین فرمانده موفقی که صلابت دارد و یک دنیا او را تأیید کرده، خیلی سخت است و هر کسی نمی تواند از عهده آن برآید. من و شهید پورجعفری که یار و همراه حاجی بود و با او شهید شد بیشترین مدت را با حاجی بودیم.

حاج قاسم شمارا به چه اسمی صدا می زد؟
جهانشاهی، نصرالله و ... فرقی نداشت ولی با احترام و رفاقت. به بچه هایش هم از همان اول تأکید کرده بود به من بگویند عمو، چون من از وقتی بچه ها کوچک بودند، وقت هایی که سردار مأموریت بود کارهای خانواده حاجی را انجام می دادم و خانواده من و خانواده حاجی چون همسایه بودیم، همیشه در رفت و آمد بودند. بچه های حاجی را از همان زمان کودکی می شناسم و با من بزرگ شده اند. ماه رمضان ها سه چهار بار ما می رفتیم منزل حاج قاسم و خانواده ایشان هم می آمدند منزل ما. تا این حد نزدیک بودیم. الآن هم که حاجی شهید شده است، اصلاً توان مواجهه با بچه های حاجی را ندارم و با دیدن بچه ها قلبم از فشار این غم کنده می شود.

حاجی مرد کار بود. اگر کرمان می رفت و فرصت کوتاهی می یافت، به دیدار خانواده شهید می رفت. اگر در تهران بود و یک ساعت وقت پیدا می کرد، به بازدید از خانواده شهید می رفت. مشهد اگر می رفت، هر موقع که فرصت پیدا می کرد، به بازدید از خانواده شهدا اختصاص می داد. حاج قاسم وقتی در تهران بود روزی چندین جا جلسه می رفت، از وزارت امور خارجه و ستاد کل سپاه گرفته تا دفتر رهبری و ... همه جا به موقع می رفت؛ به استان ها سفر داشت. در کرمان که کارش بیشتر از همه جا بود. بازدید خانواده شهدای لشکر و شهدای مدافع حرم از مهم ترین برنامه های سردار بود. جلسه با فرمانده گردان ها و نیروهای لشکر در دفاع مقدس، جلسه کنگره شهدای کرمان و هزاران کار دیگر هم داشت؛ خستگی برایش اصلاً معنا نداشت. این در حالی بود که تمام بدن حاجی جای تیر و ترکش بود.

از روحیات معنوی حاج قاسم بگویید:

حاج قاسم حضرت زهرایی بود. خیلی جاها در جنگ و بعد از جنگ با توسل به حضرت زهرا (علیها السلام) مشکلات را حل می کرد. یک فاطمیه هم در روستای خود در کرمان ساختند که در آن مراسم می گیرند. از همه اینها بگذریم، باید به نماز شب های حاجی اشاره کنم. هر شب نماز شب می خواند، آن هم با ناله و گریه و نجوا. من خودم شاهدش؛ چون در همه مأموریت ها من با حاجی بودم. اگر خیلی خسته هم بود باز یک ساعت می خوابید، بیدار می شد و بعد شروع می کرد به نماز. واقعاً این صحنه عشق بازی و نجواهای حاجی در نماز شب هایش تماشایی بود. ما هم که می خواستیم نماز بخوانیم در مواجهه با این حال حاجی از خود بیخود می شدیم و دیگر نمی توانستیم نماز بخوانیم و فقط

مبهوت حاجی بودیم. باید در آن صحنه باشید تا متوجه حرف من بشوید.

گفتید که با حاج قاسم هم رفت و آمد خانوادگی داشتید؛ از فرزندان حاج قاسم بگویید: همه فرزندان حاجی را از کودکی می شناسم. به من عمو می گویند. بچه های حاجی یکی از یکی گل ترند. هیچ گاه از مقام پدر سوءاستفاده نکردند. در این مدتی که من در خدمت حاجی و خانواده بودم و با هم رفت و آمد داشتیم و من بعضاً در منزل حاجی رفت و آمد می کردم، می دیدم که چقدر به رعایت حجاب اهمیت می دهند. یکی از دلایلی که حاج قاسم، «حاج قاسم» شد، همراهی همسر ایشان بود. واقعاً تا جایی که به نظرم می آید و همسر هم تصدیق می کند، همسر حاج قاسم هیچ گاه از او کله نکرد که الآن موقع کار نیست، به خانواده برسید. علت موفقیت حاجی واقعاً همسرش بود. من هم که توانستم با حاجی همراه باشم، به خاطر همراهی همسرم بود. همسرم وقتی یکی از بچه های حاجی یا خود حاجی زنگ می زد و کارم داشت، به من می گفت اینقدر کند نباش، سریع لباس بپوش برو. او تازه مرا تشویق و بدرقه هم می کرد. زمان جنگ حاجی خیلی خانه نبود. زمان قرارگاه قدس هم همین طور. در نیروی قدس که همیشه در سفر بود. جایی یادم هست که یکی از پسرهای حاج قاسم بیمار شد و حاجی در مأموریت قرارگاه قدس بود، نتوانست بالای سر پسرش باشد و پسرش هم در اثر بیماری در بیمارستان فوت شد. حتی حاجی بالای سر پدر و مادرش هم در زمانی که در بستر بودند، نتوانست برسد و بعد از فوت آنها رسید. بچه هایش خیلی عالی هستند؛ هم دخترها و هم پسرها.

چرا در میان بچه ها بیشتر از همه زینب خانم در صحنه و رسانه ها فعال هستند؟

حاج اسماعیل به منطقه خیلی مسلط است و اطلاعات خیلی زیادی دارد. هرکس خصلتی دارد مخصوص خودش. ولی برداشت من این است که اگر شهید صیاد شیرازی برگ قرآن ارتش بود، حاج اسماعیل قآنی، برگ قرآن سپاه است. ایشان خیلی فهیم و عزیز است و درک بالایی دارد. خیلی مردمی است. بارها او را در صف نانوائی و ... دیده ام و در واقع کارهای شخصی اش را در کنار خانواده انجام می دهد.

شما سال ها در نیروی قدس و در محل زندگی تان علاوه بر حاج قاسم سلیمانی با حاج اسماعیل قآنی هم مأنوس بودید، به علاوه با ایشان همسایه بودید، نظر شما درباره سردار قآنی چیست؟



بسم رب الشهداء و الصّديقين

«... قَالَ رَبِّ ارْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي»
«خداوندا مرا ببذر، خداوندا عاشق دیدارتم. همان دیداری که موسی را ناتوان از ایستادن و نفس کشیدن نمود. خداوندا مرا پاکیزه ببذر.»

سلام سرباز! تو را با نامی خطاب می‌کنم که به آن مباحثات می‌کنی و نشان افتخارت می‌دانی. تو می‌دانی که سرباز عنوان نیست، مقام و درجه نیست. پیش مرگی است. سربازی است. تو می‌دانی که برای دیدن معشوق باید سرت را فدا کنی. از این رو نوشتی مرا سرباز بنامید.

اما بگذار تو را سردار بنامم. چون نفس کشیدنم را مدیون توام. بگذار تو را سردار بنامم، چون سرهای زیادی به برکت سربازی تو بر بدن‌ها ماند و جدا نشد. اکنون همین سرهای بر بدن مانده‌اند که در غم از دست دادن پریشان شده‌اند.

سردار! با کلیم الله چه عهده بسته بودی که مانند او واله و شیدای پروردگارت، سر به

بیابان‌های سرزمین انجیر و زیتون گذاشتی و کوه‌ها و پرندگان و جویباران آنجا را با نوای «یا رب»، به یاد مناجات داود نبی انداختی.
خداوند، کلیم الله را چهل شبانه روز در صحرای سینا تشنه دیدار خود کرد و او نیز عاشقانه به دیدارش شتافت. چهل سال در بیابان‌های خیبر و بدر و والفجر ۸، در کرمان و عراق و سوریه، تشنه دیدار معشوق بودی و ناگاه لحظه دیدار فرا رسید.

دوش وقت سحرا از غصه نجاتم دادند و اندر ظلمت شب آب حیاتم دادند
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی آن شب قدر که این تازه براتم دادند
چه خوش رفتی حاج قاسم!

سلام ما را به احمد کاظمی برسان. فرصتی شد تا دوباره به او بگویی: «الهی دورت بگردم». خودت گفته بودی که این جمله را زیاد به احمد می‌گفتی.

ما ماندیم و پیکر اربای تو. ما ماندیم و جام شکسته احلی من العسل. ما ماندیم

و انگشت در انگشت مانده تو. دست اما حکایتی دگر دارد رحم الله عمی العباس.
دستم یاری نمی‌کند، چه بنویسم؟ چه بگویم؟ اشکها امانم را بریده. تو مرا یاری کن. مبهوت و متحیرم. از کجا بنویسم؟ از لحظه‌ای که پاسدار حشد الشعبی بر پیکرت بوسه می‌زد؟ از لحظه‌ای که جوان عراقی به تاسی از اربابش بر دست بریده‌ات بوسه می‌زد؟ تو گویی برگی از قرآن از زمین برداشته و بوسه می‌زند.

یا ابا عبدالله بین. من دارم مقتل می‌نویسم. مقتل سرباز تو را. مقتل رزمندگان را. روضه خوان حاج قاسم شده‌ام. تو مرا یاری کن. قلمم را یاری کن. حاج قاسم!

خودت بگو، از لحظه‌ای که پیکرت بر دستان مردم کوفه وارد ایوان مطالای امیرالمؤمنین (ع) شد. اینها فرزندان حبیب و مسلم بن عوسجه هستند. اینها فرزندان بربر و از ذریه انس بن حارث هستند. اینها فرزندان جابر بن حارث و جندب بن حجیر

هستند که به تشییع پیکرت آمده‌اند.

خودت بگو از لحظه‌ای که بردستان مردم مشهد و قم، بردستان دلاور مردم اهواز و کرمان بدرقه شدی.

خودت بگو از ساعتی که خاضعانه به پای مقتدایت آرمیدی و پیکر غرقه به خونت را با سرشک چشمانش غسل دادی. ای کاش لحظه‌ای برخاسته بودی و اشک غم را از گونه‌اش می‌زدودی. اما نه! تو چهل سال اشک غم از پیر جماران و سلاله زهرا زدودی، اینک منم. بعد از تو اجازه نخواهم داد غبار غم بر چهره پر بهجتش بنشیند. فقط برایمان دعا کن و تنه‌ایش مگذار. خودت به وصیت عمل کن.

حاج قاسم!

تنه‌ایش مگذار، او تنها و مظلوم است. «تنها» و «مظلوم»!

درد دل با حاج قاسم ...

زهیر بردبار



یکی از ابعاد و موضوعاتی که در زندگی حاج قاسم و بعد از شهادتش به چشم می خورد محبوبیت ایشان است. حاج قاسم قلوب را تسخیر کرده بود همانطور که در فیلم ها میبینید کوچک و بزرگ او را دوست داشتند حتی کسانی که به خوبی نمی شناختند حاجی رو. واقعا راز این محبوبیت چیست؟

سوالی که در بحث شهادت حاج قاسم ذهن بنده رو مشغول کرده بود این بود که چه می شود یک نفر آنقدر به محبوبیت نزد مردم می رسد و در این زمان که خیلی از مردم از مسئولین دل خوشی ندارند با شنیدن خبر شهادت حاج قاسم محزون شده و به عزاداری می پردازند و به خیابان ها می آیند؟ چرا برای دیگر مسئولین و حتی چرا برای دیگر شهدا با اینکه جایگاه همهی شهدا عالی است یک همچین جوش و خروشی در جهان به پا نمی شود؟ با این حدیث کمی سوالاتم برطرف شد:

پیامبر اکرم ﷺ: بِالْإِخْلَاصِ يَتَفَاضَلُ مَرَاتِبُ الْمُؤْمِنِينَ؛ به وسیله حقیقت اخلاص است که درجات مؤمنین بر یکدیگر برتری و رفعت پیدا می کنند.

(میزان الحکمة، ج ۳، ص ۵۷)

برای عبادت ها شریاطی تعیین شده است که مهم ترین آن، اخلاص در نیت است. اهمیت اخلاص در اعمال، تا آنجاست که عمل بی اخلاص، نه تنها مقرب نیست،

یعنی شخص را به خدا نزدیک نمی کند بلکه مبعد است و. انسان را از خدا دور میکند.

اهمیت اخلاص آنگاه روشن می شود که بدانیم اساساً «خدای متعال همیشه روی کارهایی که از روی ایمان و اخلاص است، تأثیرات بزرگی قرار می دهد. این را بدانید؛ هر کاری را شما از روی اخلاص بکنید، خدا به آن برکت خواهد داد. هر کاری را که از روی حسابگریهای مادی بکنید، متزلزل است. ممکن است به نتایجی برسد؛ خیلی از اوقات هم به نتیجه نمی رسد.

آنطور که در روایات آمده این اخلاص است که به عمل برکت میدهد و اثر گذاری آن عمل را زیاد می کند و راز محبوبیت سردار سرافراز حاج قاسم سلیمانی نیز در اخلاص اوست. رهبر انقلاب اسلامی بارها و بارها، او را با صفت «اخلاص» معرفی کرده اند و فرمودند ویژگی سردار رشید اسلام، حاج قاسم سلیمانی این بود که سرباز «اسلام» بود نه صرفاً سرباز «وطن». و اگر خدمتی هم به وطن دارد، برای اسلام و خدا است.

به فرموده قرآن کریم ایمان و عمل صالح باعث تسخیر دل ها می شود و خداوند حاج قاسم را به دلیل اخلاص و عمل صالح محبوب دل ها کرد.

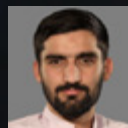
بنابراین اگر ما بخواهیم برای خدا و اسلام مفید باشیم باید حواسمان به اخلاص در عملمان باشد و اگر در عملمان اخلاص نباشد حتی اگر کار خوب هم انجام دهیم آن فایده ای که باید داشته باشد را ندارد و اینجا حرف آن شهید بزرگوار ابراهیم هادی را بهتر می فهمیم که فرمود: مشکل ما این است که برای رضای همه کار می کنیم جز رضای خدا.

عبادت به اخلاص نیت نکوست
وگرنه چه آید ز بی مغز پوست؟

ان شالله خدا ما رو جزء مخلصین قرار بده.

نثار ارواح طیبیهی شهدا علی الخصوص حاج قاسم و یارانش صلوات.

اخلاص، راهی برای نفوذ به قلب مردم



شهریار ربانی

گفت وگو با آیت الله تحریری درباره ابعاد الهی و سیاسی آخرین سفارش های شهید سلیمانی

«ولایت فقیه»

محور وصیت نامه «حاج قاسم»

مریم احمدی شیروان

انتشار وصیت نامه حاج قاسم سلیمانی در حال و هوای چهلمین روز شهادتش، مهر تأیید دیگری بود بر ویژگی های برجسته الهی و سیاسی این سردار شهید و قله این صفات برجسته ولایت پذیری بود؛ ولایت اهل بیت (علیهم السلام) و ولایت فقیه که در بندهند وصیت نامه اش نمایان است، همانگونه که در بندهند وجودش جریان داشت. برای بررسی ابعاد الهی و سیاسی وصیت نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی با آیت الله محمدباقر تحریری، استاد اخلاق و تولیت مدرسه علمیه مروی تهران به گفت وگو پرداختیم که در زیر می خوانید:

آیت الله تحریری با بیان اینکه شاخصه های والای اعتقادی و رفتاری در وصیت نامه جامع و پُر بار سردار سلیمانی منعکس شده است، فرمودند: شاخصه های روحی و معنوی شخص در وصیت نامه مخصوصاً وصیتی که در اواخر عمر و لحظات آخر قبل از شهادت فرد ظاهر می شود، نشان دهنده بافت عقلی، روحی و جان اوست. بر همین اساس شاخصه روحی شهید بزرگوار سردار سلیمانی حاکی از ارتباط عمیق با خدا، اهل بیت (ع)، اسلام و اعتقاد به حقانیت آن چه خدای متعال در این دین نازل کرده و بر نبی اکرم و اهل بیت (ع) فرستاده، شکل گرفته است. شهادت هایی که این شهید بزرگوار در قسمت اول وصیت نامه خود منعکس کرده است از این ارتباط روحانی و باورهای قلبی وی حکایت دارد. در دستورات شرع نیز سفارش شده است که وصیت نامه انسان مؤمن باید با این شهادت ها همراه شود که نشان دهد توحید، خداشناسی و ایمان در وجود او منعکس شده است.

نکته مهم دیگر در این وصیت نامه، شکرگزاری از نعمت های معنوی خدای متعال است. نعمت هایی که از ناحیه خداوند متعال به انسان بخشیده شده در یک تقسیم بندی کلی به دو قسمت تقسیم می شوند؛ نعمت های خاص معنوی و نعمت های مادی. و نعمت های مادی نیز از آن نظر که ربطی به خدای متعال داشته و نعمت الهی محسوب می شوند، نیاز

به شکرگزاری مناسبی دارند. شهید سلیمانی در وصیت نامه خود ابتدا نعمت های دسته اول؛ یعنی همان نعمت ولایت اهل بیت (ع) و ارتباط معنوی و روحی که با این اولیاء (ع) برای وی حاصل شده است را متذکر می شوند، و شکرگزاری می کند، و این از مسائل مهمی است که باید همه به آن توجه کنیم.

جنبه دیگر معرفتی ایشان شکرگزاری از پدر و مادر اهل ولای خود است؛ انسان مؤمن باید همواره به یاد پدر و مادر خود باشد، زیرا آنها مجرای فیوضات خدای متعال هستند.



ناچیز دیدن خود در برابر خدا از خصوصیات بارز این شهید است

آیت الله تحریری یادآور می‌شود: جنبه دیگر معرفتی و عرفانی شهید سلیمانی، اظهار فقر و عجز به درگاه الهی است که در قسمت دوم وصیت‌نامه به چشم می‌خورد؛ خود را ناچیز دیدن در برابر ذات اقدس الهی از دیگر خصوصیات بارز این شهید است. در عین اینکه اظهار فقر می‌کند، قدرت و اعضا و جوارحش را در پیشگاه دستورات الهی مطیع می‌داند و می‌گوید که من سعی کردم آن‌ها را در راه تو خرج کنم. و این بعد دوم شکرگزاری ایشان از نعمت‌های الهی است.

نکته دیگر در وصیت نامه ایشان که بیانگر بعد معنوی ایشان



است، اظهار امید به لطف بی‌پایان الهی است که همه باید آن را داشته باشیم. این شهید والامقام وقتی به خود توجه می‌کند، خود را ناچیز می‌بیند اما وقتی به الطاف بیکران الهی توجه می‌کند، همواره خود را غرق در این نعمت‌ها می‌بیند که این خود شکرگزاری بسیار والایی است. مسئله مهم دیگر در همین راستا اظهار شیفستگی خاص ایشان به ذات اقدس الهی است که بعد از همه این مسائل شخص می‌خواهد به دریای بیکران کمال مطلق الهی متصل شود، به گونه‌ای که از وجودش چیزی در برابر حق تعالی باقی نماند. این مرحله بسیار بالایی است که ملاحظه می‌کنید ایشان با رسیدن به این مرتبه، تعبیرات زیبایی مانند خالق من، محبوب من، عشق من و... را برای خداوند متعال مورد استفاده قرار داده و می‌گوید: خدایا از تو خواسته‌ام سراسر وجودم

را مملو از عشق به خود کنی؛ این‌ها همه نشان‌دهنده این است که یک آتش سوزانی از محبت به حضرت حق و اولیای حق در وجود این شهید بزرگوار همواره شعله‌ور بوده که این شعله‌وری هر روز که از ابتدای انقلاب گذشته و با سپری کردن جنگ تحمیلی و مراحل گوناگون آن، شعله‌ورتر شده است.

محور وصیت‌نامه سردار سلیمانی ولایت فقیه است

این حالت بی‌تابی عجیب نسبت به خدای متعال، مراتب معنوی بعدی را به دنبال دارد: فردی که عشق به خدا داشته باشد، عشق به نعمت‌های اظهار شده از جانب خدای متعال هم پیدا می‌کند که بالاترین نعمت، نعمت اسلام، قرآن و انقلاب اسلامی و پیاده‌کننده و مبدأ ظاهری انقلاب یعنی شخص حضرت امام خمینی (ره) است. این شهید دیدگاه بسیار عمیقی نسبت به اسلام دارد که اسلام یک حقیقت و دین نجات‌بخش حتی در جنبه دنیایی انسان است که با پیاده شدن آن باید تمام انسان‌ها در ابعاد مختلف و در قشرهای مختلف به نجات و حیات حقیقی نائل شوند. تولید حوزه علمیه مروی با بیان این نکته که پایبندی و محور بودن ولایت در تمام خطوط این وصیت‌نامه دیده می‌شود عنوان می‌کند: شهید سلیمانی همان دیدگاهی را که به حضرت امام (ره) داشت به رهبر معظم انقلاب نیز دارد؛ زیرا رهبری همان راه امام (ره) را رفته و تلاش کرده است با تمام وجود، اسلام را پیاده کند. شهید عزیز در این وصیت نامه بیان می‌کند که این ولایت همان ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و خیمه، خیمه حسین فاطمه (س) است، پس اگر کسی به این ولایت اعتقاد نداشته باشد در حقیقت، اسلام را نپذیرفته است. افرادی که تفکرات دگراندیشی یا سکولاری دارند و اسلام را در محدوده‌ای خاص پذیرفته‌اند و آن را قابل اجرا نمی‌دانند، یا آنکه هواهای نفسانی بر آنها غالب شده و در روش زندگی به دنبال موارد دیگری می‌روند، از دید این شهید بزرگوار، اسلام حقیقی را دنبال نکرده‌اند.

این استاد اخلاق تأکید می‌کند: در همین راستا فردی که اعتقاد به ولایت راسخ ائمه (علیهم السلام) و پیاده کننده آن که ولی فقیه است دارد، حتماً باید نسبت به دشمن بی‌اعتنا بوده و چشم طمع به دشمن نداشته باشد؛ انسان مؤمن باید دشمن را - که کفر جهانی و صهیونیست و تمام کسانی که به دنبال اسلامی غیر از اسلام محمدی ولایی و راستین و اسلام اهل بیت (علیهم السلام) هستند - کوچک بشمارد و در برابر آن‌ها احساس ذلت نکند بلکه برعکس احساس عزت کند.

بالاترین موهبت انقلاب اسلامی، ولایت فقیه است

این احساس عزت را این شهید بزرگوار سعی می‌کند در این وصیت

نامه به همه اقشار جامعه القا کند؛ هم به برادران سپاهی هم به برادران ارتشی و هم به مردم عزیز کرمان که ایشان تعلق خاطری به مردم شهر خودش دارد و هم به خانواده های شهدا یک چنین القا می‌کند که در پرتو چه حکومتی شهدای شما به این مقام رسیدند و اینکه شما به واسطه شهدای خودتان چه عزتی پیدا کردید! و ما چقدر باید عظمت قائل شویم برای خانواده شهدا به جهت اینکه این خانواده‌ها خودشان را تحت ولایت فقیه قرار دادند و این بالاترین افتخار است.

بنابراین تمام تأکیدات این شهید بزرگوار نسبت به مسئله مهم ولایت فقیه، حتی به مراجع و علمای بزرگ و حوزه‌های علمیه همان تأکیدی است که حضرت امام (ره) داشت و همان تأکیدی است که خود ائمه (علیهم السلام) داشتند؛ زیرا تنها مشخصه ولایت اهل بیت (علیهم السلام) همان حاکمیت ولایی آن بزرگواران است که متأسفانه در طول تاریخ این حاکمیت مورد بی‌مهری قرار گرفته و این عزیزان ما مظلوم واقع شدند. و به منصب عظیم الهی آنها ظلم بزرگی شد. ولایت آنها بالاترین نعمت و کنار زدن ولایت آنها بالاترین ظلم‌هاست و در راستای ظلم به خدا و شرک به خدای متعال است. و شرکی که خداوند متعال در قرآن از آن به ظلم عظیم تعبیر می‌کند: «وَإِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»، این شرک از طریق مقابله نمودن با ولایت ائمه اظهار تجلی پیدا می‌کند. آیت الله تحریری در پایان اضافه می‌کند: این ظلم از زمان بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تا قبل از ظهور امام زمان (علیه السلام) ادامه پیدا می‌کند گرچه این انقلاب نشان می‌دهد که می‌خواهد تا اندازه‌ای از تحت آن ظلم خارج شود؛ از این جهت، بالاترین موهبت الهی در کشور اسلامی ما، موهبت انقلاب اسلامی تحت حاکمیت ولایت

فقیه است که این امت را امت حقیقی قرار داد و می‌توانیم بگوییم ما امت حقیقی نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) هستیم، زیرا تحت ولایت اهل بیت (علیهم السلام) او قرار گرفته‌ایم؛ امری که با ولایت فقیه تحقق و ادامه پیدا کرده است. حاکمیت اهل بیت (علیهم السلام) تمام شئون زندگی خانوادگی، عبادی، سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی ما را شامل می‌شود و مسئولان باید در صدد تحقق چنین ولایتی با تمام وجود باشند آن طور که شهید سلیمانی بود و رفتار می‌کرد. لذا می‌بینیم که این شهید بزرگوار با مبارزه‌های متعدد و با مسافرت‌هایی که به کشورهای مختلف نظیر لبنان و سوریه و افغانستان و پاکستان داشته همه این ابعاد حاکمیت ولایت فقیه را با تمام وجود لمس کرد و برای نشان دادن اسلام حقیقی از هیچ تلاشی دریغ نکرد و از آسایش و راحتی خود گذشت و در این مسیر هیچ توقعی نداشت نه توقع مالی و نه توقع عنوان و شهرت. به تعبیر مقام معظم رهبری ایشان در یک سطح اخلاص بالایی قرار داشت که این اخلاص یک انقلاب دیگری را در مردم ما ایجاد کرد که امیدواریم انشاءالله این انقلاب که ایام الله نام گرفت تداوم پیدا کند و انشاءالله امت اسلامی ما از این شهادت بالاترین درس را بگیرند.



به اعتقاد شهید سلیمانی، ولایت فقیه همان ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و خیمه انقلاب، همان خیمه حسین فاطمه است؛ پس اگر کسی به این ولایت اعتقاد نداشته باشد یعنی اسلام را نپذیرفته است



یادداشت حجت الاسلام علی شیرازی

نماینده ولی فقیه در نیروی قدس سپاه

ساعت چهار و نیم صبح جمعه سیزدهم دی ۱۳۹۸، تلفن زنگ خورد و خبر شهادت سردار حاج قاسم سلیمانی، فرمانده نیروی قدس را دریافت کردم! خبر مثل پتکی بر فرقم فرود آمد. ناله ام بلند شد. بی درنگ به سوی نیروی قدس راه افتادم. در طول مسیر مانند باران اشک ریختم! یک راست به اتاق سردار رفتم. جای خالی او را که دیدم، بیشتر سوختم. هر روز در انتظار آمدنش بودم. لحظه شماری می کردم بیاید و من به بهانه ای به فرماندهی بروم و رفیقم را ببینم. از دیدنش لذت می بردم. بارها این را به او گفتم. حتی در سال ۱۳۹۱ به سردار گفتم: من حاضرم فدای تو بشوم و

قبل از تو شهید گردم. رازش این بود که هم عاشقش بودم و هم می دانستم امام مان خامنه ای عزیز در نبودنش می سوزد و من عاشق سرنوشتی بودم که قاسم بماند؛ تا آقایان نسوزد. اکنون آرزویم بر باد رفته بود. من بودم و جای خالی حاج قاسم عزیز! رفاقتمان ۳۸ سال استمرار داشت و حالا شاید عمیق تر شده بود. اولین دیدارمان، قبل از عملیات بیت المقدس بود؛ در اردوگاه حمیدیه. آن روزها او فرمانده تیپ ثارالله بود. از همان روز، عشقش به دلم نشست. جوان رعنا و لاغر اندام کرمانی، محبوب همه بچه های تیپ و بسیجیان کرمان بود.

در پایان سال ۱۳۶۰ در جبهه سرپل ذهاب بودم. با شروع عملیات فتح المبین به تهران آمدم و از طریق سپاه منطقه ده (تهران) به اهواز اعزام شدم. در پادگان گلف اهواز، بچه های اعزام نیروی تیپ ثارالله را دیدم و به آن تیپ گره خوردم. در هر عملیاتی به تیپ و بعدها به لشکر ثارالله می آمدم. از اول فروردین ۱۳۶۵ دیگر لشکری شدم؛ شدم معاون تبلیغات حاج قاسم. من کجا و حاج قاسم کجا!! مردی نترس، بی باک، شجاع، با تدبیر، اهل خضوع و خشوع در برابر بسیجیان، اهل تهجد و راز و نیاز و نماز شب، اهل تضرع و سوز و اشک و مناجات، اهل تلاوت قرآن، شیر روز

و زاهد شب. مرد سخن، حرف هایش یک لشکر را، بلکه کرمان و هرمزگان و سیستان و بلوچستان را تکان می داد. این سه استان، پشتیبان لشکر ثارالله بودند؛ و حاج قاسم پدر بسیجیان و رزمندگان هر سه استان بود. نزدیک هفت سال در ثارالله پدری کرد. تمام سعی او در عملیات ها حفظ جان رزمندگان بود. برای حفظ جان آنان با کسی شوخی نداشت. همه جا حضور داشت. همه چیز را زیر نظر داشت. بر همه جا نظارت داشت. رزمنده ثارالله می بایست در بحبوحه عملیات، غذای گرم بخورد. میوه بخورد. در اوج عملیات و زیر آتش سنگین دشمن، به او نوشابه خنک برسد. شربت آلبیمو بنوشد. با گلاب ناب قمصر کاشان معطر شود، تا خستگی عملیات از جانش بیرون رود. حاج قاسم همه اینها را از زیر مجموعه اش می خواست تا بسیجی ها راحت بچنگند.

پدر ثاراللهی ها، توی خط و زیر آتش، برپیشانی بچه های جنگ بوسه می زد. با آن ها صفا می کرد. بی ریا بود. برخی او را نمی شناختند. مثل یک بسیجی با آنان محشور بود. بچه های لشکر را جمع می کرد و برایشان سخن می گفت. حرف هایش از دل برمی خاست و بر دل می نشست. از اول سخنرانی اش تا آخر، رزمندگان اشک می ریختند. حرف هایش، حرف های الهی بود. برای همین بچه ها خیلی دوستش داشتند. وقتی وارد حسینیه لشکر می شد، بچه ها روی دست او را تا پشت تریبون می آوردند. اصلاً این کارها را دوست نداشت. از نام و شهرت تنفر داشت. دوست داشت در زیر چتر گمنامی، روز را شب و شب را روز کند.

پس از هر عملیاتی که به کرمان می رفت، به خانه شهدا سر می زد. پدر و مادر شهدا را تکریم می کرد. برای بچه های شهدا پدری می کرد. بچه های شهدای جنگ به او عمو

خطاب می کردند. بر گونه بچه های شهدا بوسه می زد. برایشان هدیه می برد.

این کارش تا لحظه شهادت ادامه داشت. ماشاءالله حالا همه بچه ها عروس و داماد شده اند و او همچنان با بچه ها در تماس بود. با بچه ها، بچه بود و در جنگ با صدامیان، مردِ مردِ نترس و بی باک. برای آزادسازی مهران در سال ۱۳۶۵، به فرمانده قرارگاه گفت: من دو گردان دارم که خوب اشک می ریزند. آنان می توانند تپه های قلاویزان را آزاد کنند.

برایش معنویت بچه ها مهم بود. قدرت را در ارتباط با خدا می دید و خودش سخت به این ارتباط دلبسته بود. ارتباطش با اهل بیت (ع) مثال زدنی بود. با شروع مداحی در عزای اولیای الهی، صدای گریه اش بلند می شد و اشک می ریخت. حاج قاسم تا روز آخر همین گونه بود. بعد از آنکه ازدواج کرد و تا آن روزهایی که «نرجس و حسین» چند ساله بودند، توی یک اتاق در هتل فجر زندگی می کرد. ساده و بی آلایش. فرمانده ثارالله که در جنگ، جدی و مصمم و بی تعارف بود، در بعد از عملیات، فرماندهان لشکر را به مهمانی دعوت می کرد و خودش آشپز می شد. بچه ها با خانواده می آمدند و او مانند رفیق شفیق از همه پذیرایی می نمود. با همه نشست و برخاست داشت. گاهی در جمع، کسی او را نمی شناخت. خودش را پشت سر دیگران پنهان می کرد. به او که فرمانده می گفتم برمی آشفتم.

آن قدر با او صمیمی بودم و دوستش داشتم که در بعضی عملیات ها، بلندگویی را که بر روی ماشین لندکروز نصب کرده بودم تا در عملیات نوحه و سرود و مارش جنگ پخش کنیم، به کنار سنگر فرماندهی می بردیم و نوحه قاسم را برایش می گذاشتیم. چقدر دوران زیبایی بود و چقدر از دیدنش لذت می بردم. آن روزها هم یک قاب طلایی در قلمم برایش درست کرده بودم. دوست داشتنی بود. زمانی دوست داشتنی می شد که می دیدم برای معنویت و اعتقادات بچه ها وقت می گذارد. همه نوشته ها و کتاب هایی را که درباره جنگ های صدر اسلام تهیه می کردیم، می خواند و تأیید می کرد. دستور داد در قم مکانی را تهیه کنیم تا بچه های لشکر برای دوره های عقیدتی به آنجا بروند و با بزرگان حوزه و علمای اخلاق حشرو نشر نمایند.

حاج قاسم بر همین پایه رشد کرد. روز به روز زیباتر می شد. زیباییش را در فاو و شلمچه و مهران و ماووت و حلبچه دیدم. روزهای پایانی جنگ که صدامیان دوباره به روی جاده اهواز - خرمشهر آمدند، مثل یک رزمنده، شبانه روز می جنگید. پا به پای رزمندگان پیش می رفت. جراحت مجروحان و اسارت اسرای لشکر، جانش را می گرفت. خشم و لرزش برای خدا بود. همه می دانستند. برای همین اگر عصبانی می شد، کسی ادستش ناراحت نبود. حب

و بغضش الهی بود.

جنگ که تمام شد، به فرماندهان درجه سرتیپی دادند و حاج قاسم شد، سردار سرتیپ پاسدار حاج قاسم سلیمانی.

اما او همان قاسم ماند. رتبه های دنیایی در نگاه وی اهمیتی نداشت. از سال ۱۳۶۷ تا سال ۱۳۹۸ با همین روحیه ماند؛ آن روز هم که پس از غلبه بر داعش در سوریه و عراق، امام خامنه ای به او مدال ذوالفقار را دادند، شرط کرد که کسی مطلع نشود. می خواست باز هم گمنام بماند.

پس از جنگ ارتباطش را با بچه های جنگ حفظ کرد. سالی چند بار دور هم جمع می شدند و حاج قاسم پدری می کرد. حالا دیگر بچه های جنگ هم جناحی شده بودند و برای او مهم این بود که بچه جنگ، بچه جنگ است. اگر اینها نبودند کشور نبود.

حاج قاسم محور بچه های جنگ بود؛ حتی در هرمزگان و سیستان و بلوچستان. هنوز هم بچه های جنگ مرید اویند و حاج قاسم هرچه می گفت می پذیرفتند.

حاج قاسم شده بود فرمانده سپاه کرمان و فرمانده قراگاه شرق. امنیت را به جنوب شرقی کشور برگرداند. بلوچ ها خاطره خوشی از او دارند. برای ریشه کن سازی مواد مخدر در کشور برای قاچاقچیان، کارآفرینی کرد. جیرفت کرمان نمایی از همت او را شاهد بود. فکرش بکر بود و با تدبیر پیش می رفت. حالا او در سپاه، زبانزد شده بود ولی او همچنان قاسم زمان جنگ بود. در سال ۱۳۷۵ تصمیم گرفت کنگره شهدای لشکر ثارالله را در کرمان برپا نماید. همه را پای کار آورد. نویسندگان حوزه هنری را برای نگارش کتاب خاطرات فرماندهان لشکرش به کرمان برد و کاری کارستان کرد. شهدای لشکر را از غربت بیرون کشید. برای اولین بار در کشور، موزه جنگ ساخت.

حالا دیگر حاج قاسم، شده بود حاج قاسم هنرمند جبهه فرهنگی. با همان صلابت

دوران جنگ نیز در تلاش برای گسترش امنیت ایران و ایرانی بود.

در سال ۱۳۷۶ فرمانده نیروی قدس شد. در افغانستان حماسه آفرید. بارها تا نزدیک شهادت رفت. یک بار در فرودگاه طالبان به زمین نشست. زود متوجه شد خلبان اشتباه گرفته است. هواپیما با سرعت از زمین برخاست؛ اما حاج قاسم خم به ابرو نیاورد. ترس را محاصره کرده بود. عاشق شهادت؛ از مرگ سرخ استقبال می کرد.

در جنگ ۳۳ روزه، چهل روز در لبنان ماند. پایه پای سیدحسن نصرالله سوخت و رفت. از درون آن جنگ، وحدت دو جبهه ای را بیرون آورد که منجر به شکست اسرائیل در لبنان و غزه شد.

وقتی پای داعش به سوریه باز شد، او سراسیمه پا در رکاب شد تا حرم عمه سادات آسیب نبیند. از خروش انقلابی او، حیدریون و فاطمیون و زینیون با به عرصه وجود نهادند و دفاع وطنی را رقم زدند.

در دفاع از حرم، جغرافیا شناخت و زیباتر از خروشنش در دوران جنگ هشت ساله، مثل همان روزها حاج قاسم فرمانده میدان، جلوتر از همه بود. آنگاه که عراق عرصه تاخت و تاز تروریست ها شد، حاج قاسمی که در جلسات روضه ثارالله برای ثارالله، یک صورت اشک می شد، بار سفر بست و خود را به کربلا و نجف رساند.

در این زمان او اسطوره فتح در سوریه بود. عزتش در سوریه، آوازه جهان شده بود و ورودش به عراق، مردم آن دیار را آرام کرد. او به عراق رفت تا حشدالشعبی را به دنیا آورد. حالا مرد جنگ ایران، شده بود مرد میدان مقاومت. حماسه آفرید و عامل پیوندی عمیق میان ملت ایران و عراق شد. دیگر خواب نداشت. دائم در تردد بین ایران و عراق بود. برای فلسطینی ها می سوخت. مظلومیت یمنی ها آتشش می زد و برای انتقام گرفتن از دشمنان مردم بحرین،

لحظه شماری می کرد.

در سفرها خواب نداشت. گاهی در ۲۴ ساعت، یک ساعت هم نمی خوابید. مدیر جهادی جبهه مقاومت، عشق کارشبانه روزی را از میان ناله ها و گریه های نیمه شبش درآورده بود. یا در جلسه بود یا در میدان جنگ، یا در راز و نیاز و مناجات و ذکر بود یا در حال عبادت و نماز شب و نافله، و یا در حال تلاوت قرآن و تدبیر در قرآن.

آشنای جبهه مقاومت، در میان این سوز و شور و عشق، در سخنرانی اش مثل نور بر قلب ها می تابید. اهل موعظه بود. درس اخلاق می گفت. درس اخلاق می خواند. دائم در حال مطالعه بود. رشد معرفتی اش را هر روز شاهد بودی.

او دیگر سرلشکری بود که مثل مالک می گفت و می سوخت و در دفاع از حرم و حریم اولیای الهی، در راه ولایت فقیه جانبازی می کرد. بالاتر، او در امام خمینی ذوب شده بود و همان سوز را پای امام خامنه ای می ریخت.

بارها می گفت من در ایران و لبنان و افغانستان و عراق و سوریه با علمای زیادی حشر و نشر دارم، والله! تمام علمای شیعه را از نزدیک می شناسم، اما به خدا قسم سرآمد همه آنان امام خامنه ای است.

بامولایش عشق بازی می کرد. امامش نیز توان فراق حاج قاسم را نداشت. همان سوختن برای مولایش را در فراق شهدا می دیدی. از سال های جنگ تا امروز، برای فرماندهان لشکر ثارالله اشک می ریخت. برای شهدای مدافع حرم می سوخت. روز به روز عشقش به بچه های شهدا بیشتر می شد و با آنان، غم تنهایی نداشت.

حاج قاسم در صبح روز چهارشنبه ۱۳۹۸/۱۰/۱۸ در گلزار شهدای کرمان، در جوار تربت پاک شهید حسین یوسف اللهی دفن شد؛ اما دیدم که او همچنان در کنار فرزندان شهدا ایستاده است؛ چه اینکه

پدران همان ها یک لحظه از نگاه حاج قاسم پنهان نشدند. اتاق کارش و اتاق پذیرایی خانه اش و حسینیه اش در کرمان و خانه پدری اش در قنات ملک رابر کرمان، همیشه نور گرفته از تصویر شهدای جنگ و سوریه و عراق و لبنان بود.

آن روز که فرمانده تیپ ثارالله بود تا آن روزهایی که حاج قاسم عراق و سوریه و لبنان و فلسطین شد و زن و مرد ایرانی از دیدنش لذت می بردند، حاج قاسم، حاج قاسم قنات ملک بود؛ لُری از ایل سلیمانی؛ که در روزهای پایانی عمرش نوشت: من به لر بودنم افتخار می کنم. ساده زیست بود و بی تکبر و بی ریا و مخلص و متواضع. هرگز خودی ندید. به یک ایران عشق ورزید و ایران نیز در فراقش یک دنیا سوز و اشک شد.

حاج قاسم مثل ملت ایران، همیشه از ولایت می گفت و می سرو؛ آدم ها می آیند و می روند. قاسم سلیمانی می رود؛ قاسم سلیمانی دیگری می آید. احزاب و جریان ها اصل نیستند. اصول را توجه کنیم. اصل اساسی نگه دارنده این نظام، ولی فقیه است. این برای ما مثل قرآن ناطق است. با جان مان، با خون مان، در همه آحادمان از آن دفاع می کنیم.

همین نگاه زیبا و جهان بینی حاج قاسم بود که آمریکا و اسرائیل تهدیدش می کردند. حاج قاسم؛ به جای ترس، در تاریخ ۱۳۹۷/۰۷/۰۱ بر همه آن اباطیل خط بطلان کشید و نوشت: ان شاء الله خداوند شهادت را به دست بدترین دشمنان دینش نصیب من کند.

وی برای چنین لحظه ای بی تاب بود. هرگز به دنبال کسب قدرت نبود. نام و نشان نمی خواست. پول برایش ارزشی نداشت. ریاست برایش بی مفهوم بود. آن روز که یک شهروند عادی در سال ۱۳۹۶ از او خواست که کاندیدای ریاست جمهوری بشود، در پاسخش نوشت: الحمدالله در



کشور

ما آن قدر

شخصیت

های مهم و ارزشمند

گمنام و بانام وجود دارد که

نیازی نیست سربازی پست سربازی خود را ترک کند.

حالا این سرباز ولایت، وصیت نامه اش را هم نوشت و در آن آورد: خداوندا! ای عزیز من! جسم من در حال علیل شدن است. چگونه ممکن است کسی که چهل سال بر درت ایستاده است، را نپذیری؟ خالق من، محبوب من، عشق من که پیوسته از تو خواستم سراسر وجودم را مملو از عشق به خودت کنی، مرا در فراق خود بسوزان و بمیران.

در تاریخ پنجشنبه ۱۳۹۸/۱۰/۱۲ این خواسته اجابت شده بود که حاج قاسم در پایان آن روز نوشت: خداوندا! عاشق دیدارتم، همان دیداری که موسی را ناتوان از ایستادن و نفس کسیدن نمود. به این قانع نشد و باز نوشت: خداوندا! مرا پاکیزه بپذیر! و درست در ساعت های اولیه روز جمعه ۱۳۹۸/۱۰/۱۳ موشک های آمریکایی به دستور پلیدترین و کثیف ترین رئیس کاخ سفید، بدنش را نشانه گرفتند و حاج قاسم در میان آتش سوخت و به آرزوی دیرینه اش رسید.

حالا حاج قاسم می رفت تا به آرزوی بعدی هم برسد. آرزویی که برایش نوشت: من جای قبرم در مزار شهدای کرمان مشخص کرده ام. قبر من ساده باشد، مثل دوستان شهیدم بر آن کلمه «سرباز قاسم سلیمانی» بنویسید نه عبارت های عنوان دار.

او عنوان نخواست و شد حاج قاسمی که یک ایران و عراق برایش به صحنه آمدند و شهر به شهر او را تشییع کردند. لبنان هم برایش سوخت. سوریه برایش اشک ریخت. یمن در شهادتش گریست. هند و پاکستان در نبودش فریاد زدند.

راستی حاج قاسم سلیمانی که بود که یک جبهه مقاومت برایش اشک ریختند. اما خامنه ای در کنار جنازه اش یکپارچه سوز شد. در سخنرانی ها از عظمتش گفت و روز شهادت و روزهای تشییع او را یوم الله نامید.

نبود آن شهید عزیز، یک دنیا خشم شد. خشمی که فریاد انتقام را بر گلو ی هریرانی رقم زد و دیدید که همه آن فریادها، موشک شد و در عین الاسد فرود آمد. حالا دیگر شهید سلیمانی از حاج قاسم سلیمانی برای دشمن، ترسناک تر شده بود. همه چشم ها به سمت و سویی می نگریست که بعد از حاج قاسم، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ ایران یکپارچه شده بود. عراق یکپارچه فریاد بیرون رفتن آمریکا از عراق سر می داد. جبهه مقاومت فریاد می زد آمریکا از منطقه باید خارج شود. اتفاقی که به یقین رقم خواهد خورد و ترامپ را به پهنه محاکمه بین المللی خواهد برد. این اتفاق، اما آغاز یک حرکت بزرگی است که سرانجامش به نابودی اسرائیل ختم خواهد شد.

چهل روز از شهادت سردار عالیقدر سپاه اسلام شهید سپهبد حاج قاسم سلیمانی می‌گذرد. فرماندهی فقید نیروی قدس که شهادتش و شور و انقلاب چند ده‌میلیونی مردمی پس از آن به تعبیر رهبر فرزانه انقلاب، «یوم‌الله» شد و شخصیت‌اش، یک «مکتب و مدرسه‌ی درس آموز» برای ملت؛ و حال در دوران پس از شهادت این سردار مجاهد فرموده‌اند که «به شهید حاج قاسم سلیمانی به چشم یک فرد نگاه نکنیم؛ به چشم یک مکتب، یک راه‌ویک مدرسه درس آموز نگاه کنیم.» در گفتگوی پایگاه اطلاع‌رسانی KHAMENEI.IR با حجت‌الاسلام والمسلمین علیرضا پناهیان به تحلیل و بررسی جنبه‌های مختلف «مکتب حاج قاسم» پرداخته شده است.

«مکتب حاج قاسم» در گفت‌وگو با حجت‌الاسلام پناهیان

در مکتب حاج قاسم عقلانیت حرف اول را می‌زند



* در ایام چهلمین روز شهادت شهید سلیمانی قرار داریم. چهل روز است که افراد و شخصیت‌ها هر یک از زاویه‌ای به شخصیت این شهید عزیز پرداخته‌اند؛ اما در این بین، کلیدواژه راهبردی «مکتب حاج قاسم» را می‌توان جامع‌ترین و راهبردی‌ترین نوع نگاه به شخصیت سردار شهیدمان دانست. همانطور که دیده و شنیده‌اید یکی از نکات عمیقی که رهبر انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز جمعه ۲۷ دی‌ماه ۱۳۹۸ به تشریح و تبیین آن پرداختند، طرح کلیدواژه‌ی «مکتب حاج قاسم» بود. ایشان در تریبون بیان حقایق نماز جمعه، فرمودند که نباید به شهید حاج قاسم سلیمانی به چشم یک فرد نگاه کنیم بلکه باید به آن به چشم یک مکتب و یک مدرسه درس آموز بنگریم.

▣ به نظر شما چه می‌شود یک شخصیت معاصر نظامی از سوی ولی‌فقیه جامعه به عنوان یک «مکتب» و «مدرسه‌ی درس آموز» معرفی می‌شود؟

* بسم‌الله الرحمن الرحیم؛ همان‌گونه که در قرآن کریم هم اشاره شده و در تاریخ اسلام هم دیده می‌شود، فقط پیامبر یا امام اسوه نیستند و خدا ایشان را به‌عنوان اسوه معرفی می‌کند. اساساً قرار نیست که فقط امام و پیامبر و یا رهبر جامعه برای مردم الگو باشند، بلکه در رده‌های پایین‌تر از امام هم کسانی به‌عنوان انصار بودند که در میان مردم الگو بودند. مثلاً خداوند در قرآن می‌فرماید شما بهترین امتی هستید که خدا شما را برای مردم شاهد قرار داده است. پس این امت شاهد به‌گونه‌ای اسوه و دلیل و چراغ برای نشان دادن راه هستند و در مکتب ما قرار نیست کسانی که مردم را راهبری می‌کنند فقط امام و پیغمبر باشند. و جامعه‌ی اسلامی نیاز دارد که رهبران محوری، مردم

را هدایت کنند. مثل افرادی همچون مالک اشتر که امیرالمؤمنین علیه السلام در فقدان او فریاد می‌زدند آئین مالک؟ سردار سلیمانی هم در مقام یاری‌کننده و نصرت‌دهنده‌ی دین و در مقام ولایت‌مداری الگو شد، و منش و سلوک و طرز تفکر ایشان نیز به یک مکتب جاودانه تبدیل شد. پس این غیر از امام و رهبری جامعه می‌شود و ما باید انتظار اسوه‌شدن دیگران را هم داشته باشیم. قله‌ی مرتفع امامت و رهبری اگر دامنه‌ی رفیع نداشته باشد که در این دامنه طبیعتاً سلسله مراتبی شکل می‌گیرد، دیگر قله نیست. حالا، کسی که غیر از امام و رهبری جامعه، اسوه و صاحب مکتب و درس آموز بشود را باید مطالعه کرد و او را شناخت. ملاحظه کنید در جامعه بعضی از پیام‌ها و حرف‌ها را رهبری نمی‌تواند بگوید. و این پیام را کسی می‌تواند در جامعه برای مردم بگوید که ذیل رهبری به‌عنوان یار و ناصر تعریف شود و رهبر به حقانیت او شهادت بدهد. پیامبر شاهد بر این امت هست، ولی پیامبر هم امت شاهد برای مردم می‌خواهد، بعضی از حرف‌ها را باید حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها به‌جای حضرت علی علیه السلام که دستانش بسته است، بزند. و یا صدیقه‌ی کبری سلام‌الله‌علیها در مواقعی باید به میدان بیاید و آن حرف‌ها را بگوید. مثلاً در بحث ولایت‌داری سردار سلیمانی باید قسم جلاله بخورد و بگوید روز قیامت از میزان ولایت‌مداری و تعهد

ما به نظام سؤال می‌کنند. ملاحظه کنید در اینجا چون رهبر انقلاب خودشان در آن موقعیت‌اند، نمی‌توانند با تأکید و تصریح خیلی از حرف‌ها را بزنند. بعضی مواقع ما می‌توانیم از همدیگر انتقاد بکنیم، ولی اگر رهبر انقلاب از ما انتقاد بکند، روحیه و اعتبارمان را از دست می‌دهیم. پس ما باید از خودمان انتقاد بکنیم. بنابراین یک نقش‌هایی برای افراد اسوه‌ای که پیرامون رهبری جامعه‌اند، وجود دارد که بعضاً خود رهبر جامعه نمی‌تواند این نقش‌ها را انجام بدهد، به‌همین دلیل شخصی همچون سردار سلیمانی آن مکتبی می‌شود که باید مطالعه کرد.

▣ سردار سلیمانی چه ویژگی‌هایی داشت که صاحب مکتب و منش و راهش برای ما درس و سرمشق شد؟ «مکتب حاج قاسم» چه پایه‌ها و ارکانی دارد؟ در مورد مکتب شهید سلیمانی و چگونگی رسیدن ایشان به این موقعیت، اولین ویژگی که باید در ذهن ما متصور بشود، جامعیت بلکه جمع‌اضداد بودن ایشان هست؛ جامعیتی که از عقلانیت بر می‌آید. پس عقلانیت پایه شخصیت اوست.

دارا بودن صفای باطن و مهربانی و لطافت روحی در کنار صلابت و حماسه‌سازی که ایشان در میدان جنگ نسبت به دشمنان داشت، ترکیب زیبایی می‌آفریند. اگر سردار مهربان بود، بر اساس یک خصلت

شخصیتی فردی نبود، بلکه عقلانیت دینی ایجاب می‌کرد که مهربان باشد و خدمت بکند. اگر ایشان نمی‌ترسید، به‌خاطر عقلانیت دینی است که کار را به دست خدا می‌داند. اگر شهید سلیمانی مذاکره‌کننده‌ی قوی در دیپلماسی بود، به‌خاطر عقلانیتی است که از دین پیدا کرده بود که باید مذاکره‌کننده‌ی قوی باشد. در مکتب حاج قاسم سلیمانی عقلانیت حرف اول را می‌زند و اگر این مکتب زیبایی‌ها دارد، به‌دلیل زیبایی عقلانیت و حکمت است. مکتب حاج قاسم سلیمانی سرشار از عقلانیت است، و اگر سردار سلیمانی مقاومت می‌کرد، چون می‌دانست هزینه‌ی مقاومت کمتر از سازش است. این یک گزاره عقلانی است، اگر مقابل آمریکایی‌ها قدرتمندانه نیروها را بسیج می‌کرد و موفق می‌شد، به‌خاطر عقلانیتی بود که به ایشان می‌گوید دشمن ضعیف است و کدخدا نیست. ببینید ما به این دلیل حاج قاسم را یک مکتب می‌دانیم، ولی اگر غیر از این بود، ایشان را یک اعجوبه و استثناء می‌نامیدیم. و حضرت آقا هم شهید را استثناء نام نبرد بلکه اولاً ایشان پدیده‌ی خیلی عجیب و غریبی نیست و شاگرد مکتب امام خمینی است، و ثانیاً خودش صاحب مکتب است و باید این مکتب را مطالعه کرد و مثل شهید شد. اگر سردار سلیمانی ولایت‌مدار است، به‌خاطر ضعف شخصیتی و یا هم‌جهت بودن و هم‌سو شدن نیست، بلکه ایشان یک صلابتی داشت که می‌توانست برای خودش صاحب‌نظر باشد، و در سخنانش اعلام استقلال بکند. اینکه ایشان ذره‌ای از ولایت‌مداری کوتاه نمی‌آمد، به این معنا

بود که با این کار به ولایت‌مداری عزت می‌داد و میزان و شاخص ولایت‌مداری را برای جامعه تعیین می‌کرد تا هر کسی میزان ولایت‌مداری خودش را با مکتب و جامعیت ایشان مقایسه کند و متوجه بشود.



لذا مسأله‌ای که برای آحاد جامعه حتی ولایت‌مداران مطرح می‌شود این است که آیا ما می‌توانیم مثل سردار سلیمانی جامعیت داشته باشیم؟ خیلی از افراد صفات سردار سلیمانی را دارند. حتی ممکن است بعضی‌ها اخلاص ایشان را هم داشته باشند، ولی حماسه‌ساز نباشند. ممکن است بعضی‌ها صلابت در مقابل دشمن را داشته باشند، ولی آن روحیه‌ی عاطفی شدید و تواضع و فروتنی فوق‌العاده را نسبت به دیگران نداشته باشند. همه‌ی این صفات و ویژگی‌ها در کنار همدیگر جمع می‌شوند و پدیده‌ای به نام سردار سلیمانی را درست می‌کنند. اگر بخواهیم خلاصه بگوییم سردار سلیمانی چه ویژگی‌هایی داشت که برای ما صاحب مکتب و درس شد، همان‌گونه

که اشاره کردم، جامعیت بر آمده از عقلانیت مهم‌ترین ویژگی ایشان بود و این همان پایه‌های «مکتب حاج قاسم» است. چهار رکن اصلی: ۱. ولایت‌مداری، ۲. اخلاص، ۳. مقاومت در مقابل دشمنان، ۴. فروتنی و مهربانی نسبت به ضعیفا، نیزارکان «مکتب حاج قاسم» را تشکیل می‌دهند. الان ممکن است آدم مهربان زیاد پیدا کنید ولی آدمی مثل حاج قاسم که در مقابل دشمن بایستد، و دشمن‌شناسی‌اش قوی باشد و در مقابل دشمن وجود مؤثری باشد، کم است. یکی از مصادیق آیه‌ی «وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» در تاریخ اسلام شهید سلیمانی است. ایشان قوای امت اسلامی را برای جبهه‌ی مقاومت گردهم آورد و ثابت کرد که می‌شود این کار را انجام داد. میزان تأثیرگذاری این شهید هم تا این حد است که مادر مورد واقعه‌ی عاشورا یک جمله‌ی مشهوری داریم که می‌گوید کرپلا در کرپلا می‌ماند اگر زینب نبود؛ و درباره‌ی انقلاب اسلامی هم می‌توانیم بگوییم، انقلاب در ایران می‌ماند اگر سردار سلیمانی نبود. در حقیقت انقلاب اسلامی به‌عنوان یک پدیده‌ی سرشار از عقلانیت، سرشار از توانمندی ملت، سرشار از پیام‌های بسیار پیشرفته و عالی برای جهانیان اگر در ایران می‌ماند و محدود به جغرافیای جمهوری اسلامی ایران می‌شد، دیگر نمی‌توانست جهان را تکان بدهد. اما وقتی پیام انقلاب به منطقه رسید، منطقه‌ای که بعضاً علیه ما آن را شورانده بودند، شوربخت‌هایی در نظام استکباری نقشه‌هایی برای از بین بردن ما طراحی می‌کردند که نشان دهند انقلاب اسلامی

همسایگانش را علیه خودش برانگیخته است. بنابراین اگر حقانیت انقلاب ما در حد پیشرفت کشور خودمان باقی می‌ماند، این حقانیت برای خیلی‌ها بروز و ظهور پیدا نمی‌کرد. سردار سلیمانی نرم‌افزار این انقلاب را به منطقه برد، و چیزی که ما صادر کردیم نرم‌افزار بسیج و نرم‌افزار مقاومت بود. به تعبیر دقیق‌تر، نرم‌افزار ولایت‌مداری بود، و سردار سلیمانی این کار را کرد. اگر کسی می‌خواست با کتاب و یا تبلیغات چنین کاری بکند، نمی‌شد. البته تبلیغات و کتاب ما هم در این زمینه‌ها چه بسا ضعیف است. اما با اقدام سردار سلیمانی و یاران شهیدش، حقانیت انقلاب اسلامی جهانی شد. خداوند در سوره‌ی مائده می‌فرماید: اگر شما پای دین نایستید و از دین رویگردانی کنید و مقاومت نکنید، من قوم دیگری را به‌جای شما می‌آورم. من آنها را دوست دارم، و آنها هم من را دوست دارند. اینجا پرده از اخلاص و صفای باطن و نورانیت شهدا مانند شهید سلیمانی برمی‌دارد، که به شدت در مقابل مؤمنین فروتن است. یکی از عواملی که به شدت ایشان را برای شهید شدن مضطر و روحانی کرده بود، احساس وفاداری به یاران شهیدش بود و دیگر نمی‌توانست فرزندان شهدا را ببیند و تمنای شهادت از آنها نکند. ما این خصلت را هم در امام حسین علیه السلام می‌بینیم. وقتی که امام حسین علیه السلام خبر شهادت مسلم‌بن‌عقیل را می‌دهند، می‌فرمایند بعد از اینها زندگی دیگر فایده‌ای ندارد، و خیری در آن نیست. یا در روایتی از امام باقر علیه السلام داریم که ظهر عاشورا از جانب خدا پیامی رسید که حسین خودت بین شهادت و یا نابودی دشمنانت یکی را انتخاب کن. ما می‌توانیم دشمنانت را نابود کنیم، اما امام حسین علیه السلام شهادت را انتخاب کرد. امام می‌توانست پیروز آن



میدان باشد و جان خودش را با کمک الهی نجات بدهد، اما امام حسین علیه السلام فرمودند من می‌خواهم به این شهدا ملحق بشوم. ما جلوه‌ای از این احساس تعلق خاطر سیدالشهدا علیه السلام نسبت به یاران با وفای



خودش را در سردار سلیمانی دیده‌ایم. به ایشان می‌گفتند شما محبوب‌ترین شخصیت جمهوری اسلامی هستید ولی ذره‌ای دلش نلرزید و به سمت این محبوبیت نرفت. یا به ایشان می‌گفتند نقش شما خیلی حساس است، و در منطقه دارید کار بزرگی را انجام می‌دهید، اما خیلی راحت می‌گفت کارها دست خدا است، و خودش را هیچ‌کاره می‌دانست. ویژگی دیگرشان این بود که از سرزنش

سرزنش‌کنندگان نمی‌ترسید، و هیچ‌کسی نمی‌توانست روی ایشان تأثیر منفی بگذارد. درواغ ناامیدی دیگران کار خودش را محکم انجام می‌داد و به پیروزی‌های بزرگی هم رسید. سرزنش سرزنش‌کنندگان در خیلی از سیاستمداران تأثیر منفی می‌گذارد که موجب عقب‌نشینی آنها از مواضع انقلابی‌شان می‌شود. اما سردار سلیمانی واقعاً مصداق یاری‌کننده دین بود. طبیعتاً این شخص در دل مردم محبوب می‌شود و این محبوبیت صفای باطن مردم را نشان می‌دهد و خیلی معنای بالایی دارد.

❑ چه کنیم که «مکتب حاج قاسم» در جامعه سکه‌ی رایج بشود؟ تمرکز اصلی متولیان باید روی چه نهاد و رده‌ی سنی‌ای باشد؟

ما باید فرمایشات حضرت آقا در مورد مکتب سلیمانی را جدی بگیریم. یک سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چرا صحبت کردن در مورد سردار سلیمانی اهمیتش بیشتر از صحبت در مورد شهدای دفاع مقدس است؟ چون مکتب ایشان ضمن حفظ تمام فضائل دوران دفاع مقدس یک عنصر بسیار مهم یعنی پایداری در این مسیر را دارد. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید هر

کسی که پایدار نمی‌شود و همه‌ی مؤمنین ایچنین نمی‌شوند، و بعضی‌هایشان پایدار می‌شوند. در صدر اسلام بسیاری از کسانی‌که در نبردها پای رکاب رسول خدا شرکت می‌کردند، بعداً پایدار و وفادار نماندند. غالباً وفادار نماندند، و اکثراً آلوده به دنیا شدند. یک زمانی آقا نگران عدم انتقال پیام انقلاب از نسلی به نسل‌های بعدی بودند، و گسست نسل‌ها را مطرح می‌کردند. اما الان بیشتر از زمان دفاع مقدس مردم شهدا را دوست دارند، و این قابل بررسی است. یک نمونه‌ی آن، فقط دو میلیون نفر در تهران برای تشییع شهید حججی که انقلاب و جنگ را ندیده بود، شرکت کردند، آن وقت نباید انتظار داشته باشیم که فقط هفت میلیون نفر در تهران به استقبال تشییع بیکر شهید سلیمانی بیایند؟ ما باید این قضیه را جدی بگیریم. منظورمان این نیست که شهید حججی یا شهید سلیمانی از شهدای دوران دفاع مقدس بالاتر هستند، بلکه چون که صد آمد نود هم پیش ما است. ما همه‌ی فضائل دوران دفاع مقدس را حفظ می‌کنیم، بعد معلوم می‌شود که فضائل تولید شده و تولد یافته در دفاع مقدس یک حادثه و تصادف نبوده، و قابل تکرار است، پس الان می‌توانیم آن را تبدیل به یک مکتب کنیم. و شهید سلیمانی دارد این قدرت را نشان می‌دهد. این همه کتاب خاطره از شهدا نوشته شده است ولی اینها همه دست گرمی بود و الان باید کتاب مکتب سلیمانی را بنویسیم تا همه‌ی آن فضائل تثویزه بشود و بدانیم اینها یک حادثه نبوده و در دل تاریخ به‌خاطر بعضی از صحنه‌ها پدید آمده‌اند. در این خصوص هم حوزه‌ی علمیه و دانشگاه ما باید مکتب سلیمانی را تثویزه کنند و مدیریت کشور ما با مکتب سلیمانی قابل تحول است، و آموزش مکتب سلیمانی باید در

مدرسه‌ها شروع بشود. من یک عکسی از نوجوانی شهید سلیمانی در زورخانه دیدم و خیلی لذت بردم که فرهنگ زورخانه فرهنگ مردپروری است، و همین برای ما کافی است تا فرهنگ زورخانه دوباره در کشور احیا بشود. شهید سلیمانی افتخار فرهنگ زورخانه است. و این فرهنگ زورخانه است که دوباره افتخار آفرید. من قبلاً درباره‌ی ورزش دینی باید جوانمرد باشد و این ورزش به جوانمرد شدن کمک می‌کند. چون این ورزش سرشار از ذکر یا علی است. ما باید مکتب سردار سلیمانی را در مدرسه اجرا کنیم، چون دانش‌آموزان عاشق سردار هستند، برای اینکه قهرمان بود. قهرمان‌هایی که در کارتون‌ها به بچه‌ها نشان می‌دهند مثل بتمن، قهرمان‌های دروغین هستند، ولی ما قهرمان‌های راستینی داریم که هنوز قدر آنها را ندانسته‌ایم و در کتب درسی به آنها اشاره نکرده‌ایم و در انیمیشن‌ها از آنها استفاده نشده است. قهرمان‌های افسانه‌ای همچون شهید چمران که در محاصره‌ی تانک‌ها می‌رود و یک گردان تانک را به‌سمت خودش می‌کشانند تا گروهی از بسیجیان را نجات بدهد. سردار سلیمانی هم از این جنس کارها را تکرار کرده است. و ادامه‌دهنده‌ی راه شهید چمران و شهید چمران‌های دیگر دفاع مقدس ما بوده است. بنابر این اگر انیمیشن‌هایی با چنین محتوایی برای بچه‌ها ساخته بشود، بچه‌ها دوست دارند که نگاه کنند. چون بچه‌ها قهرمانان را دوست دارند. مکتب سلیمانی هم باید در دیپلماسی وارد بشود و وزارت امور خارجه باید درس‌هایی از مکتب سلیمانی را وارد متون درسی دانشجویان خود بکند.

درباره لزوم استفاده دستگاه دیپلماسی از ابعاد و درس‌های «مکتب حاج قاسم» گفتید. یکی از نکات ویژه‌ای که حضرت آقا درباره خصائص شهید سلیمانی برشمردند و کمتر درباره این بُعد شخصیت این شهید صحبت شده بود و کمتر کسی اطلاع داشت، فعالیت سیاسی این شهید در عرصه بین‌الملل بود که می‌توان از آن به دیپلماسی نیز تعبیر کرد.

خود سردار سلیمانی را شاگرد مکتب امام خمینی و فرزند انقلاب معرفی کردند. به‌کار بردن این تعبیر تصادفی نیست، بلکه این عقلانیت انقلاب است که چنین فردی را پرورش می‌دهد. وقتی حضرت آقا می‌فرمایند که سردار سلیمانی فرزند انقلاب و شاگرد مکتب امام است، یعنی سردار سلیمانی بار دیگر انقلاب و امام را احیاء کرد، و ما بار دیگر می‌توانیم آرمان‌ها و ارزش‌های انقلاب و امام را در شهید برای نسل امروز به نمایش بگذاریم، این هم برای سردار سلیمانی و هم برای انقلاب ما ارزشمند است که می‌تواند چنین افرادی را تربیت کند. و حضرت آقا هم بلافاصله این نکته را بعد از شهادت سردار سلیمانی یادآوری کردند.

پیش‌تر هم عرض کردم، مکتب حاج قاسم سلیمانی سرشار از عقلانیت است، و اگر سردار سلیمانی مقاومت می‌کرد، چون می‌دانست هزینه‌ی مقاومت کمتر از سازش است. باید این مکتب را از این حیث به خوبی مطالعه کرد.

من در اینجا به دوستان خودم توصیه می‌کنم کاری که ما با بسیاری از شهدا کردیم را با سردار سلیمانی نکنید. ما بسیاری از شهدا را آنچنان به عشق و شور و حماسه و عرفان متصف کردیم که بخش شعور و تدبیر و عقلانیت و علمیت ماجرا کم‌رنگ شد. شهدا بر اساس عقلشان شجاعت پیدا می‌کردند، و شجاعت رزمندگان ما از سر احساسات نبود، بلکه از سر عقلانیت بود، خب اگر کسی این شجاعت را نداشته باشد، احق است. ایشان وقتی که می‌گفت اگر این کار را انجام بدهیم، حتماً موفق می‌شویم، به‌دلیل عقلانیتش بود. کسانی‌که مرعوب می‌شوند، به‌دلیل نداشتن عقل است. کسانی‌که می‌گویند ما نمی‌توانیم، یعنی عقلانیت ندارند. حضرت آقا در توصیف

ایشان فرمودند که شهید شجاعت توأم با تدبیر داشت؛ نیازی نبود برای اهل فن توأم با تدبیر را توضیح بدهند، ولی عموم مردم شجاعت را یک خصلت غیرعقلانی می‌دانند. حتی می‌گویند عقل شما را به احتیاط دعوت می‌کند. خیلی از مردم خلوص را امری جدا از عقلانیت می‌دانند، لذا توصیه‌ای که ما باید در اینجا آن را یادآوری کنیم، این است که مکتب حاج قاسم سلیمانی را مطالعه کنید و منش عقلانیت ایشان را دریابید.

پس جدای از جامعیت، عقلانیت هم خیلی مهم است. اگر برای ما تعریف بکنند که سردار سلیمانی قوی‌ترین مذاکره‌کننده در تاریخ دیپلماسی ما بود من راحت می‌پذیرم، چون می‌دانم ایشان آدم عاقلی بود. از کجا می‌فهمیم که عاقل بود، از همان جایی که مقاومت می‌کرد و برای هیمنه‌ی کفر هیچی ارزشی قائل نبود. اما سؤال دیگری که مطرح می‌شود این است که چرا ایشان مثل خیلی از سیاستون از محبوبیتش سوءاستفاده نکرد؟ چون عاقل بود و جزء برای دین، و جزء برای اصل انقلاب، و جزء برای امنیت کشور از آن استفاده نکرد، و می‌دانست اگر کسی از محبوبیتش سوءاستفاده بکند، چه بلایی برسرش خواهد آمد. اگر کسی بگوید سردار مؤمن بود، آن هم به‌دلیل عقلانیت

بود که مؤمن شده بود. چه کسانی ایمان نمی‌آورند؟ کسانی‌که نادان‌اند نمی‌توانند ایمان بیاورند. ما باید بر عقلانیت شهید تأکید کنیم و آن را تکرار و ترویج کنیم تا خودبه‌خود مکتبش تثویزه و ترویج شود.

■ **ترامپ، رئیس‌جمهور دولت تروریست آمریکا بعد از ترور شهید سلیمانی بارها با وقاحت به مردم دنیا می‌گوید که ما یکی از قوی‌ترین افراد ایران را از بین بردیم. او به نوعی می‌خواهد مردم ما را تحقیر کند و بگوید شما در میدان مبارزه با ما، فرمانده و پشتیبان خود را از دست دادید؛ از سمت دیگر نیز تحریم‌ها را رسانه‌ای و نرم را به اوج رسانده است. مشخص است که هدف وی، تسلیم ملت ماست. ملتی که حاج قاسم را یک مکتب مورد وثوق می‌داند؛ او را شهید می‌داند و راهش را جاری؛ تحلیل شما از رفتارهای اخیر این دلچک دروغگو چیست؟ در مقابل او باید چه تدبیری اتخاذ کرد؟ آیا در عالم واقع به این شکل است که ملت ما از قدرت حاج قاسم‌ها و شهدایی که در راه اسلام تقدیم می‌کنیم، محروم می‌شوند؟**

اولاً اینکه ترامپ بعد از شهادت سردار سلیمانی به دستوری که داده افتخار



می‌کند و سردار ما را تحقیر می‌کند، کاملاً مشابه روش عبیدالله و یزید بعد از شهادت امام حسین علیه السلام است. سردار سلیمانی غلام مکتب امام حسین علیه السلام است، و قابل مقایسه با امام حسین علیه السلام نیست، ولی ترامپ شبیه همین عبیدالله و یزید است. آنها وقتی از درون متلاشی شدند و فهمیدند چه خطب بزرگی کردند، این عکس‌العمل‌ها را نشان می‌دهند. اصلاً این عکس‌العمل‌ها مختص انسان‌های نابود شده است، و ترامپ و نظام سلطه نابود شده‌اند. این عکس‌العمل او عجیب

و غریب نیست. در واقع وقتی دشمن دست به یک جنایت بزرگ می‌زند و یک حماسه‌ساز و قهرمان را به شهادت می‌رساند، باید هم چنین حرف‌هایی بزند تا بتواند تزلزل و ترس خودش را پنهان بکند. اما اگر دشمن جنگ روانی راه بیندازد مثل عبیدالله و یزید ملعون که جنگ روانی علیه امام حسین علیه السلام و بازماندگان آقا به راه انداختند، چه کسی باید اهل‌بیت امام حسین علیه السلام را از این افسردگی نجات بدهد؟ اینجا امام زین‌العابدین علیه السلام نقش خودش را

به‌گونه‌ای ایفا می‌کند، و زینب کبری علیه السلام نقش خودش را به‌گونه دیگر ایفا می‌کند. اما سیاستمداران ما بعضاً نقش بسیار بدی را بعد از شهادت سردار سلیمانی ایفا می‌کنند. ترامپ ذلیل‌کننده‌ی ملت ما نیست، بلکه بعضی از سیاستمداران ما ذلیل‌کننده‌ی ملتند. ببینید خون سردار سلیمانی موجب احساس عزت و افتخار و صدمه نخوردن کشور از تحقیر روانی دشمن شد و اگر مسئولان کشورمان همه بگویند که ما هرگز با آمریکا مذاکره نخواهیم کرد، با وضعیت و شهادت حاج

قاسم سلیمانی دیگر تمام دنیا این منطق را می‌پذیرند. و اگر سیاستمداران ما می‌گفتند که از اول اشتباه کردیم با این خبیث‌ها مذاکره کردیم، نه تنها ملت ایران بلکه تمام جهان آن را می‌پذیرفتند. اما متأسفانه چنین کاری نکردند. اگر سیاستمداران و دولت‌مردان ما سرشار از مقاومت سخن می‌گفتند، خیلی از مردم اشتباهاتی که آنها در مذاکره مرتکب آن شدند را می‌بخشیدند. اگر کسی بگوید اشتباه کردم، مردم هم او را می‌بخشند. زمان خوبی بود تا بعد از شهادت سردار سلیمانی خیلی کارها انجام بگیرد.

اما مردم هم نباید چنین تصویری داشته باشند که با شهادت سردار سلیمانی، مظهر عظمت و اقتدار ما تمام شد. و سیاستمداران تریبون به دست ما باید جلوی این تصورات را بگیرند. اگر امروز صدایی جز صدای مقاومت در کشور ما شنیده بشود نه تنها خیانت به خون سردار سلیمانی است، بلکه خیانت به خون همه‌ی شهدا است. و اگر سیاستمداران ما با ادبیات سرشار از عزت و مقاومت صحبت نکنند، تاریخ آنها را کنار خواهد گذاشت، کمالینکه تا همین الان هم برخی به‌دلیل اتخاذ سیاست‌های سازش‌کارانه، به‌قدر کافی کنار گذاشته شده‌اند. ولی برای آنها فرصتی بود تا آبرویی از مقاومت کسب کنند و بر عزت و امنیت و منافع این مردم بیفزایند. به ضرس قاطع می‌گویم اگر سیاستمداران ما عقل و اراده داشتند، با قدرتی که از شهادت سردار به‌دست آمد، می‌توانستند تحریم‌ها را از بین ببرند. اما برخورد سیاسیون ما خیلی ضعیف بود و صدای بعضی از رسانه‌های غربی هم درآمد. یکی از جملات نورانی حضرت آقا در طول تاریخ سی‌ساله‌ی رهبری‌شان این است که شهدا مظهر قدرت کشور هستند. شهید مظهر قدرت است، و سردار سلیمانی قدرت‌آفرین‌ترین شهید کشور

ما است. این جمله‌ی حضرت آقا تابع سخن حضرت امام هم است که فرمودند فلسفه‌ی گریه بر شهادت سیدالشهدا علیه السلام، قدرت پیدا کردن امت اسلامی است، و هیچ قدرتی مثل سیدالشهدا علیه السلام نمی‌تواند اتحاد و قدرت بین مردم ایجاد کند. به تعبیر ایشان اهل بیت علیهم السلام برای اشک بر سیدالشهدا علیه السلام نقشه داشتند تا مردم با این اشک به قدرت برسند. و حضرت آقا هم دارند همان خط اهل بیت علیهم السلام را دنبال می‌کند. سردار سلیمانی اگر مخلص بود، و همه‌ی خوبی‌ها را داشت، ولی قدرت‌آفرین و قدرتمند نبود، مردم اینچنین برایش عزاداری نمی‌کردند. مردم برای همه‌ی شهدای کربلا جدا عزاداری می‌کنند، برای ابوالفضل‌العباس جدا عزاداری می‌کنند. مهم‌ترین ویژگی ابوالفضل‌العباس قدرتش است. و مردم وقتی یک قدرتمند و قدرت‌آفرین به شهادت می‌رسد، جور دیگری می‌سوزند و آتش می‌گیرند. یک درصد مردم در تشییع جنازه‌ی سردار سلیمانی، برای تشییع سازش‌کاران و مذاکره‌جویان افراطی نخواهند آمد.

□ این سؤال را در اولین ساعات شهادت حاج قاسم از مردمی که به



برنامه‌ها و دیدارهای رهبر انقلاب آمده بودند، پرسیده‌ایم و الان نیز با توجه به بحث سؤال قبل، خوب است شما هم بفرمایید که «شهید سلیمانی قوی‌تر است یا سردار سلیمانی»؟

* قطعاً شهید سلیمانی ادامه‌ی سردار سلیمانی است و به‌خاطر همین اینقدر عظمت پیدا کرد، خصوصاً درباره‌ی سردار سلیمانی که فرد ناشناخته‌ای نبود و مردم عکس ایشان را در یادواره‌های شهدا در کنار عکس سایر سرداران شهید قرار می‌دادند. این خیلی برای من عجیب بود، و من در همه‌ی یادواره‌ها این کار را می‌دیدم. من همان روز شهادت ایشان با قلم ناقص خودم یک جمله‌ای در توثیتر نوشتم که شهید سلیمانی قدرتمندتر از گذشته بدون بسیاری از محدودیت‌هایی که در این دنیا داشت، فرماندهی خواهد کرد. من واقعاً به این موضوع اعتقاد دارم که دست سردار سلیمانی بعد از شهادتش بازتر است تا خودش را ادامه بدهد و بسیاری از خوابان که از دنیا رفته‌اند و یا به شهادت رسیدند، این ویژگی‌ها در وجودشان برتر شده و در عالم امکان ما تأثیرات بیشتری داشتند.

آیا «مکتب حاج قاسم» ظرفیت این مسأله‌رأدارد که متولدکننده حاج قاسم‌های جدید برای انقلاب اسلامی باشد؟

* اگر ما یک مورد در بی‌ثمر بودن خون شهدای انقلاب و دفاع مقدس دیدیم، در این باره هم خواهیم دید. تا به الان خون شهدای ما در دفاع مقدس و غیر از آن در طول مسیر انقلاب پر ثمر بوده است و ما ثمره و اعجاب‌آفرین بودن این خون‌ها را دیده‌ایم، و در آینده نیز ثمرات بیشتری از خون سردار سلیمانی خواهیم دید. ما در تجربه‌ی تاریخی خودمان در انقلاب هم در هر مسیری که خون دادیم، در آن مسیر نه تنها به عقب بازنگشتیم و توقفی نداشتیم، بلکه پیشرفت‌های اعجاب‌آفرین و غیرقابل تصویری دیده‌ایم. وقتی سردار سلیمانی به منطقه رفت، ما نفوذ بالایی نداشتیم، اما الان که نفوذمان در منطقه بالا است، به‌دلیل مجاهدت‌های سردار سلیمانی بود. من یقین دارم احدی نمی‌تواند مقدار اثر قوی شهادت سردار سلیمانی را در ادامه این راه حدس بزند. کمالینکه در همان روزهای اولیه در جنگ سوریه فرماندهان سپاه نمی‌توانستند پیروزی‌های سردار سلیمانی را حدس

بزنند، و بعضی از فرماندهان می‌گفتند سوریه از دست رفت، ولی می‌توانیم کمی جلوی تجزیه‌ی آن را بگیریم. فرماندهان میدانی که بعضاً به شهادت رسیدند هم پیش‌بینی پیروزی‌های امروز را نمی‌کردند. مسأله‌ی دیگر اینکه راه برای آینده و تولد سردار سلیمانی‌ها هیچ‌وقت بسته نیست، بلکه یک ویژگی که در آخرالزمان هست، خدا هر نعمتی را بگیرد نعمت بهتری را عنایت خواهد کرد و آن مقدمه‌ی تربیت سربازان حضرت ولی‌عصر ارواحناه‌فداء است. خدا می‌داند که در سپاه و در دل فرماندهان و افسران جوان سپاهی چه شور و هیجانی به پا شده است و خدا به آن نیت‌های راسخ و عزم‌ها پاسخ خواهد داد و ما باید راه سردار سلیمانی را ادامه بدهیم و شبیه او شویم. راه باز است و قدرت بیشتری به جلو ببریم. در مورد حضرت آقا هم ما باید علت ارادت شدید ایشان به حاج قاسم سلیمانی را کنکاش بکنیم و آن را بشناسیم. سردار سلیمانی یکی از معدود افراد نوادری بود که قدر رهبر معظم انقلاب را می‌دانست، و قیمت کلام و رهنمودهای

ایشان را فهمیده بود، و به حضرت آقا اتکا می‌کرد. این اتکا هم احساسی و عوامانه نبود، بلکه سردار سلیمانی آدم بسیار باهوش و فهمیده‌ای بود.

وقتی عقلانیت سردار درباره‌ی موضوع ولایت فقیه را برجسته کنیم، عظمت ماجرا را خواهیم فهمید. ملاحظه کنید، شهدا ولایت فقیه را در کشور تثبیت کردند. شهدا در وصیت‌نامه‌هایشان چهار مرتبه از سیدالشهداء و چهار مرتبه از ولی فقیه یاد کرده‌اند، این آمار برگرفته از وصیت‌نامه‌های دویست هزار شهید است. شهدا انسان‌های فهیم، خوش‌فکر، خالص و عاقل بودند. شهدا معلمان ولی فقیه در کشور بودند، و درس و بحث‌های طلبگی ما ولایت فقیه را تثبیت نکرد. محبوبیت امام موقع رحلتشان، نسبت به اول انقلاب هزار برابر افزایش پیدا کرده بود. امام اول انقلاب هم محبوبیت و شهرت داشتند، اما اینقدر عمق و اصالت نداشت. و شهدا این کار را کردند و امام را در کشور تثبیت کردند. من مطمئنم یکی از برکات سردار سلیمانی این خواهد بود که رهبر معظم انقلاب را برای ما تثبیت می‌کند. بگذارید خاطرات شهید چاپ

شود، آن وقت می‌فهمیم که ایشان چگونه شاگردی در مکتب امام خامنه‌ای بوده‌اند و آقا به راحتی با ایشان کار می‌کرده‌اند، و نیاز به نظارت نداشته‌اند.

در گفت‌وگویی که مهرماه با شهید عزیز حاج قاسم سلیمانی داشتیم، یک نکته جالب فرمودند که می‌توان آن را عصاره‌ی ولایت‌شناسی شهید سلیمانی دانست. حاج قاسم در بحث تفاوت نظرشان با پیش‌بینی حضرت آقا درباره ادامه جنگ سی‌وسه‌روزه به ما گفتند: من همیشه این اعتقاد را داشتم و به دوستانمان هم گفته‌ام که در این بیست سالی که در محضر آقا بودم، نتیجه‌ی تقوا را و ثمره‌ی آن را که حکمت می‌شود و بر زبان و بر دل و بر عقل جاری می‌شود، من در آقا به‌طور کامل دیدم. لذا در هر چیزی که الان ایشان شبیه می‌کنند، مطمئن می‌شوم که در انتهای آن، شبیه درمی‌آید و یا بر هر چیزی که یقین می‌کنند، مطمئن می‌شوم که در آن، مقصود به دست می‌آید. نسبت «مکتب حاج قاسم» با ولایت فقیه را چگونه می‌توان ذیل

این نظر سردار سلیمانی تحلیل کرد؟

* بله همین‌طور است. اصلاً رهبر معظم انقلاب باید سردار سلیمانی را معرفی کنند. ایشان باید ولایت‌پذیری و شیوه و آداب ولایت‌مداری را با منش خودشان برای ما تبیین کنند؛ و این نمی‌شود مگر اینکه به مکتب حاج قاسم سلیمانی درست پرداخته شود. چون موضوع پراهمیتی است، اگر این کار را نکنیم، توانسته‌ایم ولایت فقیه را به‌درستی در اذهان کسانی‌که با این موضوع مشکل دارند، تثبیت کنیم. تصور خیلی‌ها درباره‌ی انگیزه‌ی ولایت‌مداری ما اشتباه است. برخی فکر می‌کنند این اعتقاد به ولایت مانند بحث‌های قرمز و آبی است! یا مثل شعری است که به نظر من اصلاً خوب نیست: هرکس به کسی نازد من هم به‌علی نازم. من اگر به‌علی می‌نازم این یک چیز دیگر است؛ ارادت ما به امیرالمؤمنین علیه السلام اصلاً جنس دیگر است، اصلاً دلیل اینکه یک نفر مرید آقا باشد چیست؟ این را باید در مکتب شهید سلیمانی ببینیم. همان‌طور که در سوال قبل گفتم، همیشه یکی از کارکردهای اصلی شهدا تثبیت کردن ولایت فقیه است.



به یاد حاج قاسم

یکی از خادمان آل الله
در عزای حسین فاطمه سوخت
در طلوعی سپید، وقت ظهور
داغدار عزای فاطمه بود
از مریدان حضرت عباس
اربا شد آن بدن گویی
رحم الله عمی العباس
نشد اما شبیه مولایش
دخترش در حریم امنی بود
جسم او روی خاک سرد نماند
نه که یکدم تنور داغ رود
نه که اهل قری به داد رسند
به حقارت رسید دشمن او
نشد او مثل آن پگانه امام

اشک ریخت تا که محرم شد
خود غمی بر جبین عالم شد
یکسره روضه ی مجسم شد
آتش از آسمان فراهم شد
صاحب جسم نامنظم شد
دهمین روز از محرم شد
دست از پیکر عمو کم شد
آنچه بر آن عقیق و خاتم شد
نه که در کوچه ها مقدم شد
روی دوش همه مکرم شد
همره اشک و آه و شبنم شد
خادمش یک فقیه اعلم شد
انتقامش شدید و محکم شد
گرچه رفت و جهان پراز غم شد.

علی اسکندری

مراسم بزرگداشت و عزاداری
شهادت سردار شهید حاج قاسم
سلیمانی و ابومهدی المهندس در
مدرسه علمیه مروی برگزار شد .
در این مراسم سردار احمد وحیدی
به بیان فضایل اخلاقی و نقش کم
نظیر سردار سلیمانی در عرصه جهاد
و مقاومت پرداخت. این مراسم با
نوحه سرایی مداح اهل بیت علیهم السلام
حاج حسین سازور به پایان رسید.



برگزاری مراسم بزرگداشت شهادت شهید شهید حاج قاسم سلیمانی در مدرسه علمیه مروی





نویسنده:
محمدامین ستاریان
طلبه پایه هفتم مروی

حوزه؛ منطقه جنگی



«انقلاب اسلامی پس از نظام‌سازی، به رکود و خموشی دچار نشده و نمی‌شود و میان جوشش انقلابی و نظم سیاسی و اجتماعی تضاد و ناسازگاری نمی‌بیند، بلکه از نظریه‌ی نظام انقلابی تا ابد دفاع می‌کند.»^۱

این فراز بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی ژرفایی از معنا را در خود حمل می‌کند و دنیایی حرف دارد. سالیان سال است عده‌ای در این کشور دوران انقلابی‌گری را پایان یافته تلقی می‌کنند و انقلاب را مرادف شورش و هرج و مرج معنا می‌کنند

و از آن طرف عده‌ای نسبت به سامان یافتن و از مجاری امور گذشتن امور

آلرژی دارند و انتظار دارند در هر کجی که می‌بینند ولی جامعه عصایش را در سرکج‌ها خرد کند! انتظار دارند مسئله حجاب با تجمع و داد و فریاد حل شود و فساد با شعار و اقدام (بخوانید اعدام) انقلابی ریشه کن شود و

۱. بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی

بیانیه به چشم نمی‌خورد، اما کلاه را که قاضی کنیم جزیه این نمی‌رسیم که اگر حوزه‌ای نبود، خمینی‌ای هم نبود و اگر خمینی‌ای هم نبود نه انقلابی بود و نه گام اول و نه گام دومی ... اما بیابید و به این مسئله جور دیگری نگاه کنیم.

دال مرکزی بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی، یعنی نظام انقلابی، ایده‌ای نوین و فعلیت یافته در عصر ظلمت است که نور انقلابی‌گری و آرمان‌خواهی را در متن و بطن نظم‌سازی نهادینه کرده است.

این مقدمه را چراغ‌راهی می‌سازیم تا به بررسی نقش حوزه‌های علمیه در گام دوم انقلاب اسلامی بپردازیم. حوزه‌هایی که هیچ اسم و نشان صریحی از آن‌ها در

بسیاری از موضوعات فقهی را شاهد بودیم و انتظار می‌رفت که حوزه‌های علمیه همانند ابتدای انقلاب که در عرصه روشنگری مردمی و جهاد و شهادت پیشتاز بودند، در عرصه جهاد علمی و فرهنگی و تمدنی نیز حاضر و پیشتاز باشند؛ باز شاهد صداهای مخالف انقلاب از درون همین حوزه‌ای بودیم که ابتدا ادعا کردیم امام (ره) میوه آن است! صداهای مخالفی که فریاد امام راحل عظیم‌الشأن ما را درآورد و هم او با فرزندان انقلابی خویش در حوزه اینگونه درد دل کرد:

«... یقیناً اگر جهان‌خواران می‌توانستند، ریشه و نام روحانیت را می‌سوزاندند ولی خداوند همواره حافظ و نگهبان این مشعل مقدس بوده است و إن شاء الله از این پس نیز خواهد بود، به شرط آن‌که حبله و مکر و فریب جهان‌خواران را بشناسیم. البته بدان معنا نیست که ما از همه روحانیون دفاع کنیم، چرا که روحانیون وابسته و مقدس‌نما و تحجرگرا هم کم نبودند و نیستند. در حوزه‌های علمیه هستند افرادی که علیه انقلاب و اسلام ناب محمدی فعالیت دارند. امروز عده‌ای بازست تقدس‌مآبی چنان تیشه

به ریشه دین و انقلاب و نظام می‌زنند که گویی وظیفه‌ای غیر از این ندارند. خطر تحجرگرایان و مقدس‌نمایان احمق در حوزه‌های علمیه کم نیست. طلاب عزیز لحظه‌ای از فکر این مارهای خوش خط و خال کوتاهی نکنند، این‌ها مروج اسلام آمریکایی‌اند و دشمن رسول الله. آیا در مقابل این افعی‌ها نباید اتحاد طلاب

عزیز حفظ شود؟

استکبار وقتی که از نابودی مطلق

روحانیت و حوزه‌ها مأیوس شد، دو راه برای ضربه‌زدن انتخاب نمود، یکی راه ارباب و زور و دیگری راه خدعه و نفوذ در قرن معاصر. وقتی حربه ارباب و تهدید چندان کارگر نشد، راه‌های نفوذ تقویت گردید. اولین و مهم‌ترین حرکت، القای شعار جدایی دین از سیاست است که متأسفانه این حربه در حوزه و روحانیت تا اندازه‌ای کارگر شده است تا جایی که دخالت در سیاست دونشان فقیه و ورود در معرکه سیاسیون تهمت وابستگی به اجانب را به همراه می‌آورد، یقیناً روحانیون مجاهد از نفوذ بیشتر زخم برداشته‌اند. گمان نکنید که تهمت وابستگی و افترای بی‌دینی را تنها اغیار به روحانیت زده است، هرگز، ضربات روحانیت ناآگاه و آگاه وابسته، به مراتب کاری‌تر از اغیار بوده و هست. در شروع مبارزات اسلامی اگر می‌خواستی بگویی شاه خائن است، بلافاصله جواب می‌شنیدی که شاه شیعه است! عده‌ای مقدس‌نمای واپسگرا همه چیز را حرام می‌دانستند و هیچ‌کس قدرت این را نداشت که در مقابل آن‌ها قد علم کند. خون دلی که پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده است هرگز از فشارها و سختی‌های دیگران نخورده است.

وقتی شعار جدایی دین از سیاست جا افتاد و فقاقت در منطق ناآگاهان غرق شدن در احکام فردی و عبادی شد و قهراً فقیه هم مجاز نبود که از این دایره و حصار بیرون رود و در سیاست «و» حکومت دخالت نماید، حماقت روحانی در معاشرت با مردم فضیلت شد. ...»^۱ اما قول حق همانی است که اول گفتیم. روح حوزه شیعه «یقین» است و این روح،

عزیز حفظ شود؟

استکبار وقتی که از نابودی مطلق

اسلام را در تمام فراز و نشیب‌های این هزار و چهارصد سال حفظ نموده است. بازخوانی و بازپروری همین روح است که اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه و آله و سلم) را بعد از هزار و چهارصد سال زخم تقیه چشیدن، پرنشاط به میدان حکومت داری می‌کشاند و تبری به دست یکی یکی هیمنه‌های استکبار را می‌شکند و می‌رود تا تیغ برگردن معاویه بنهد! البته اگر خوارچی که ذکرشان رفت با تیغ بصیرت عمار تار و مار شوند!

تهدیدی که در این فرازها توسط امام خمینی (ره) به طلاب گوشزد شد، امروزه ساختاری به ظاهر دوگانه به خود گرفته است. دوگانه‌ای به مثابه دو لبه قیچی برای بریدن شاخ و برگ و ساقه و ریشه اسلام و انقلاب اسلامی و نظام انقلابی!

آن هم به نام اسلام و روحانیت! دوگانه «تحجر» و «سکولاریسم»!

گروه متحجر و مقدس‌مآب با این حربه که «اسلام نوری است مقدس که نباید به لجن زار سیاست آلوده گردد»، یا این حربه که «سیاست اسلام صاحبی دارد در غیبت و فضولی اش به شما نیامده که در سیاست دخالت کنید» یا در نهایت با حربه «بدعت خواندن ولایت مطلقه فقیه و حصر اختیارات فقیه تنها در امور حسیه»، آن هم نه در معنای موسعش که مدیریت امور شهری و حتی تشکیل حکومت اسلامی را شامل می‌شود، بلکه تنها در حد اداره یک یا چند تیم خانه، به جنگ انقلاب و نظام اسلامی آمده‌اند. از آن طرف عمامه به سرهای سکولار نیز با حربه‌های زیر به ستیز برخاسته‌اند:

۱. منشور روحانیت امام خمینی (ره)

۱. سياست و اقتصاد و اداره حکومت تفکيک موضوعی با دين دارد. موضوع دين آخرت است و سياست دنيا! ۲. حکومت نبوی حکومتی عرفی بود و ناشی از مشروعیت بخشی مردمی نه حکمی شرعی و وظیفه‌ای الهی! ۳. دين تنها گزاره‌هایی کلی و ثابت ارائه می‌دهد و سياست گزاره‌هایی جزئی و متغیر و این دو با هم ناسازگارند! و البته حربه‌های این گروه در این سه مورد محصور نمی‌شود! و وقتی از اهتمام این گروه بر مسیر خود و سازماندهی علمی و تشکیل درس خارج آن‌ها در قم مقدس و حجم انبوه تولیدات علمی و مملو از استدلال‌های به ظاهر قوی شان برای نفی نظام انقلابی با خبر شویم یقیناً خواب شیرین غفلت از کله‌هایمان می‌پرد.

این مسئله در متحجرین نیز نمو عجیبی دارد، با این تفاوت که این گروه با مزاج نو اخباری گری در هیئات مذهبی ما و جامعه مؤمنان رخنه کرده اند. انجمن حجتیه یکی از معروف ترین نمونه‌های تحجر و مقدس مآبی در عصر حاضر ماست که به جرئت می‌توان گفت وسیع ترین تشکیلات نفوذ فکری را در جامعه تشکیل داده است. این نفوذ نه به معنای جاسوس بازی که به معنای جذب مخاطب در منبرهای گسترده و ترویج فکر حجتیه‌ای در میان آن مخاطبان است. دردا که عده‌ای از ما انقلابی‌ها به جای کف جامعه در موزه‌ها دنبال این گروه می‌گردیم! سربسته بگویم: عید الزهرا و جشن‌های نیمه شعبان برای امامی که فقط به دنیا آمده و گویا قرار نیست با ظلم و ظالم مبارزه کند و محرم‌های غیر سیاسی و جدیداً اربعین‌هایی که فقط

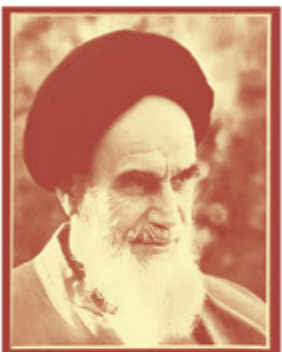
زیارت است نه زیارت دشمن شکن، در زمانه ما دست پخت همین حسرت خورندگان زمان شاه است! یکی جامعه هدف خود را بیشتر درون حوزه تعریف کرده و دیگری در اصلی ترین مخاطبین حوزه. شاید این چند سطر را بتوان یک نیمه افشاگری نامید! غرض از نگارش این سطور ایفای نقش واحد اطلاعات عملیات در شناسایی زمین عملیات و جنگ با دشمن است. یاد شهید حسن باقری جاوید که با تشر به نیروهای خود می‌گفت: «ما برایمان شهید دادن در شناسایی سخت شده، ولی خیلی راحت شده که ۳۰۰ جنازه را در عملیات وسط معرکه بگذاریم و عقب برگردیم. کارکردن قبل از عملیات خیلی سخت شده، اما تلفات دادن در داخل عملیات خیلی ساده شده و هیچ به روی خودمان هم نمی‌آوریم. ...»

انتظار امام خمینی (ره) از حوزه‌ها این بود: «حوزه‌ها و روحانیت باید نبض تفکر و نیاز آینده جامعه را همیشه در دست خود داشته باشند و همواره چند قدم جلوتر از حوادث، مهبای عکس‌العمل مناسب باشند. چه بسا شیوه‌های رایج اداره امور مردم در سال‌های آینده تغییر کند و جوامع بشری برای حل مشکلات خود به مسائل جدید اسلام نیاز پیدا کند. علمای بزرگوار اسلام از هم‌اکنون باید برای این موضوع فکری کنند. ...»^۱ اما متأسفانه جز در برخی موارد درخشان مانند فعالیت‌های شاگردان علامه طباطبایی (ره) و در رأس آنان علامه مصباح یزدی (حفظه الله) رکودی علمی در حوزه‌های علمیه را در دوران پساجنگ و در عرصه جهاد علمی در برابر تهاجم

۱. همان

دشمن به کیان دین مبین اسلام، شاهد بودیم. نکته تأسف بار آنکه آن تهاجم فرهنگی امری سیاسی تلقی شد و آن امر سیاسی شد منشأ بسیاری از منیت‌ها. حوزه میدان جهاد علمی خود را به درستی نشناخت آنجا که رهبر انقلاب از منزوی شدن حوزه در صورت عدم تحول داد سخن در داد و نتیجه‌ای نداد که نداد! روضه‌ای مکشوف خواهد بود وقتی از محافظه کاری‌ها و واکنش‌ها و سرسختی‌ها و مقاومت‌های بزرگان حوزه در مقابل تحول حوزه و متناسب شدنش با نیازهای روز و جامعه و تمدن اسلامی روزی سخن بگوییم! شرح این هجران و این خون جگر/ این سخن بگذار تا وقت دگر اما امروز که فرمان آتش به اختیاری رهبری معظم صادر شده است، طلاب انقلابی باید برای این عملیات جنگی، شناسایی‌های دقیق انجام دهند و متناسب با تهدیدهای پیش رو، رو به نهضت عظیم و گسترده تولید علم و پاسخ به شبهات و برنامه ریزی برای تبلیغ آن محتوا برای تمامی اقشار جامعه و «لسان القوم» بیاورند.

گام اول در این عملیات، تسلط بر مبانی اسلام و انقلاب است. گام دوم، شناسایی نظرات معارض تنها با توجه به «ما قال» و نه «من قال»! چرا که با ترفندهای رسانه‌ای جدید، اعتماد به «من قال» با پشتوانه «ما قال» ایجاد می‌شود و شاهدیم شبهه به گونه‌ای در افراد رسوخ می‌کند که خود فرد را تبدیل به دستگاه شبهه ساز می‌کند! پس از آن در گام سوم اجتهاد و جهاد علمی برای تثبیت زمین‌های فتح شده مردمانی که دل در گرو اسلام ناب محمدی (صلی الله



علیه و آله) دارند و طراحی عملیات برای فتح زمین‌های در دست دشمنان است. بنا نیست تا ابد مشغول انفعال و دفع شبهات جماعت مروج اسلام آمریکایی باشیم، بلکه باید در قلب آمریکا پرچم اسلام را بگویم و جهان را از لوث وجود استکبار پاک کنیم. حال اگر در طی این مسیر شیرینی ظهور ولی عصر عجل الله تعالی فرجه را چشیدیم که زهی سعادت، و اگر نه، فوز «مداد العلماء افضل من دماء الشهداء» را چشم داریم!

در تمامی این مراحل دست در دست علمای انقلابی و جهادگران علمی حقیقی داشتن، بسیار لازم است. تشکیل مجامع پژوهشی-تبلیغی حول اساتیدی که خطر را با عمق وجود حس کرده اند، می‌تواند حکایت یک تیر و دو نشان شود. با این کار هم انتظار نائب امام زمان (عج) در زمینه پشتوانه ایدئولوژیک بودن حوزه

برای نظام انقلابی محقق می‌شود و هم ضمن این پشتوانگی راه حل‌های مبتنی بر دین مبین اسلام برای حل مسائل نظام اسلامی از دل حوزه‌ها بیرون می‌آید و این امر مقدمه‌ای می‌شود برای رخت برپستن همیشگی معتقدین به «از پای تا سر فرنگی شدن»!

مجاهدت دیگر بیدارسازی اساتید و فضای گرمای ای است که لابلای سطور رسائل و مکاسب اسیر شده اند و کشاندن دریای علم اینگونه افراد به لوله کشی‌های خانه فکر مردم است. لازمه این مجاهدت سخت، سعه صدر و قوت استدلال است.

نمی‌شود رسوب هزار و چهارصد ساله اما ناخواسته عدم دخالت دین در سیاست را در بطن حوزه‌ها بدون این دو شاخصه زدود!

فرمان قرآن در آیه «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطٍ أُنْخِيلِ

تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَ مَا تَنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَبُوءُ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تَظْلُمُونَ»^۱ اگرچه در عرصه جنگ نظامی تصریح دارد، اما مناط آن در تمامی رویارویی‌ها با جبهه باطل جاری است. اگر امروز شاهدیم که موشک‌های ما پایگاه عین الاسد آمریکا را تبدیل به قبر الجسد کرده است ولی یک کانال تلگرامی نقد اسلام اعتقاد برای مردم نمی‌گذارد، دلیلش عدم اهتمام ما طلبه‌ها به این آیه شریفه است. در جنگ پیش رو باید قوی شویم!

۱. انفال ۶۰

است.^۱ در استعمال دیگری نیز توصیفی در آیه وجود دارد گویی اینکه طعام به معنی چیزی است که گرسنگی را برطرف کند و انسان را فربه کند.^۲

رجوع به لغت

اسم جامع لکل ما یؤکل - ما پسد جوعاً فهو طَعَامٌ - تقول: اَطْعَمْهُ، أی: ذقه،^۳ - وَ قَدْ طَعِمَ یَطْعَمُ طُعْمًا فهو طَاعِمٌ، إِذَا أَكَلَ أَوْ ذَاقَ^۴

نتیجه

آنچه که با رجوع به لغت به دست آمد، موافق با استعمالات قرآنی است. ماده طعم به معنی خوردن، چشیدن و طعام نیز آن چیزی است که گرسنگی را برطرف می‌کند و مطلب دیگری اضافه بر

این نیز در قرآن کریم وجود دارد که طعام فربه نیز می‌کند که در لغت یافت نشد و می‌توان آن را وجه کمال برای طعام پس از برطرف کردن گرسنگی عنوان کرد.

هر چیز پاکیزه‌ای که از خرما و انگور بدست

می‌آید

خدای متعال در آیه ۶۰ سوره مبارکه نحل^۵ آنچه که از خرما و انگور بدست می‌آید را از مصادیق رزق بر می‌شمارد و این رزق را در مقابل استفاده ناصحیح از این نعمت قرار می‌دهد. اگر انسان نعمت خرما و انگور را برای ساختن شراب صرف کند، قرآن کریم این نوع استفاده را رزق نمی‌داند. این استفاده از خرما و انگور می‌تواند مصرف خود میوه و یا استفاده از آن در ایجاد خوردنی دیگر باشد مانند عسل^۶ و یا دیگر خوردنی‌ها همچون سرکه و ...

۱. (انعام ۱۳۸-الحج ۲۴)
۲. (غاشیه ۷ و ۸)
۳. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین - قم، چاپ: دوم، ۱۴۰۹ ه. ق. ج ۲؛ ص ۲۵
۴. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح - بیروت، چاپ: اول، ۱۳۷۶ ه. ق. الصحاح؛ ج ۵؛ ص ۱۹۷۵
۵. وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
۶. (النحل ۶۹)

در آیه کریمه ۶۰ سوره مبارکه نحل پس از کلمه رزق کلمه حسن بکار رفته که برای دریافت معنی آن به لغت نامه رجوع می‌کنیم. نتایج به دست آمده بیانگر این است که حسن متضاد سوء و قبح و نیکو شمردن چیزی بر مبنای حس یا عقل و یا میل است. در نتیجه آیه کریمه می‌فرماید که در مقابل استفاده ناصحیح و ناصواب از خرما و انگور آن استفاده قرار دارد که در درجه اول مصادیق رزق است یعنی نعمتی ادامه دار از طرف حق تبارک و تعالی است و در درجه دوم به جهت عقل و طبع انسان نیز نیکو است.

نتیجه

در این مقاله صرفاً به بررسی مصادیق اولین اثر دنیوی تقوا پرداختیم که رزق بدون حساب است. مصادیق رزق‌های مادی در دنیا طبق آیات قرآن کریم عبارتند از: ثمرات، مرغ بریان و ترانگبین، چشمه‌ها، اولاد، چهارپایان، طعام، هر چیز پاکیزه‌ای که از خرما و انگور بدست



می‌آید، درآمد و مزد، باغ‌ها، دانه‌های رویدنی (گندم و جو و) و باران. تمامی نعمت‌های مذکور برای انسان در دنیا همیشه مهم و چشمگیر بوده است. برخی از این رزق‌ها اعم از برخی دیگرند مثلاً طعام که شامل ثمرات، من و سلوی (مرغ بریان و عسل)، خرما و انگور و دانه‌های رویدنی می‌شود، اما نام بردن مصادیق بیهوده نیست بلکه به جهت خصوصیتی که در مصادیق وجود دارد گاهی اشاره به کیفیت و نوع دارد. مثلاً واژه طعام یک کلمه عام است که شامل خوردنی‌های متفاوت می‌شود اما ذکر نمونه و مصداقی همچون من و سلوی (مرغ بریان و عسل) کیفیت بالای این نوع طعام را بیان می‌کند. در لغت یاقطیم که رزق نصیب و بهره‌ای که از جانب خدا است و پیوستگی دارد و ادامه آن بهره مندی از نعمت‌های بهشتی است اما نعمتی که کفار هم استفاده می‌کنند متاع قلیل است و برای کفار کمال نعمت، داشتن لذت دنیوی و برای مومن، کمال نعمت آن نعمتی است که علاوه بر حظ دنیوی، ادامه دار است و خشم خدای متعال را بر نمی‌انگیزد.

معانی مختلفی برای ثمر در لغت عرب ذکر شده است از جمله آن می‌توان به محصولاتی که از درخت بدست می‌آید و مالی که کسب می‌شود را ذکر کرد. از جمله ثمرات که از راه کشاورزی بدست می‌آید زیتون و انار و نخل و انگور است و راه رسیدن به ثمرات، که از مصادیق رزق دنیوی شمرده شده است منحصر در کشاورزی و باغداری نیست و ممکن است این ثمرات نتیجه توجه مردم به یک منطقه و تجارت حاصل شود. گاهی ثمرات وسیله برای حاصل شدن نعمتی دیگر مانند عسل است که قرآن آن را مایه شفا معرفی می‌کند. رنگارنگ بودن ثمرات نیز خود نعمتی از جانب خداست که

گاهی رنگ‌ها منجر به شاد شدن انسان می‌شود. من و سلوی که همان مرغ بریان و ترانگبین است نعمتی است که قرآن آن را طیب قلمداد می‌کند. طیب بودن یعنی هر چیزی کمال مورد انتظار را دارا باشد. نعمت اعم از رزق است و نعمت هم به کفار داده می‌شود و هم به مومن. طیب هم یعنی داشتن کمال مورد نظر. در قرآن کریم علاوه بر چشمه‌های آب اشاره به چشمه مس شده است که خداوند برای حضرت سلیمان نبی علیه السلام جاری ساخت و این یعنی خداوند متعال ذخایر زمین و آسمان را در اختیار متقین قرار می‌دهد و این موضوع در قرآن کریم تصریح شده است. برای بررسی این مورد می‌باید اولاد و ریشه آن و ریشه بنین را در قرآن کریم جستجو کنیم. به این نتایج می‌رسیم. از جمله رزق‌های دنیوی اولاد است و قرآن کریم فواید این نعمت را این‌گونه بیان می‌کند: مایه رحمت و برکت و نیز فرزندان یاری گرانسانند و ارث بردن از انسان (اینکه انسان دوست دارد تا فرزند خودش ارث بر او باشند) و همچنین اولاد مایه زیبایی زندگی است. در قرآن کریم از چهار گروه گوسفند و بز و شتر و گاو به عنوان انعام یاد شده است. از جمله منافعی که قرآن کریم درباره انعام یاد می‌کند از این قرار است: بار بردن و نوزاد چهارپایان. پوشیدنی‌هایی که از پوست و کرک و پشم چهارپایان ایجاد می‌شود و همچنین خوراکی‌هایی که از چهارپایان حاصل می‌شود همچون گوشت و شیر و فراورده‌های آن و همچنین حمل بار از منافعی است که قرآن کریم یاد می‌کند. چادرهای قابل انتقال برای سکونت و همچنین لباس‌های فاخر و وسایل زندگی یاری کردن انسان و خوردنی‌ها و سواری و مایه زینت و شخم زدن زمین و آبیاری از دیگر استفاده‌های یاد شده انعام در قرآن

است. طعام که یکی از نمونه‌های رزقی است که در قرآن آمده. رزق دیگر اشاره شده در قرآن کریم فراورده‌های بدست آمده از خرما و انگور است که قرآن آن را حسن می‌داند و حسن متضاد سوء و قبح و نیکو شمردن چیزی یا بر مبنای حس و یا عقل و یا میل است. در نتیجه آیه کریمه می‌فرماید که در مقابل استفاده ناصحیح و ناصواب از خرما و انگور آن استفاده قرار دارد که در درجه اول مصادیق رزق است یعنی نعمتی ادامه دار از طرف حق تبارک و تعالی است و در درجه دوم به جهت عقل و طبع انسان نیز نیکو است. رزق دیگر یاد شده در قرآن درآمد و مزد است و خدای متعال در قرآن کریم درآمد و مزدی که از جانب او می‌رسد را بهترین درآمد و مزد معرفی می‌کند و می‌فرماید خدا بهترین روزی دهنده است. نعمت وجود باغ‌ها برای انسان در قرآن کریم فقط در خوردنی‌های حاصل از باغ‌ها خلاصه نمی‌شود. قرآن کریم موارد دیگری را نیز ذکر می‌کند مانند: سایه و روغن و خورش برای غذا، تولید عسل، خوراک دام، روغن برای روشنایی، هیزم برای آتش و ایجاد سرور. دانه‌ها که در قرآن کریم از جمله رزق شمرده شده است در مواردی همچون خورنی‌ها و استفاده از کاه و سبوس دانه‌ها و استفاده از بوی خوش دانه‌ها و نیز قرآن کریم نحوه نگهداری و انبار غلات را از طریق وحی به حضرت یوسف آموزش داده است و از نظر قرآن کریم مفهوم دانه به شکل توسعه شامل فرزند هم می‌شود. رزق دیگر آب است و منظور از آب همه گونه خوردنی و آشامیدنی و ایجاد شادی و امید و تنوع و زینت و زیورآلات و ازدیاد محصول و پاکیزگی که شامل نعمت‌های روحی و جسمی در دنیا می‌باشد.

مصادیق رزق‌های

مادی در دنیا طبق

آیات قرآن کریم

عبارتند از: ثمرات،

مرغ بریان و ترانگبین،

چشمه‌ها، اولاد،

چهارپایان، طعام،

هر چیز پاکیزه‌ای که از

خرما و انگور بدست

می‌آید، درآمد و مزد،

باغ‌ها، دانه‌های

رویدنی (گندم و جو

و) و باران



نویسنده:
محمدحسین اقتدارپرور

بخش دوم |

بررسی اقوال موجود در بیان مقصود «روایت نية المومن خير من عمله»

در بخش اول از این مقاله که در شماره قبلی نشریه ملاحظه شد، واکاوی لغوی و محدود و گستره دلالتی الفاظ روایت مشخص شد و از این طریق، برداشت‌هایی در مورد تمیز نیت از عمل و نیز شناخت فعل و نسبت آن با عمل و نیت به ارمغان آمد. در مسیر دستیابی به بهترین تاویل از این روایت و نزدیک ترین آنها به مقصود معصوم از ارائه این تعبیر، لازم است ابتدا اقوال مختلف حول این روایت شریفه مطرح شود که این مهم در این بخش از مقاله ارائه شده است. سپس در بخش سوم مقاله که به حول قوه الهی در شماره بعد ارائه خواهد شد، این اقوال مورد نقد و بررسی قرار خواهد گرفت تا از این طریق بهترین اقوال و نزدیکترین آنها به مقصود مبارک معصوم در ذهن خواننده محترم به بهترین و دقیقترین وجه منقح گردد.

در بخش اول از این مقاله که در شماره قبلی نشریه ملاحظه شد، واکاوی لغوی و محدود و گستره دلالتی الفاظ روایت مشخص شد و از این طریق، برداشت‌هایی در مورد تمیز نیت از عمل و نیز شناخت فعل و نسبت آن با عمل و نیت به ارمغان آمد. در مسیر دستیابی به بهترین تاویل از این روایت و نزدیک ترین آنها به مقصود معصوم از ارائه این تعبیر، لازم است ابتدا اقوال مختلف حول این روایت شریفه مطرح شود که این مهم در این بخش از مقاله ارائه شده است. سپس در بخش سوم مقاله که به حول قوه الهی در شماره بعد ارائه خواهد شد، این اقوال مورد نقد و بررسی قرار خواهد گرفت تا از این طریق بهترین اقوال و نزدیکترین آنها به مقصود مبارک معصوم در ذهن خواننده محترم به بهترین و دقیقترین وجه منقح گردد.

پیش از ارائه اقوال لازم به ذکر است، کلیه اقوالی که در این جایگاه مطرح می‌شود را می‌توان در کتب مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول (۱۲ وجه)، الفوائد النجفیة (۱۹ وجه)، الاربعین شیخ بهایی (۹ وجه)، مجموعه رسائل در شرح احادیثی از کافی (۱۸ وجه)، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء (۳۱ وجه) از مجموعه کتب شیعه و در کتاب فیض القدیر شرح الجامع الصغیر (۷ وجه) از کتب اهل سنت، پیدا کرد. (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۸: ۹۲؛ سلیمانی آشتیانی و درایتی، ۱۳۸۷ش، ج ۲: ۴۵؛ سلیمانی آشتیانی و درایتی، ۱۳۸۷ش، ج ۲: ۵۲؛ کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۰ق، ج ۱: ۲۸۶؛ المناوی، ۱۳۵۸ق، ج ۶: ۲۹۱)

قول اول: منظور از نیت مومن در این روایت اعتقاد صحیح و حقّه است و دلیل بهتر بودن این اعتقاد از عمل این است که وجود اعتقاد، بهشت را به همراه می‌آورد و نبودنش جهنم را، اما عمل این گونه نیست و چنین اهمیتی ندارد. شبیه به

این قول را در نظریات اهل تسنن در مورد این روایت، می‌توان در نظر بن عبد الجبار الصیرفی الطیوری در کتاب «الطیوریات» پیدا کرد. (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۸: ۹۳؛ أبو طاهر السلفی، ۱۴۲۵ق، ج ۲: ۵۱۴)

قول دوم: منظور از نیت مؤمن، نیت بدون عمل است و نیز منظور از عمل مؤمن، عمل بدون نیت است. و روایت در مقام بیان برتر بودن نیت بدون عمل مؤمن از عمل بدون نیت اوست. این قول، قول مختار قرطبی در کتاب «الاستذکار» اوست و این گونه این مطلب را بیان می‌کند: «وَمَعْنَى هَذَا الْحَدِيثِ وَاللَّهِ أَغْلَمُ أَنَّ النَّيَّةَ بِغَيْرِ عَمَلٍ خَيْرٌ مِنَ الْعَمَلِ بِلَا نِيَّةٍ وَتَفْسِيرُ ذَلِكَ أَنَّ الْعَمَلَ بِلَا نِيَّةٍ لَا يَرْفَعُ وَلَا يَضَعُ وَالنِّيَّةُ الْحَسَنَةُ تَنْفَعُ بِلَا عَمَلٍ وَلَا يَنْفَعُ الْعَمَلُ بِغَيْرِ نِيَّةٍ» (القرطبی، ۱۴۲۱ق، ج ۲: ۸۱؛ همان، ۱۴۲۱ق، ج ۵: ۱۳۰)

در ردیف این قول، نظر دیگری نیز وجود دارد که طبق آن معنای روایت این می‌شود که اطاعت مومن از عمل آمیخته با معصیت او زیباتر است. البته برای این قول، علی رغم نقل در بعضی شروح، قائلی یافت نشد.

همچنین نظر محمد بن الفراء البغوی هم مطابق با فحوی این قول است. در کتاب «شرح السنة» او، چنین آمده است: «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ»، لِأَنَّ النِّيَّةَ مَجْلَهَا الْقَلْبُ فَلَا يَطْلُعُ عَلَيْهَا غَيْرُ اللَّهِ، تَقْدِيرُهُ: أَنَّ نِيَّةَ الْمُؤْمِنِ مُفْرَدَةٌ عَنِ الْعَمَلِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلٍ خَالٍ عَنِ النِّيَّةِ، كَمَا قَالَ اللَّهُ شَبَّانَهُ وَتَعَالَى لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ، أَيْ: لَيْسَ فِيهَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ.

(البغوی، ۱۴۰۳ق، ج ۶: ۱۲۵)

استدلال او در آخر کلامش این مطلب است که این نوع برداشت از روایت را شبیه دانسته است به نوع برداشتی که از آیه «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» می‌شود. این طور که شب قدر بهتر است از هزار ماه

که در آن ماه‌ها شب قدر نباشد. در مورد روایت هم می‌گویند که نیت بدون عمل، بهتر از عمل بدون نیت است. او این چنین می‌پندارد که اگر چنین برداشت نشود، کلام نبی اکرم مستلزم دور می‌شود.

قول سوم: مقصود این روایت از افضل بودن نیت بر عمل این است که آنچه مؤمن در نیت خود قصد می‌کند همیشه بسیار بیشتر از آن چیزی است که در عمل می‌تواند انجام دهد و همچنین آنچه کافر در نیت پلید خود می‌پروراند همیشه شدید تر از آن چیزی است که موفق می‌شود تا آنها را عملی کند. بنابر این پاداشی که در ازای نیت مومن به او داده می‌شود، بیشتر از آن چیزی است که در ازای آنچه عمل کرده است به او می‌دهند.

در کتب اهل سنت هم مؤیداتی بر صحت این قول وجود دارد که می‌توان ذیل عنوان «باب ترك العمل عند غلبة النوم والفتور» بیشتر به دنبال آنها گشت.

(أحمد بن حنبل، ۱۴۲۰ق، ج ۱۰: ۲۳۵)

عیاض بن عمرو الیحصی در کتاب «شَرْحُ صَحِيحِ مُسْلِمٍ لِلْقَاضِي عِيَّاضِ الْمُسَمِّي إِكْمَالُ الْمُعْلِمِ بِقَوَائِدِ مُسْلِمٍ» هم این گونه قول سوم را صحیح می‌داند: «نية المؤمن خير من عمله، أى أن أجره في نيته أكثر من أجر عمله، لامتداد نيته مما لا يقدر على عمله.» (الليحصي السبتي، ۱۴۱۹ق، ج ۴: ۱۲۹)

ظاهراً نظر ابن درید، از علمای متقدم اهل سنت هم مطابق با این قول است. (ابن درید، ۱۴۰۰ق: ۲۳)

قول چهارم: مقصود از این روایت این است که طبیعت نیت و خود تصمیم از عمل بهتر و سالم‌تر است چون تصمیم و نیت عقاب و مؤاخذه‌ای ندارد، بلکه اگر نیت، نیت خیر باشد ثواب و پاداش دارد گر چه بخود عمل موفق نشود و اگر نیت و تصمیم کار بد باشد، بود و نبود این

نیت تا زمانی که به آن عمل نشده هیچ اثری ندارد و عقاب نمی شود ولی عمل چنین نیست. کوچک ترین عمل مورد بازخواست قرار می‌گیرد.همانطور که در آیات پایانی سوره مبارکه زلزله این مطلب بیان شده است : **«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ. وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.»** (الزلزله(۹۹)،۷۰و۸)

این قول را شیخ بهائی در کتاب اربعین خودش از پدرش نقل کرده است و اثری از این قول در منابع اهل سنت پیدا نمی‌شود.

قول پنجم: منظور و مقصود روایت این است که نیت کردن بعضی کارهای بزرگ از انجام دادن برخی کارهای کوچک بهتر است. این قول را فقط کسانی که در مقام بیان نظرات موجود در این زمینه بوده اند، بیان کرده اند و در هیچ کجا قائلی بر این برداشت یافت نشد.

قول ششم: مقصود روایت بیان این مطلب است که نیتِ چون از اعمال قلب و اعضاء جوانحی است و قلب هم اشرف اعضاء است، پس کار قلب از کار سایر جوارح افضل است.

در میان منابع اهل تسنن نیز این روایت به نوعی مؤیّد قول اخیر است: **« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ، وَعَمَلُ الْمُنَافِقِ خَيْرٌ مِنْ نِيَّتِهِ، وَكُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى نِيَّتِهِ، فَإِذَا عَمِلَ الْمُؤْمِنُ عَمَلًا نَارَ فِي قَلْبِهِ نُورٌ»**

(الطبرانی، ۱۴۱۵ق، ج۶: ۱۸۶)

محمد بن محمد الغزالی أبو حامد در کتاب «إحياء علوم الدين» تاویلی از این روایت ارائه می‌دهد که بیش از همه به این قول شبیه است. (الغزالی، ۱۴۲۵ق، ج۴: ۳۶۶)

قول هفتم، قول سیّد مرتضی رضوان الله تعالی علیه : سید مرتضی در ساختار نحوی‌ای که معمولاً از این روایت برداشت

می‌شود، تغییر ایجاد کرده و کلمه «خیر» را اسم تفضیل ندانسته بلکه صفت مشبیه دانسته است و همینطور «من» درون روایت را من تبعیضیه در نظر گرفته است و روایت را این گونه معنا کرده است : نیت مؤمن از جمله خیرهایی است که در عمل او وجود دارد و نیتِ کافر از جمله شرارت‌هایی است که در فعل او وجود دارد. این قول به این صورت در کلام سید مرتضی آمده است :«فستلت حينئذ ذكر الوجه الّذى عندى فقلت : لا تحمل لفظة «خیر» فى الخبر على معنى «أفعل» الّذى هو للتفضيل و الترجيح و قد سقطت الشبهة، و يكون معنى الكلام: إن نية المؤمن من جملة الخير من أعماله؛ حتى لا يقدّر مقدّر أن النية لا يدخلها الخير و الشر؛ كما يدخل ذلك فى الأعمال.»

سپس دلیل برتر دانستن این برداشت را با این بیان توضیح می‌دهند : «فاستحسن هذا الوجه الّذى لا يحوج إلى التعسّف والتكلف اللّذين يحتاج إليهما إذا جعلنا لفظة خير معناها معنى أفعل» (علم الهدی، ۱۹۹۸م، ج۲: ۳۱۶)

در میان صاحب نظران اهل تسنن هم قائلینی به این مطلب وجود دارد. مانند ابن ملقن که در کتابش این گونه قائل به این نظر می‌شود : «نية المؤمن خير من عمله وللناس فيه تأويلات ذكرت منها فى «شرح عمدة الأحكام» تسعة على (تقدير) صحته، منها: أن نيته خير من خيرات عمله.» (ابن ملقن، ۱۴۲۹ق، ج۲: ۱۸۴)

بعضی دیگر سعی داشته اند تا با تغییر دادن روایت این منظور را از آن استخراج کنند. در این تلاش، خیر را منصوب خوانده و نیامدن الف پایه تنوین را سهو در نقل و مرفوع خواندن خیر را اشتباه دانسته اند.

قول هشتم :مقصود روایت از این قرار است که اطاعت در نیت بهتر از خود عمل است و اثر نیت در آن هدف تربیتی که در

عبادت وجود دارد سازنده تر از خود عمل است. زیرا مقصود از عبادت و تکلیف، اصلاح قلب و پاکی دل و کمال روح است و منظور از حرکات عبادی و کارهای بدنی، حصول ملکه در باطن و قلب است تا قلب به گونه‌ای بشود که به خیر و نیکی و اطاعت، عادت کند.در مورد کافر هم، این نیت سوء در قلب کافر می‌گزارد، بسیار بدتر از اثر عمل اوست. این قول حدوداً بازگشت به قول ششم دارد و مباحث مرتبط به آنها در ادامه یکجا بیان می‌شود.

قول نهم : منظور روایت این است که نیت اصل است و عمل فرع آن نیت، چون تا نیت نباشد، عمل به وجود نمی‌آید، در واقع نیت، علّت به وقوع پیوستن عمل است. و از نگاه دیگر، نیت عمل محرّک افراد است به سوى اعمالشان.

قول دیگری وجود دارد که در آن گفته شده که چون خیر و شر بودن نیت ذاتی در آن است اما خیر و شر بودن عمل تابع نیت آن است، پس نیت مومن بهتر از عملش است و نیت کافر بدتر از عملش است. این قول هم شبیه همان قول نهم است.

قول دهم: نیت مومن از این جهت بهتر از فعل اوست که تنها نیت است که باعث خلود مومن در بهشت می‌شود، نه عمل او. و همچنین آن چیزی که باعث خلود کافر، فاسق و منافق در جهنّم می‌شود، همان نیتِ سوء اوست، نه عملش.

قول یازدهم، قول بیهقی: نظر أبو بکر أحمد بن الحسين بن علی البیهقی این گونه است که مقصود روایت این است که نیت مومن از این جهت از فعلش بهتر است که در فعل مومن امکان وجود ریا هست. اما در نیتش این امکان وجود ندارد. او این حرف را در کتاب شعب الایمان خودش نیز زده است با این بیان : **«نية المؤمن خير من عمله ؛ لأن القول والعمل يدخلهما**

الفساد والرياء، والنية لا يدخلها وبالله التوفيق.» (البیهقی، ۱۴۱۰ق، ج۱: ۱۰)

قول دوازدهم، برگرفته از آیه «كل يعمل على شاكلته»: نظر دیگری که در مورد روایت مورد مطالعه مطرح شده است این است که مقصود از نیت مؤمن، شاکله حکم فرما بر وجود اوست. افرادی که به قائل به این نظر هستند، همچون ملاصدرا و علامه طباطبایی (رضوان الله تعالی علیهما)،آیه هشتاد و چهارم از سوره نسا را مؤیّد اصلی نظرشان می‌دانند. اما سوالی که در وهله اوّل مطرح می‌شود این است که اصلاً شاکله چیست و در تفاسیر چه توضیحی در مورد آن داده اند. پس در این جا اقوال مختلف در مورد این آیه را مطرح می‌کنیم.

در مورد واژه شناسی «شاکله»، در کتاب غریب القرآن و تفسیره، این گونه وارد شده است :«علی شاکلّیه: أى علی نیّته التی هی من شکل فعله فی التفسیر.» (یزیدی، عبدالله بن یحیی، ۱۴۰۵ق: ۲۲۰)

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود بیان کرده است که در این جا شاکله به معنای نیت است و روایاتی را نیز در این باره ذکر کرده است : «قوله: **«قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ»** قال: علی نیّته.» (قمی، ۱۳۶۳ش، ج۲: ۲۶)

یحیی بن سلام تیمی از مفسران متقدّم اهل تسنن نیز همین نظر را دارد و این مطلب را بدین صورت بیان می‌کند :«**قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ. سعيد عن قتادة قال: علی ناحيته و ما ينوی**» (تیمی، ۱۴۲۵ق، ج۱: ۱۵۹)

افراد دیگری همچون ابن قطیبة دینوری هم قائل به همین نظر هستند. (ابن قطیبة، ۱۴۲۴ق، ج۱: ۴۶۲)

نظر دیگر در این زمینه این است که «شاکله»، به معنای ساختمان اخلاقی و رفتاری است که شخص در طی مسیر

تقرب الهی برای خودش به دست آورده است.

شیخ طائفه، شیخ طوسی، در تفسیر تبیانش این برداشت را از واژه «شاکله» داشته است: **«فقال الله لنبیه صَلَّى الله علیه و سلم قل لهم: «كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» أى علی طریقه‌ته التی تشاکل أخلاقه.»**(طوسی، ۱۳۸۲ق، ج۶: ۵۱۴) ابن قتیبة و ابن عربی نیز با این نظر موافق است. (ابن جوزی، ۱۴۲۲ق، ج۳: ۵۰ ؛ ابن عربی، ۱۴۲۲ق، ج۱: ۳۸۷)

در مورد این آیه اقوال دیگری وجود دارد که در این مقال، مجالی برای بحث حول آنها باقی نمی‌ماند. اقوالی که در این بخش از روایت « نية المومن خير من عمله» ارائه شد برخی دیگر از اقوال متعدد را شامل می‌شود و با توجه به امکان جایگذاری سایر اقوال در ذیل این ده قول، ادعای وجود اقوال فراتر از این تعداد دور از واقع به نظر می‌رسد. با توجه به این نکته هدف آشنایی با امهات اقوال ارائه شده حول این روایت در این بخش متوقع شد و همانطور که اشاره شد در قدم نهایی مسیر پاسخگویی به این مسئله در بخش سوم، این اقوال از جهات مختلف و متعدد مورد نقد و بررسی قرار خواهد گرفت.

فهرست منابع

- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی.(۱۴۲۲ق)، *زادالمسیر فی علم التفسیر*، بیروت: دار الکتاب العربی، ج۱.
- ابن عربی، محمد بن علی.(۱۴۲۲ق)، *تفسیر ابن عربی*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج۱.
- ابن قتیبة، عبدالله بن مسلم بن قتیبة أبو محمد الدینوری، (۱۳۹۳ ق– ۱۹۷۲م)، *تأویل مختلف الحديث*، بیروت: دار الجیل، ج۱.
- ابن ملقن، الملقن سراج الدین أبو حصص عمر بن علی بن أحمد الشافعی المصری، (۱۴۲۹ق – ۲۰۰۸م)، *التوضیح لشرح الجامع الصحیح*، دمشق: دار النوادر، ج۱.
- أبو طاهر البُلْفَی، أحمد بن محمد بن أحمد بن محمد بن إبراهیم یسْلَقُ الأصبهانی،(۱۴۲۵ق – ۲۰۰۴ م)، *الطبوریات*، الریاض: مکتبة أضواء السلف، ج۱.

۶. أحمد بن حنبل،(۵۱۴۲۰ق)، *مسند/حمد*، الریاض: مؤسّسة الرسالة، ج۲.

۷. البغوی، أبو محمد الحسین بن مسعود بن محمد بن الفراء الشافعی، (۱۴۰۳ق–۱۹۸۳م)، *شرح السنة*، دمشق، بیروت: المکتب الإسلامی، ج۲.

۸. البیهقی، أبو بکر أحمد بن الحسین بن علی، (۱۴۱۰ق)، *السنن الصغیر*، کراچی: جامعة الدراسات الإسلامیة، ج۱.

۹. تیمی، یحیی بن سلام، (۱۴۲۵ق)، *تفسیر یحیی بن سلام التیمی البصری القيروانی*، بیروت: دار الکتب العلمیة منشورات محمد علی بیضون، ج۱.

۱۰. سلیمانی آشتیانی، مهدی و درایتی، محمد حسین (۱۳۸۷ ش)، *مجموعه رسائل در شرح احادیثی از کافی*، ایران؛ قم : دار الحدیث، ج۱.

۱۱. کاشف الغطاء، جعفر بن خضر، (۱۴۲۰ق)، *کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ج۱.

۱۲. طوسی، محمد بن الحسن، (۱۴۱۴ ق)، *الأمالی*، قم: دار الثقافة، ج۱.

۱۳. الطبرانی، أبو القاسم سلیمان بن أحمد بن ایوب بن مطیر اللخمی الشامی، (۱۴۱۵ ق – ۱۹۹۴ م)، *المعجم الکبیر*، القاهرة: مکتبة ابن تیمیة، ج۲.

۱۴. علم الهدی، علی بن حسین،(۱۹۹۸ م)، *أمالی المرتضی*، قاهره : دار الفكر العربی، ج۱.

۱۵. الغزالی، محمد بن محمد أبو حامد،(۱۴۲۵ هـ)، *إحیاء علوم الدین*، بیروت: دار المعرفة، ج۱.

۱۶. القرطبی، أبو عمر یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمری،(۱۴۲۱ق–۲۰۰۰م)، *الاستکثار*، بیروت: دار الکتب العلمیة، ج۱.

۱۷. قمی، علی بن ابراهیم، (۱۳۶۳ش)، *تفسیر القمی*، قم: دار الکتاب، ج۳.

۱۸. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، (۱۴۰۴ق)، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، تهران : دار الکتب الإسلامیة، ج۲.

۱۹. المنای، عبد الرؤوف، (۱۳۵۶ق)، *فیض القدير* شرح *الجامع الصغیر*، مصر: المکتبة التجارية الکبری، ج۱.

۲۰. یزیدی، عبدالله بن یحیی، (۱۴۰۵ق)، *غریب القرآن و التوزیع*، ج۱.

۲۱. البیحصی السبّتی، أبو الفضل عیاض بن موسی بن عیاض بن عمرو بن (۱۴۱۹ ق – ۱۹۹۸ م)، *کَمَالُ الْمُعْلِم بِقَوْلَائِدِ مُسْلِم*، مصر: القاهرة: دار الوفاء للطباعة والنشر والتوزیع، ج۱.

ضرورت تدوین عناصر محتوایی و ساختاری تدوین کتب درسی



نویسنده: احمد قاری
نویسنده و استاد گروه ادبیات عرب مدرسه علمیه مروی

ارکان نظام آموزشی :

همان طور که می دانیم نظام آموزشی دربردارنده ارکان ذیل است :

«هدف آموزشی، متعلم، کتاب درسی، معلم، روش تدریس، ارزیابی» که به صورت اختصار به بیان این ارکان می پردازیم.

باید تمام ارکان نظام آموزشی بیان شود تا اشتباهاً وظیفه یک رکن بر دوش رکن دیگر قرار داده نشود و به طور کامل و صحیح هر رکنی وظیفه خود را بشناسد. ممکن است گاهی یک مساله آموزشی را جزء وظایف «معلم» در نظر بگیریم و حال آن که بعد از بیان حدود و ثغور وظایف هر عنصر معلوم می شود وظیفه «متن درسی» بوده است و یا بالعکس.

اهداف آموزشی :

«اولین رکن یک نظام آموزشی، تعیین هدف است، چرا که حرکت تمام رکن های دیگر باید در راستای آن صورت پذیرد»^۱. بنابر این شایسته است مؤلف کتاب درسی، از ابتداء کتاب تا انتهای آن، نیل به هدف های آموزشی و پرورشی (هدف کلی و اهداف جزئی) و اهداف درسی (اهداف کلی و اهداف جزئی) را مد نظر قرار دهد، و «در تدوین تمام فصل ها و واحدهای درسی و کلمه کلمه آن دقت نماید که در مسیر هدف گذاری، تدوین شود، طوری که حتی یک کلمه نیز بیرون از این مسیر نوشته نشود»^۲. «در این زمینه آنچه ضروری نیست نباید تدوین شود»^۳، و باید دقت داشت که هر یک از این اهداف به طور مستقل و کامل مورد بررسی قرار گیرد و باید دانست که بررسی یک هدف، هرگز جای بررسی اهداف دیگر را نمی گیرد.

حال به تبیین اهداف کلی و جزئی نظام آموزشی می پردازیم.

نمودار صفحه بعد به طور اجمالی اهداف نظام آموزشی و نسبت بین آنها را بیان می کند.

۱. «مبانی نظری تکنولوژی آموزشی»، ص ۱۱۴

۲. «راهنمای تالیف کتب درسی»، ص ۲۴

۳. «کتاب درسی دانشگاهی (۱) ساختار و ویژگیها»، چاپ دوم ۱۳۸۷، ص ۳۴

هدف کلی آموزش

اهداف جزئی آموزش

اهداف کلی درس

اهداف جزئی درس

تصویر شماره ۱۵

در ادامه به توضیحی اجمالی درباره هر یک از اهداف فوق پرداخته شده است :

«هدف کلی آموزش» ادبیات عربی :

این هدف نتیجه نهایی فعالیت های آموزشی و پرورشی یک مجموعه آموزشی به شمار می رود که «اهداف جزئی آموزشی» در راستای آن تعریف می شود. و از طرفی خود این هدف نیز در راستای هدف های غایی و آرمانی تعلیم و تربیت قرار دارد.

با بیان مطالب گذشته معلوم می شود در انتخاب یا تدوین کتاب درسی، عنصر «هدف» از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است و بدون دقت کافی در این امر، آسیب های کلی به نظام آموزشی وارد می شود.

حال سؤال این است که آیا آموزش و پرورش توانسته است اهداف آموزشی هر کتاب را بصورت جامع و مانع بیان نماید؟ همان طور که ملاحظه می نمایید هر یک از این «اهداف کلی» «اهداف جزئی» آموزشی ای را می طلبد که قطعاً با «اهداف جزئی» هدف کلی دیگر متفاوت است. و تداخل این اهداف از بزرگترین خسارات مجموعه های آموزشی می باشد، که هر مجموعه آموزشی خود را ملزم به از بین بردن یا کم کردن این خسارت می داند.

«اهداف جزئی آموزشی»:

این اهداف از تجزیه «هدف کلی

آموزش» در حیطه ادبیات عربی حاصل می شود. در واقع این اهداف اجزای ساختمان «هدف کلی آموزش» را تشکیل می دهند که عبارتند از: تسلط نسبی بر علوم «لغت، صرف، نحو و بلاغت» همراه رویکرد مناسب در آموزش این علوم.

اهداف جزئی آموزشی هر درس کدامند؟ کدام یک از موضوعات این علم مورد نیاز است؟

«اهداف کلی درسی»:

اهداف کلی هر درس هدف هایی هستند که بعد از پایان یافتن آموزش، انتظار داریم که متعلم به آنها نایل شود. به عبارت دیگر مقصود از هدف کلی درسی علم همان عنوان هایی است که در فصل ها و بخش های مختلف کتاب صرف گنجانده شده است.

اگر این هدف به خوبی و به صورت شفاف تبیین شود، بسیاری از مشکلات نظام آموزشی ادبیات مرتفع می گردد. البته پاسخ به این سؤال منوط به بیان روشن و شفاف «اهداف کلی و جزئی آموزشی» هر یک از این دوره ها می باشد.

«اهداف جزئی درسی»:

«هدف های جزئی درسی»، هدف هایی هستند که از تجزیه «اهداف کلی» به منظور واضح تر نمودن و قابل استفاده تر کردن آن اهداف بدست می آید، که هر یک از این هدف ها (که پاره فعالیتی برای رسیدن به هدف کلی به حساب می آید) هدف جزئی نامیده می شود.

دست یابی به اهداف کلی و جزئی بر اساس نیاز سنجی صورت می پذیرد که مدون کتاب، این اهداف را از طریق مصاحبه

با مدرسین و مدیران، محققین و مسؤولین ذی ربط و همچنین براساس تحلیل اهداف کلی آموزشی بدست می آورد.

همانطور که گفته شد «اهداف جزئی درسی» باید طوری تدوین گردد که در راستای «اهداف کلی درسی» قرار گیرد، و همچنین «اهداف کلی» در راستای «اهداف جزئی آموزشی» قرار گیرد و این اهداف نیز در امتداد «هدف کلی آموزشی»، باید اذعان داشت که شایسته است مطالب هر یک از

این اهداف «جامع و مانع» باشد تا نظام آموزشی به اتلاف وقت یا کمبود مطلب علمی دچار نشود. که این مهم از طریق تحلیل اهداف کلی آموزشی و تجزیه آن به اهداف جزئی حاصل می شود و ساده ترین روش برای نیل به این مقصود، این است که مشخص شود متعلمین هر علم چه مراحل را باید طی کنند و یا دارای چه قابلیت هایی شوند تا بتوانند آنچه را که در هدف کلی از آنها خواسته شده است انجام دهد که «در این راستا فعالیت های زاید علمی از فعالیت های ضروری متمایز می شود. برای حذف فعالیت های اضافی و زاید باید معین شود که آیا متعلم بدون طی مراحل و فعالیتها و کسب توانایی های تعیین شده می تواند به هدف کلی تعیین شده برسد یا نه؟. به عبارت دیگر در صورتیکه تعدادی از پاره فعالیت ها را بتوان به طریق فوق از طریق هدف کلی حذف کرد بی آنکه در راه رسیدن به آن هدف مشکلی ایجاد شود، هدف های زائد می باشند»^۱. بدیهی است جهت دست یابی به اهداف مورد نظر ابتدا باید «هدف کلی» از تدریس ادبیات عربی مشخص شود، و پس از آن به تبیین اهداف جزئی پرداخت.

۱. «محتوای کتاب درسی»، ص ۱۹



موانع گسترش پژوهش در بین طلاب (سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین حامد کاشانی در جشنواره مقاله نویسی شهید صدر)

بازگشت به چند امر می‌کند: یکی از دلایل اصلی وجود موانع برای توسعه کارهای پژوهشی این است که کلاس‌های درسی ما کلاس پژوهش نیست و روش تدریس و یادگیری در این کلاس‌ها روش پژوهش محور نیست و اگر کلاس پژوهشی باشد حداقل فرد در کلاس متوجه می‌شود که حل این مسئله راهی ندارد جز اینکه از مسیر پژوهش برود. اما وقتی یک استاد بزرگواری باید یک حجم زیادی از وقت و زمان را صرف تدریس کند و چهار تا پنج ماده درسی را در روز تدریس کند، طبیعی است که فرصتی برای تحقیق و تتبع روی آنچه تدریس می‌کند برای وی باقی نمی‌ماند. کسی که ۵ تا درس می‌خواهد بگوید باید مرتباً آنچه در ذهن وی حاضر است را تکرار کند و عملاً این

بدهد نیازی نیست توضیح داده شود که پژوهش لازم است. عرصه دوم، عرصه تحقیق است که طلبه قرار است محقق باشد و کارش پژوهش باشد. اگر بخواهم راجع به این دو عرصه گفتگو کنم، وقت گیر است و مستلزم این است که آنچه نزد عزیزان بالفعل حضور دارد را تکرار کنم. یک عرصه سومی هست که شاید در ظاهر از نظر علمی کمتر نیاز به تحقیق و پژوهش در آن عرصه احساس شود و آن عرصه تبلیغ است. ولی واقع امر این است که طلبه برای توفیق در این عرصه هم نیاز به پژوهش دارد و اساساً بدون پژوهش امکان کار کردن در این عرصه نیست.

این که چرا الان برای کار پژوهشی در بین طلاب و اساتید انگیزه وجود ندارد،

بحث راجع به پژوهش خیلی دامنه‌دار و مفصل است و در این فرصت مختصر نمی‌توانیم به همه ابعاد مسئله بپردازیم. اما در بین مواردی که یادداشت کرده‌ام به اندازه‌ای که وقت اجازه دهد توضیح می‌دهم. در ابتدا این را متذکر شوم که اگر راجع به پژوهش فکر بشود از آن چیزهایی است که نتیجه آن با اندکی تأمل می‌آید اما این که چرا الان نمی‌آید، دلیلش موانعی است که وجود دارد و گرنه راجع به اهمیت پژوهش نباید صحبت بشود.

دیدگاه نادرست نسبت به اساتید پرتوان

ما سه تا عرصه عمده برای طلبگی می‌شناسیم؛ یکی عرصه آموزش است. طبیعتاً برای کسی که می‌خواهد در فقه و اصول کار کند چه یاد بگیرد و چه یاد

متعلم:

در این قسمت «تعریف، شرایط و وظایف متعلم» مورد بررسی قرار می‌گیرد.

تعریف «متعلم»:

از آنجایی که متن درسی باید با متعلم تناسب حداکثری داشته باشد، ضروری است نیم نگاهی نیز به این عنصر داشته باشیم.

«متعلم» فردی است که آمادگی خود را جهت ورود به مجموعه آموزشی برای نیل به اهداف آموزشی از پیش تعیین شده اعلام کرده است. و مجموعه آموزشی نیز پس از احراز شرایط، وی را جهت آموزش پذیرفته است. مهم‌ترین شرط یک متعلم، سطح توانایی علمی مورد نظرمی باشد.

شرایط و وظایف متعلم:

متعلم وظیفه دارد تمام سعی و کوشش خود را صرف نیل آمدن به اهداف آموزشی تعریف شده بنماید.

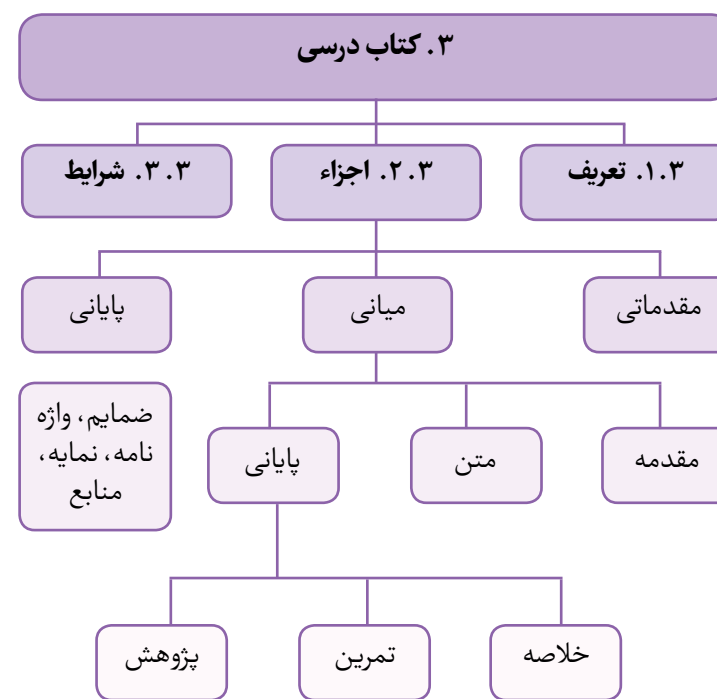
هیچ یک از عناصر آموزشی تعریف شده را نباید زاید و غیر ضروری شمرد و گام به گام با اهداف آموزشی بیان شده پیش رود.

متن درسی:

در این قسمت «تعریف، اجزاء و شرایط کتاب درسی» مورد بحث قرار می‌گیرد: نمودار زیر بیان کننده قسمت‌های مختلف «کتاب درسی» است.

تعریف کتاب درسی:

لازم است کتاب درسی به طور مشخص و دقیق تعریف شود. «بررسی‌ها حاکی از آن است که تاکنون تعریف رسمی و مورد قبول از طرف متخصصان و صاحب



تصویر شماره ۲

کرده است. کتاب درسی نقش مهمی در ساختار و فعالیت‌های روزمره تدریس ایفا می‌نماید، وسایل مرتبط علمی را به صورت قابل درک برای متعلمین ارائه می‌نماید، تا نیل به اهداف کلان آموزشی را میسر سازد. متن درسی خواه در شکل سنتی آن (کتاب) و خواه در شکل جدیدش (روی صفحه نمایش رایانه) بدیل ندارد و برنامه‌های تکمیلی اساتید نمی‌توانند کمبود کتاب درسی را به طور کامل جبران نمایند. بنابراین نظریه کسانی که جایگاه کتاب درسی را زاید و غیر اصلی می‌انگارند کامل نیست.

نظران این حوزه علمی ارایه نشده است با این وجود تعاریف زیر نمونه‌ای از تعاریف ارایه شده برای کتاب درسی است^۱. «کتاب درسی ابزاری است که معلم آن را جهت برانگیختن متعلمین با شرایط معین»^۲ و مشخص و اعطاء حداکثر آگاهی و درک وفهم، درباره یک ماده درسی با موضوع و سطح علمی مشخص تدوین

۱. اُون، ۲۰۰۷، ص ۸ به نقل از «محتوای کتاب درسی»، ص ۵۰.
۲. (دارای جامعیت و مانعیت نسبت به اهداف کلی آموزشی و کلی درسی و جزوی درسی. ۲) محرک حیطه عاطفی متعلم. ۳) دارای رویکرد پژوهشی. ۴) محرک رویکرد فعال نه انفعال

امکان برایش فراهم نیست تا در مورد مسائل جدید و نکته های ریز مربوط به آن درس و اشکالات احتمالی مطرح از ناحیه طلبه ها کار علمی کند. حال طلبه ها نیز که معلوم است؛ طلبه‌ها ۵ تا درس را فرصت نمی‌کنند مباحثه کنند چه برسد به اینکه استادی بخواهد به طور مثال در یک مبحث اعتقادی کلام جدید برای آنها بگوید.

راه حل برای رفع این مانع این است که در مدرسی که این امکان فراهم است و ما فکر می‌کنیم این حوزه از آن جاها است، باید یک فکری کرد، این از آن جاهایی است که غفلت عجیبی صورت گرفته و چیزی شبیه هیأت علمی لازم است برای اینکه یک استاد بیش از یک یا دو درس تدریس نکند تا بتواند روی محتوا و مسائل لاینحل و شبهات مربوط به آن درس کار کند، طبیعتاً با این محاسبات ساعتی نمی‌شود توقع داشت که یک استاد برای یک جلسه درس، روزی ۱۵ ساعت کار کند، این عملی نیست و چون عملی نیست و حجم موارد درسی زیاد است، عملاً مباحث درسی با پژوهش و تحقیق همراه نیست و به همین خاطر، لذت از درس برده نمی‌شود و در ذهن طلبه مسئله درست نمی‌شود تا برای حل آن به سمت پژوهش برود. لذا بعد از مدتی ممکن است درگیری با شیخ و آخوند اتفاق بیفتد که اینها چه می‌گویند که زندگی ما را تلخ کرده‌اند. چرا؟ چون درکی نیست از فضای فرمایشات آنها صورت نمی گیرد.

پژوهش محور نبودن کلاس‌های آموزشی
یک وقتی من از یک استادی که شاید ۴۰ سال مکاسب محرمه فرموده و شاید بیش از ۱۰۰ تا پایان نامه سطح چهار را راهنمایی کرده چند تا سوال پرسیدم که امروز در

بحث سب مؤمن، آیا فلان فرقه اسلامی جزء مؤمنین هست یا نیست؟ دیدم که این بزرگوار، مستحضر نیست. علتش چیست؟ علت این است که ۴۰ سال مباحث را تکرار کرده است. به ما گفتند که بعضی‌ها ده تا درس در روز می‌دهند. خب اصل این کار خیلی خوب است ولی دوره با دوره فرق می‌کند؛ یک زمانی بوده که دسترسی به منابع نبوده استاد باید همه آنچه در منابع دیگر هست را املا می‌کرده اما الان همه منابع قابل مراجعه است. گرچه اگر کسی بخواهد این کار را بکند و شبه تمهیدیه هایی مثل آن چه در قم هست را در مکاسب و یا کفایه داشته باشد عملاً بالاتر از متن خوانی و فهم متن، یک تمرکز و توغل مفصلی لازم دارد و با این مشکلات معیشتی روزگار ما انصافا جور در نمی‌آید و اولین مانع عدم رشد پژوهش، دیدگاه نادرست نسبت به اساتید پرتوان است و انتظار غلط مبنی بر اینکه باید ۵ تا ۶ درس در روز ارائه کنند. اگر می‌خواهیم اساتیدمان در جهت تقویت بنیه پژوهشی طلاب قدم بردارند، نگهداری و رسیدگی به اساتید را باید جور دیگری محاسبه کرد. اگر این تکریم و تجلیل و لحاظ شرایط معیشتی و حجم دروس صورت بگیرد، طبیعتاً اوضاع فرق خواهد کرد. لذا یکی از مانع‌های اصلی این است که کلاس‌های آموزشی معمولاً پژوهشی نیست و چون اینگونه نیست، طلبه می‌گوید کار من خوب پیش رفته؛ نمره خوبی هم در این درس گرفته‌ام و معدل هم بالا است، در امتحان شفاهی و کتبی هم قبول شده‌ام و تا به حال یک کتاب اضافی هم ندیده‌ام و به هیچ جا هم رجوع نکردم و در کنار کتاب فقهی، یک کتاب روایی مصدر هم ندیده‌ام، پس دیگر چه نیازی به پژوهش هست؟! پس این یک مانع این است.

توقع نابجای همه‌کاره شدن

مانع دوم این توقع است که ما می‌خواهیم همه کاره بشویم. این آرزو البته برای عده خیلیی است ممکن است محقق شود، ولی برای اکثر طلاب آنقدر که حقیر به عنوان یک طلبه بی استعداد استقضاء کرده‌ام فراهم نیست. طلبه‌های پایه هفت به بعد عمدتاً تعداد زیادی از ایشان نشاط شان به شدت کم است، علت چیست؟ علت این است که احساس می‌کنند از خیلی چیزها یک اطلاعات اندکی دارند ولی جایی برای ابراز این معلومات ندارند؛ یعنی اگر بخواهند به عرصه‌ای ورود کنند، حرف آن‌چنانی برای گفتن ندارند. اولین قدم برای اینکه کسی بخواهد خدمت کند این است که باید در آن عرصه یک مزیتی نسبت به دیگران داشته باشد و این مزیت را پژوهش ایجاد می‌کند؛ یعنی اگر طلبه بخواهد جایی کار کند، در هر زمینه‌ای که بخواهد ورود کند یک مزیت لازم دارد... برای اینکه این مزیت اتفاق بیفتد راهی جز پژوهش نداریم تا حرف نو داشته باشیم و در آن موضوع یک تمرکز و تمحضی پیدا کرده باشیم. این به نظر می‌آید پایین ترین سطح کار علمی یک طلبه است. در فضای تبلیغ که ظاهر امر این است که مخاطب سطحش پایین‌تر است، نیاز به تحقیق و تتبع به شدت احساس می‌شود، وای به حال عرصه‌های بالاتر مثل مجتهد شدن یا محقق و یا نویسنده شدن. چرا؟ چون روزگار ما مثل ۳۰ سال پیش و سال‌های قبل از آن نیست که بشود یک بحثی را برای منبر آماده کرد و ۴۵ جا همان بحث را تکرار کرد؛ اولاً شما هر چه الان بگویی دو ساعت بعدش خیلی جاها ثبت و ضبط می‌شود و همین الان که من دارم گفتگو می‌کنم عزیز می‌مکن است در فضای

مجازی یک جستجویی کند و مصدر حرف من را پیدا کند و یا برایش قرینه و معارض پیدا کند و این بارها و بارها اتفاق افتاده و مخاطب می‌آید بر همین اساس با شما بحث و پرسش می‌کند. بنابراین عرصه مباحثات ما متفاوت شده است و این که الان در فضای تبلیغی کتاب ره توشه تبلیغ به دست مبلغ می‌دهند به نظر حقیر برای این است که اصلاً فضای تبلیغ را متوجه نشده‌اند؛ من طلبه اگر یک مقاله را بخوانم و بروم آن را ارائه کنم، طبیعتاً اگر بخواهم ۳۰ صفحه بخوانم، ۵ صفحه بیشتر نمی‌توانم ارائه کنم. پس برای اینکه من بخواهم مثلاً ۳۰ سال مبلغ باشم، نه مجتهد و پژوهشگر، و بخواهم سی سال حداقل سالی یک بار به مناسبت ولادت و شهادت یک امام صحبت کنم، معنایش این است که من ۶۰ تا یک ساعت مثلاً برای یک امام معصوم صحبت کنم، خب معلوم است که این بدون پژوهش اصلاً امکان ندارد وگرنه از داخل این کتاب‌های تکراری که معمولاً از روی هم نوشته شده مگر چقدر مطلب در می‌آید؟! یعنی اگر یک طلبه – نه خیلی به صورت تخصصی و ویژه – بلکه در همین حد که بخواهد به طور مثال سالی دو دفعه یک منبر برای ولادت و یک منبر برای شهادت حضرت موسی بن جعفر منبر برود و خیلی هم تکراری باشد، از آن ۶۰ ساعت، ۳۰ ساعت راهم اگر تکرار کند، بالاخره سالی یک‌بار باید بتواند ۳۰ ساعت راجع به موسی بن جعفر سلام الله و دوره ایشان، خدمات ایشان، کارهایی که ایشان کرده، مشکلاتشان، فضائل ایشان و... صحبت کند؛ حال محاسبه کنید برای این ۳۰ ساعت صحبت، اگر شما یک ساعت کند هم بخواهید صحبت کنید که بشود ۱۲ صفحه، لازمه اش این است که شما مثلاً

قریب به ۴۰۰ صفحه حرف داشته باشید، آن هم حرفی که مخاطب عمومی این‌ها را بلد نیست، چون فرض این است که امروز همه علاقه‌مندان و اهل مطالعه در کتاب‌های دم دستی این مطالب تکراری را خوانده اند. آیا می‌شود بدون تحقیق و پژوهش این حجم مطلب جدید برای مخاطب داشت؟ حالا این در مورد امام کاظم بود، در خصوص محرم و صفر که ۶۰ روز است اگر شما بخواهید به اندازه ۱۰ روز مطلب غیر تکراری داشته باشید، ببینید در طی ۳۰ سال چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا این حجم از مطلب غیر تکراری را می‌شود بدون اینکه آدم پژوهش کند، برای مخاطبان امروزی فراهم کرد؟

اعتماد افراط‌گونه به نقل قول‌های دیگران

از همه اینها مهم تر این نکته است که بیشتر اوقات مسئله برای خودمان روشن نمی‌شود و توجه نداریم که اگر ما اهل پژوهش باشیم دیگر نباید به حرف هرکسی اعتماد کنیم. یک استادی ۲۰ سال پیش به من فرمود اگر می‌خواهی منبر بروی توصیه می‌کنم که هیچگاه از شنیده‌هایت نقل نکن! شما امتحان کن ببین روز اول آدم لال‌مونی می‌گیرد! چون هرچی بلد بوده‌ایم از شنیده‌ها بوده است. البته ما شنیده‌های خاص از یک استاد ویژه آن هم به صورت مستقیم را هم جزء پژوهش حساب می‌کنم مشروط به اینکه فرمایش خود استاد باشد نه اینکه آن استاد به روایتی استناد کرده باشد؛ بنابراین منبر رفتن با این شیوه در ابتدا خیلی مشکل است. علت اینکه خیلی از مباحث در منبرها جذابیت ندارد این است که این حرفی را که من الان میزنم شما ۴۵ دفعه از جای دیگری به انحاء مختلف شنیده ای. در یک ماه

مبارک رضانی در صنف لباس فروشها هفت شب یادم هست که هفت نفر آمدند منبر رفتند هر هفت شب ماجرای باران نیامدن در قوم حضرت موسی را بیان کردند که خداوند فرمود: یک نفر گنه‌کار در بین شما وجود دارد او را معرفی کنید و ... دیدم از پنج دقیقه تا ۴۵ دقیقه ورژن‌های مختلف این داستان را گفتند، خوب معلوم است که این جذابیت ندارد. حالا این داستان اصلش کجاست؟ آیا واقعا اصل مطلب ۴۵ دقیقه نکته دارد؟ اگر من خودم بروم به سمت اینکه بینم حقیقت ماجرا چه و کجا و چه زمانی و با چه جزئیاتی رخ داده، اولاً برایم مسئله تولید می‌شود و ثانیاً در این حال یکی باید بتواند خود من را خاموش کند! چون دیگر شب‌ها از نگرانی و دغدغه مسئله داشتن خوابم نمی‌برد.

ضرورت تطبیق قواعد اصولی به مسائل مبتلا به جامعه

شما طلبه ها همین اصولی را که دارید می‌خوانید یک زمانی مرحوم وحید بهبهانی و دیگران سراخباری و اصولی بودن دعوا کرده اند و ما الان به عنوان اینکه خواندن اصول در حوزه یکی از واضحات هست آن را می‌خوانیم، ولی اگر توجه کنیدکه امروز جامعه ما یک جامعه به شدت هیئتی است و با کثرت تولید مناسبت هم مواجه هستیم خواهید دید جامعه مذهبی ما در هیئت‌ها عمدتاً خبر ندارند که به صورت عوامانه اخباری مسلک هستند و اصلاً مرجعیت در بین آنها اعتباری ندارد. این همه ما اصول می‌خوانیم و حال آن که جامعه متدین مخاطب ما در اولیات این بحث مانده اند! خب اگر من بدانم این بحثی که دارم می‌خوانم همین امروز مسئله جامعه دینی ما و مسئله مذهبی‌ها است، آن‌گاه

یعنی اگر طلبه بخواهد جایی

کار کند، در هر زمینه‌ای

که بخواهد ورود

کند یک مزیت لازم

دارد... برای اینکه

این مزیت اتفاق بیفتد

راهی جز پژوهش

نداریم تا حرف نو

داشته باشیم و در آن

موضوع یک تمرکز و

تمحض پیدا کرده

باشیم.



وضعیت

یادگیری و مطالعه من

خیلی متفاوت می‌شود. اگر من بررسی کنم، یک آمار بگیرم ببینم بالای ۵۰ درصد شبهاتی که امروز در فضای دانشگاهی مطرح است پاسخ آن در همین مباحث اصولی نهفته است، با چنین ذهنیتی اصلاً اصولی که من می‌خوانم طور دیگری خواهد بود. حتی اگر نخواهم مجتهد بشوم یا بخواهم مبلغ در دانشگاه بشوم، آنها جنس سوالاتشان به گونه‌ای است که اگر من تعارض و تعادل و تراجیح را نخوانده باشم، نمی‌توانم بخش زیادی از این سوالات را جواب بدهم، دقت کنید! طبیعتاً این نوع درس خواندن، درس خواندن کتابی نیست؛ اگر بخواهیم مسائل را جواب بدهیم باید بتوانیم محتوای کتاب درسی را توسعه بدهیم و

این

همان پژوهش

هست؛ یعنی من بتوانم قاعده را تطبیق به مسئله کنم. حالا دو سه تا مثال عرض می‌کنم از واضحاتی که شما زیاد می‌بینید و متأسفانه تبدیل به فکر و عمل مومنین می‌شود که اگر یک ذره توجه پژوهشی می‌شد این اتفاق نمی‌افتاد.

یکی از شخصیت‌های برجسته محل اعتنای ما به عنوان باب الحوائج، دختر حضرت سیدالشهدا سلام الله علیه است. خیلی از مؤمنین هم روی این شخصیت تعصب ویژه دارند من هم کسی نیستم که بخواهم نظر بدهم ولی روضه‌هایی که همه ما در مجالس گوناگون شنیده یا خوانده‌ایم ثبت و ضبط است. سؤالی که در خصوص این شخصیت بزرگوار مطرح است اینه که مستند اصلی ما برای این که ماجرای خرابه شام وجود دارد یا نه

چیست؟

اولین جایی که

ماجرای حضرت رقیه به عنوان روضه خرابه شام مطرح شده کتاب کامل شیخ بهایی در قرن هفتم است. در کامل بهایی آمده که خانواده سید الشهدا را همراه با کاروان اسرا بردند در خرابه‌ای وقتی که بچه‌ها بهانه پدرانشان را می‌گرفتند، مادرها به بچه‌ها می‌گفتند پدرهای شما در سفر هستند. بعد نیمه شبی دختری ۴ ساله از دختران سید الشهدا شب از خواب بیدار شد و گریه کرد و سراغ پدرش را گرفت، سرپر را در درون طبقی آوردند جلوی او گذاشتند و ایشان به شهادت رسید. چقدر ما با این ذکر مصیبت حاجت گرفتیم، هیچ شکی در آن نیست... خب مستند این ماجرا کجاست؟ در کامل بهایی. امروز مستند ما چیست؟ همین کتاب چاپ شده کامل بهایی. خب باید ببینیم این کتاب چاپ شده اولین بار از کدام نسخه چاپ شده؟ اولین بار از هند چاپ شده

است. حالا آن نسخه که در هند بوده از روی چی چاپ شده است؟ از روی نسخه خطی. بسیار خوب! نسخه خطی را نگاه می‌کنیم ببینیم در آن چی نوشته شده؟ در نسخه خطی—که الان کاری به درست یا غلط آن ندارم—این طوری نوشته شده که «زنان خاندان رسول یا عورات اصحاب سیدالشهدا به بچه‌هایشان می‌گفتند که پدران شما مسافرت رفته‌اند. دختری از این دختران شب بلند شد و گفت من پدرم را می‌خواهم و گفتند سر پدرش را برایش بیاورید». ببینید اصلاً در نسخ، اسمی از دختر امام حسین علیه السلام نیست. دقت می‌کنید! اینکه آقای خوشوقت یک زمانی در خصوص مستند این ماجرا اظهار نظر کرده بودند و فرموده بودند که ایشان یکی از دختران اصحاب یا خاندان اهل بیت هستند ولی لزوماً دختر امام حسین نیستند—و به خاطر همین اظهار نظر بحث‌هایی در جامعه حوزوی بالا گرفت و درس ایشان در مسجد اعظم به هم خورد—ریشه اش از اینجا بوده که لابد ایشان نسخه اصلی را دیده بودند. ما ۲۲ و یا ۲۳ نسخه را بررسی کردیم، گرچه اولین بار مرحوم علامه سید جعفر مرتضی این را متعرض این مسأله شده بودند. پس از بررسی باورمان نمی‌شد که این قدر تغییر در کتاب داده باشند. حداقل در بادی امر چنین چیزی به ذهن آدم می‌رسد که به نسخه‌ها رجوع کنم و به شنیده‌ها اعتماد نکنیم و بررسی کنیم که این ماجرا از کجا نقل شده؟ در چنین وضعیتی قدم اول پژوهش این است که من به هر چیزی اعتماد نکنم. ملاحظه می‌کنید که خود این مسئله الان برای شما مسئله درست می‌کند. می‌خواهم بگویم همین مسائل دم دستی را اگر اهلش نباشی یک دفعه مواجه می‌شوید با وضعیتی که اهل شبهه می‌آیند و

اساس عقاید ما را می‌زنند می‌شورند و می‌برند. به هر ترتیب در بین اهل نسخه و تاریخ این بحث الان رونق دارد... الان چیزی که بین صاحبان فن در مورد این دسته از نقل‌های تاریخی مطرح است اینه که اصلاً از این کتاب‌ها زیاد درست شده است و انتقال و انتحال صورت گرفته است؛ یعنی در یک کتاب یک چیزی بوده بعد از روی آن نوشته‌اند و بعدی‌ها از روی آن کتاب دوم نوشته‌اند و دیگران نیز از روی آن سومی و همین‌طور نوشته‌اند و در این بین کلمات را مرتب ویرایش کرده‌اند، حک و اصلاح کرده‌اند. در کتب معاصر خودمان هم کتابی را سراغ داریم که چاپ شده است و از آن ۲۰۰ صفحه را حذف کرده‌اند یعنی محقق محترم صلاح ندانسته که این ۲۰۰ صفحه را توی چاپ بیاورد کأنه نویسنده بی‌خود نوشته و لذا دستکاری فراوان است. حالا اینکه در منابع عامه چه قدر دستکاری زیاد است، اصلاً نمی‌شود شمارش کرد ولی در آثار ما هم متأسفانه دستکاری فراوان است. خب الان بالاخره این یک مسئله است. ممکن است برای شما که دروس اعتقادات خوانده‌اید، شبهه پیش نیاید ولی اگر این مسئله را به یک آدم مذهبی بگویید یا شما را نیست و نابود می‌کند یا خودش شب خوابش نمی‌برد. ملاحظه می‌کنید که این عرصه پژوهش است برای یک روضه شب سوم که هر ساله تکرار می‌شود. حالا من اشاره مختصری بکنم به اینکه این تحقیق تا اینجا که عرض کردیم تمام نیست. در حقیقت اصل این چیزی که مرحوم عماد الدین طبری در بعضی نسخ نقل کرده، از هاویه است و در بعضی نسخ هم نگفته از کجاست. قدیمی‌ترین نسخه‌ای که به ما رسیده احتمالاً مربوط به اواخر قرن هشتم است. اما آیا این ماجرا در جاهای

دیگر نقل شده یا نشده؟ با اندکی بررسی می‌بینیم بله در روضه الشهداء نقل شده است.

اهل پژوهش به منابع تاریخی نه نگاه

افراطی دارند و نه تفریطی

اگر ما اهل پژوهش نباشیم، نسبت به روضه الشهداء ملا حسین کاشفی و ملا آقای دربندی یا افراطی برخورد می‌کنیم و یا تفریطی؛ یا بر اساس مدل شهید مطهری (ره)^۱ و به سبک مرحوم حاجی نوری هر آنچه ایشان در کتابش آورده را له می‌کنیم و یا مثل بعضی‌ها هر چه که ملا آقای دربندی بگوید را روی سرمان می‌گذاریم و درست می‌پذیریم. اما اگر انصاف داشته باشیم و به گفته‌ها توجه نکنیم و خودمان برویم سراغ متن، می‌بینیم این کتاب روضه الشهداء گر چه خیلی جاها حرف سست زده ولی هم ایشان و هم مرحوم ملا آقا دربندی صاحب کتاب اسرار الشهداء واقعا آدم محقق بوده‌اند و به ویژه در کتاب اسرار الشهداء اگر یک سیر محققانه داشته باشیم متوجه می‌شویم که چقدر حرف محققانه دارد... اصلاً ملا آقا دربندی می‌گوید من راضی نیستم مداح‌ها بروند و حرف‌های من را بخوانند چون من اینها را برای علما نوشته‌ام و راست هم می‌گوید و لذا خیلی‌ها که اصلاً حرف‌های ایشان را مراجعه نکرده‌اند، متأسفانه هر چه که خواسته‌اند بگویند را به ملا آقا دربندی نسبت داده‌اند.

کتاب روضه الشهداء ملا حسین کاشفی که چاپ منقحش هم موجود است،

۱. فرمایشات شهید مطهری در مسائل مقتل، هیچ کدام از خود ایشان نیست؛ در واقع شهید مطهری که محقق اسلام شناس و فیلسوف است در بحث مقتل اصلاً پژوهشگر نیست بلکه همه آنچه که می‌گوید، تکرار فرمایشات حاجی نوری است.



معلوم است نسخه پدرمادر داری است، معلوم است از کدام نسخه تحقیق شده تا این کتاب چاپ شده و این گونه نیست که همین طوری نوشته شده باشد حتی در اول کتاب، نسخه را معرفی کرده. اگر در آن نسخه دقت کنید خواهید دید که ملا حسین کاشفی وقتی دارد ماجرای حضرت رقیه را می‌گوید اصلاً اسم ایشان را نمی‌برد بلکه می‌گوید در کنز الغرائب اینگونه آورده است. ایشان سال ۹۱۰ هجری قمری از دنیا رفته و نسخه خطی دوره حیات ملاحسین کاشفی هم

در کتابخانه مجلس موجود است؛ یعنی در زمان حیاتش نسخه را از روی نسخه اصل نوشته و آن نسخه موجود است. در یکی از همین کانال های مجازی ماجرای حضرت رقیه را اینگونه رد می کند؛ می‌گوید : ما نسخ قدیمی کامل بهایی را دیدیم و اسمی از دختر حسین (علیه السلام) در آن نسخه ندیدیم، بنابراین از آنجا که یک خوش انصافی نسخه ای از کتاب کامل بهایی را در هند چاپ کرده که پرا از این دست اضافات

است، پس همه آنچه در ماجرای حضرت رقیه در کتاب کامل بهایی آورده شده را یک نفر از خودش اضافه کرده، به این ترتیب نتیجه می‌گیرد که آن مصدر قرن هفتم بی اعتبار است! فعلاً به طور اجمال خدمت شما عرض کنم که نه آقا مسئله به اینجا تمام نمی‌شود؛ اگر کامل بهایی از الهاویه نقل کرده، ملا حسین کاشفی از کنز الغرائب نقل کرده است. اما این که کنز الغرائب چه کتابی است؟ موجود است یا موجود نیست؟ در آن چه گفته است؟ ایشان تلخیص

کرده یا عین مطلب را آورده؟ حالا حالاها کار هست. اصلاً بحث تمام نمی‌شود. اولین قدم در پژوهش این است که قبول کنیم مجموعه های مرکز کامپیوتری نور، مجموعه های کاملی نیست... چون هر سال یا دو سال ۱ بار ورژن جدید می‌دهد و خودشون همچنین چیزی که شما راجع به آنها گفته می‌شود را باور ندارند. این دنبال نکردن مطلب و ندیدن اصل نسخه و توجه بیش از حد به این کتب دیجیتالی فاجعه آفرینی می‌کند الان مباحثی که این طرف و آن طرف مطرح می‌شود این راهی ندارد جز اینکه من روش پژوهش یاد بگیرم و مظان مباحث حداقل در آن حیطه‌ای که دارم کار می‌کنم بدانم کجاست؟ محل نزاع را هم بدانم چه هست؟ و داوری هم بتوانم بکنم مبلغ بدون تولیدکننده بودن امکان ندارد.

ضرورت توجه به استعدادها و مزیت‌های خودمان در قیاس با غیر طلاب

یکی از دلایل افسردگی در طلاب پایه‌های بالاتر این است که احساس می‌کنند که عمرشان رفته و آن چیزی که باید یاد می‌گرفتند را یاد نگرفته اند. امتحان داده‌اند نمره گرفتن ولی چیزی در این آبکش نمانده است! خب چه کار کنیم که مزیتی ایجاد کنیم؟ مزیت شما طلبه‌ها در این امور چیست؟ اولاً چند سالی هست شما مباحث دینی خوانده اید و درس اخلاق دیده اید، دروس عقائد دیده اید و اگر کسی هر چقدر هم ضعیف باشد به اندازه دانشجویی که دکترای تاریخ دارد عقائد او قطعاً قوی تر است. ثانیاً ادبیات عرب معمولاً بلد هستید معمولاً با کتاب عربی نامانوس نیستید در حالی که ما در دانشگاه برای کسانی که دکترای تاریخ اسلام داشتند دوره برگزار می‌کردیم و آنها

می‌گفتند کتاب فارسی مطالبی که می‌گید کجا هست؟ معلوم است که چنین کسی هیچ وقت نمی‌تواند پژوهشگر بشود، برای اینکه ابزار را ندارد؛ درست مثل کسی که عربی بلد نیست و می‌خواهد فقه کار کند. در سیره معصومین هم همین طور است، بدون عربی راه نمی‌شود رفت باید بگردید ببینید کدام از آن متون ترجمه دارد و حالا کدام ترجمه دقیق است؟ اگر کسی در این عرصه که مسئله نظام است، و چهار یا ۵ سال کار کند، خواهد دید که همه نظام اسلامی مانند جوجه‌های کوچک دهانشان را تا ته باز می‌کنند و منتظرند که مادر غذا بیاورد، همه نظام اسلامی منتظر محتوا هستند و محتوای اسلامی را باید از حوزه بگیرند.

اگر کمی توجه کنیم که چه استعدادی داریم؟ چه مزیتی می‌توانیم داشته باشیم؟ در کجای این عرصه جهاد می‌توانیم کار کنیم؟ ده‌ها عرصه هست مثلاً فرض بفرمایید رهبر معظم انقلاب می‌فرماید که ما باید نگاه‌مان به حکومت امیرالمومنین (علیه السلام) باشد هم برای نقد وضع موجود هم برای ایجاد وضعیت مطلوب یک الگو لازم داریم. خب بسم الله باید عده‌ای پیدا بشوند و بروند سیره امیرالمومنین در حکومتش را فهم کنند و این را تبدیل به قاعده و قانون کنند و آن جایی که امکانش هست با توجه به ثابت و متغیرها و روش‌شناسی شاخص معین کنند. ببینند امیرالمومنین هر وقت می‌خواستند عزل و نصب کنند چه کار می‌کردند؟ در روایات ما ۵۲ شاخص برای کارگزار اسلامی ذکر شده است، از این ۵۲ تا شاخص آیا امیرالمومنین (علیه السلام) وقتی می‌خواست کارگزار نصب کند خودش به این ۵۲ تا عمل کرده؟ آن روایات دارند ایده‌آل‌ها را بیان می‌کنند. امیرالمومنین در انتخاب کارگزار در آن عرصه که بود از

همان موجودین باید انتخاب می‌کرد از آن ۵۲ تا کدام را امیرالمومنین انتخاب کرده که در آن هم ابقای ابوموسی هست و هم فرماندهی اشعث در میمنه سپاه است و هم مالک اشتر در آن هست؟ اصل چه بوده است که ما امروز بخواهیم از روی آن الگویی را فهم کنیم؟ در اینجا تا دلتان بخواهد مسئله ریخته است. در این عرصه که یک تنه‌اش فقه و یک تنه‌اش سیره است و فضا باز و همه هم هل من ناصر می‌گویند و دنبال آدم می‌گردند، اگر طلبه‌ها در این کار ورود نکنند، و جماعت دانشگاهی بخواهند ورود کنند، اینها اصلاً اصول نمی‌دانند چیست؟ معمولاً ادبیات عرب نخوانده‌اند؟ معلوم نیست نکات و مسائل اعتقادی دارند یا ندارند؟ و اصلاً نمی‌دانند غدیر چیست که بخواهند چیزی برداشت کنند. متأسفانه عرصه را ما خالی می‌کنیم و دیگران می‌آیند به شکل بدی پر می‌کنند. اگر به توان و استعداد و علاقه‌تان توجه کنید در هر عرصه‌ای که بخواهید ورود کنید، بدانید حتماً در آن زمینه نیاز مبرم فراوان فی الحال موجود است آن قدر که شما وقت سر خاراندن نداشته باشید.



معرفی کتاب «پس از چهل سال»



نویسنده :
حمید سبحانی صدر

سی سال از رحلت نبی اکرم ﷺ و چهل سال از آغاز حکومت اسلامی آخرین فرستاده خدا ﷺ گذشته بود که با سبط پیامبر ﷺ، حسن بن علی ﷺ به عنوان خلیفه مسلمین بیعت شد. تنها پنج سال بود که خلافت پیامبر ﷺ در جایگاه حقیقی خویش قرارگرفته بود که تمام دستگاه ابلیس به کار افتاد تا جامعه اسلامی را از درون خویش به سویی ببرد که حکومت اسلامی آن، در همان مجرای انحرافی سابق خویش به جریان افتد. چه سزی است در این چهل سالگی ها؟! چرا در چهل سالگی حکومت اسلامی پیامبر ﷺ، با تهی ساختن جامعه دینی از درون خویش، می‌کوشند که حجت خدا ﷺ را به پذیرش صلح با طاغوت وادارند، تا به بهانه یک مطالبه عمومی، خلیفه به حق مسلمانان که کسی جز او شایستگی چنین ولایتی را ندارد، با پای خویش از صحنه حاکمیت سیاسی کنار رود؟!

بدون تردید مردم سال چهلم هجری ﷺ، اگرچه در یک جامعه اسلامی تربیت یافته بودند، اما تربیتشان متأثر از حدود سه دهه تلاش مؤثر برای انحراف از صراط مستقیم نبوی ﷺ بود. رفتار جامعه

شیعه آن روز در ماجرای صلح، و عدم همراهیشان با حجت خدا ﷺ در مصاف با جبهه شیطان، و وادار ساختن او به کنار آمدن با معاویه، همه ناشی از تحولی بود که در اندیشه‌های بنیادین آنان رخ داده بود و اگرچه همگی عنوان مسلمانی و یا تشیع را یدک می‌کشیدند، اما چنان دلباخته دنیا و اسیر رفاه طلبی خویش بودند که با فراموشی تمام آن آرمانهای نخستینی که به خاطر آنها در کنار خاتم رسولان ﷺ مجاهدت می‌کردند، دیگر برایشان تفاوت چندانی نمی‌کرد که شجره ملعونه بنی‌امیه بر مسند حکومت نشسته باشد، یا خاندان بی‌پدیل پیامبر ﷺ. جز با تحریف پیامبر ﷺ که بنیانگذار حکومت اسلام است، نمی‌توان همچنان اسم او را آورد، شعارهای او را داد، ولی به عکس او عمل کرد. از سوی دیگر، ترویج رفاه طلبی و دنیاگرایی، قدرت طلبی و ثروت اندوزی، و کم‌رنگ ساختن عنصر معنویت، موجب تبدیل ارزشها و تغییر مبدأ میل جامعه از دینداری به دنیا طلبی گردید. در جامعه ای که ارزشها کاملاً وارونه گشته، و صالحان از معیار ارزش‌گذاری به دور انداخته شده اند، ناصالحان در میان هلهله و شادمانی این اجتماع مسخ شده،

کرسی حکمرانی اسلام را تصاحب نموده و اندک اندک با کنار نهادن قوانین اسلام از عرصه حاکمیت، زمینه سکولاریزه کردن حکومت را فراهم می‌سازند. امام حسن ﷺ نیز در چنین فضایی ناچار به پذیرش صلح شد، اما حُسن این نرمش قهرمانانه، نباید ما را از قبح عملکرد شیطانی زمینه‌سازان صلح غافل سازد؛ چراکه پذیرش حاکمیت طاغوتی چون معاویه، نتیجه سالها فعالیت دستگاه تبلیغاتی جنود شیطان بوده است. آنچه خواندید، بخش‌هایی از متن کتاب "پس از چهل سال" بود. با قرارگرفتن در چهل سالگی انقلاب اسلامی، و باتوجه به مدل توطئه‌های کنونی دشمنان خارجی و داخلی، چنین به ذهن رسید که شرایط کنونی، شباهت بسیاری به اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر امام حسن ﷺ دارد. دورانی که بنی‌امیه توانست در قالب یک جنگ نرم شکننده، فتنه‌ای به راه اندازد تا بدون هرگونه درگیری نظامی، جامعه اسلامی آن روز، حاکم الهی خویش را وادار سازند تا در قالب یک پیمان صلح، از صحنه حاکمیت خارج شده و حکومت را به جریان سلطنت طلب اموی واگذار نماید.

"پس از چهل سال" گزارشی است مستند از زمینه‌های اجتماعی و سیاسی صلح امام حسن ﷺ که منجر به انتقال حکومت اسلامی از اهل بیت پیامبر ﷺ به جریان سلطنتی بنی‌امیه در ابتدای سال ۴۱ هجری گردید.

از ویژگی‌های این کتاب آن است که نگارش آن تلفیقی از نشر گزارشی و ادبی است. آنجا که تاریخ مستند گزارش می‌شود از نثری روان استفاده شده و آنجا که به تحلیل می‌پردازد با قلمی ادبی، مخاطب

را با متن کتاب درگیر می‌سازد. درواقع در نگارش "پس از چهل سال" تاحدودی از سبک نگارشی کتاب "فتح خون" شهید آوینی الهام گرفته شده، و متن‌های تحلیلی از زبان "راوی" روایت‌گری شده است. از دیگر خصوصیات شاخص "پس از چهل سال"، شخصیت شناسی افرادی است که قبل و بعد از صلح امام ﷺ نقشی آفریده اند و شخصیت هرکدامشان، بیان‌گر یک جریان فکری و سیاسی در فتنه‌های امروز است. در واقع کوشیده‌ایم، شخصیت‌های

آن روزگار را آینه‌ای برای تماشای ماهیت سران و شخصیت‌های مؤثر در این روزهای جامعه دینی مان قرار دهیم تا خط سیر تصمیمات و عملکردهایشان و تاثیر آنها در سرنوشت این کشور، آشکارتر گردد. گفتمان سازی محتوای این کتاب می‌تواند دست‌های آلوده پشت پرده را که می‌خواهد با همان رویکرد شیطانی اموی، به براندازی نظام اسلامی در این روزگار دست یابد، بر ملا سازد.



مستندات و مآخذ قاعده درء از منظر فقه‌ای امامیه



نویسنده:
استاد علی شیبانی

قاعده «درء» یکی از قواعد مهم فقهی و بی‌گمان مشهورترین قاعده‌ی باب حدود و مجازات اسلامی در شریعت مقدس اسلام است که نخست در باب حدود مطرح شده و سپس از تسری آن به تعزیرات و سایر مجازات‌ها بحث شده است. اصحاب و فقه‌ای امامیه و حتی اهل سنت پذیرش این قاعده و تسالم بر آن را امری بدیهی می‌شمارند، اما درعین حال فقیه بزرگی از فقه‌ای امامیه همچون مرحوم آیت الله خویی، روایت «ادرئوا الحدود بالشبهات» را صحیح نمی‌داند و به چنین عمومی قائل نیست. این قاعده مشهور در نظام حقوقی ایران از منظر حقوق جزای عمومی و آیین دادرسی کیفری نیز اهمیت بسیار دارد؛ چراکه در صورت پذیرش اصل این قاعده، دو سؤال جدی راجع به این قاعده در حقوق جزای عمومی و آیین دادرسی کیفری مطرح است:

مجرای قاعده درء:

در مورد شمول قاعده‌ی مورد بحث نسبت به حدود به معنای اخص، بین فقه‌ای شیعه بلکه بین اکثر مذاهب اسلامی اختلاف نظر وجود دارد؛ ولی این مقدار، قدر متیقن ما بین همه فرق اسلامی است. بنابراین، هر جرمی که مطابق نظر فقه‌ا مستوجب حد به معنای اخص باشد، مشمول قاعده خواهد شد. به عنوان نمونه، صاحب جواهر در بحث سرقت و شرایط حدّ در این مورد می‌گوید: «هیچ اختلاف و اشکالی فقه‌ا در مورد اینکه حد سرقت همانند سایر حدود با فرض وجود شبهه ساقط می‌شود وجود ندارد.» (کما لا خلاف و لا اشکال فی درئه بالشبهة کغیره من الحدود)

بررسی آرای فقه‌ای شیعه نشان می‌دهد که در مورد حدود به معنای اخص، شمول قاعده نسبت به آن، مورد قبول همگان بوده و مخالفی در این میان نیست تا موافقین در صدد استدلال و اقامه حجت برآیند؛ بلکه شمول آن نزد همه مفروغ عنه بوده است.

کاربرد این قاعده در موارد مختلف حدود شاهد بر این مدعاست. همچنین آرا و اقوال فقه‌ای عامه نیز گویای این مطلب است که در مورد شمول قاعده نسبت به حدود به معنای اخص بین آنان اختلافی نیست. اگر اختلافی هم باشد در مورد توسعه دامنه شمول قاعده نسبت به تعزیرات و قصاص است.

در میان فرق اهل تسنن تنها فقه‌ای ظاهریه منکر چنین قاعده‌ای هستند. البته آنان نسبت به شمول قاعده بحثی

ارائه نمی‌دهند؛ بلکه اساسا مستندات قاعده را قبول ندارند.

از جمله نکته‌هایی که قاعده درء را تأیید می‌کند، بنای اجرای حدود بر تخفیف است. شهید ثانی در حدّ لواط کننده فرموده که اگر عمل لواط تکرار شود، براساس گفته فقیهان، وی در مرتبه سوم کشته می‌شود، زیرا گناه کبیره کرده است و اصحاب کبائر در مرتبه سوم کشته می‌شوند، اما احوط آن است که به دلیل روایت ابی بصیر در مرتبه چهارم کشته شود. در این باره دو روایت وجود دارد:

- عن أبی الحسن الماضی (علیه السلام) قال: (وأصحاب الکبائر کلها إذا اقیم علیهم الحد مرتین قتلوا فی الثلاثة).
- قال ابو عبدالله (علیه السلام): (الزانی إذا جلد ثلاثاً یقتل فی الرابعة).

شهید فرموده است: روایت دوم ترجیح دارد؛ زیرا بنای حدود بر تخفیف است و نیز احتیاط در دماء باید مراعات شود. همچنین علامه اردبیلی (ه‌۹۹۳.ق) در مجمع الفائده می‌نویسد: در کنار هر مسئله‌ای که به قاعده درء استشهاد کرده، به تخفیف گراییده است.

احتیاط در حدود

احتیاط در حدود، یا دماء، قاعده درء را تأیید می‌کند. علامه اردبیلی نیز در هر فرعی به قاعده درء (ادرئوا الحدود بالشبهات) بدان استشهاد کرده است. در حدود، بنابر احتیاط تا جایی که امکان دارد حد نباید جاری شود، همان‌گونه که در بسیاری از احادیث آمده است، پیامبر اکرم و امیر مؤمنان

حدّ را از اقرارکننده دفع می‌کردند و او را به برگشتن از اقرار خود وامی‌داشتند. همه مواردی که پیامبر و امیر مؤمنان، اقرارکننده را تبرئه می‌کردند و او را از اقرار باز می‌داشتند، برای احتیاط در نگاه داشت دماء بوده است. حاکم راه فرار را به اقرارکننده نشان می‌دهد و راه گریز را بر او باز می‌کند، اما شارع مقدس دقت در مورد دماء را می‌خواهد.

بدین سان نتیجه می‌گیریم؛ با توجه به قرآنی که یاد شد، مانند: نقل روایت در چند کتاب، نقل روایت مرسله همراه با (قال) در من لایحضره الفقیه، عمل بسیاری از فقیهان برطبق آن، ورود مضمون آن در بعضی روایات دیگر، ذکر این روایت در منابع عامه و نامه حضرت امیر به مالک اشتر، روایات قاعده درء معتبر شمرده می‌شوند و اگرچه بنابر علم درایت مرسله‌اند، چنان که یادآوریم عبارت عهدنامه مسند و صحیح است. برای همین، در صحت سند و اعتبار آن شبهه‌ای نمی‌ماند و مضمون این روایت، به تواتر معنوی ثابت خواهد شد.

آن گاه که لفظ چند روایت یکی نباشد، اما مجموع آنها به یک نکته دلالت کنند، تواتر معنوی خواهد بود.

آنچه به ثبوت یقینی حد می‌انجامد، اجرای حدّ را هم ساقط می‌کند و نیز از این روایت قاعده‌ای را برمی‌گیریم که منطبق بر فروع باشد؛ چنان که راغب گفته، معنای روایت، جست‌وجو کردن حيله‌ای برای دفع حدود است. شاید امیر مؤمنان (علیه السلام) نیز آنگاه که شخصی نزد او به کاری اقرار کرد که بدان حد تعلق می‌گرفت، وی را تخطئه کرد تا عذر و بهانه‌ای باشد برای دفع حد از او.

بدین سان دانسته می‌شود که حد را تا جایی که امکان دارد، دفع باید کرد. با وجود آن که در برخی از همین احادیث آورده شده که قسم و کفیل و ضامن در حدود پذیرفته نیست و حدّ خدا تعطیل نمی‌شود. پس اجرا بر یقین متوقف است و جز یقین حد را اثبات نمی‌کند. البته بیّنه حکم یقین را دارد و شارع مقدس نیز بیّنه را معتبر دانسته است.

شمول یا عدم شمول قاعده درء نسبت به قصاص، تعزیرات و دیات:

در این بخش از مقاله به پاسخ این سؤال می‌پردازیم که آیا قاعده مورد بحث، مختص به حدود الله است یا شامل قصاص و تعزیرات که مرتبط با حق الناس است، هم می‌شود؟

در خصوص این مسأله که آیا قاعده‌ی مورد بحث شامل مجازات‌های غیر معین (تعزیرات) هم می‌شود یا خیر، باید به این نکته توجه داشت که طبق تفسیری که از معنای «الحدود» در این قاعده ارائه شد، معنای این لفظ مطلق مجازات الهی است؛ زیرا از آنجا که این لفظ جمع همراه با الف و لام بوده و مفید عموم است، شامل مجازات‌های تعزیری نیز می‌شود و هیچ دلیل خاصی وجود ندارد که عموم این قاعده را تخصیص زده و آن را به مجازات‌های معین (حدود) اختصاص دهد.

همچنین در کلمات فقه‌ا بسیار اتفاق افتاده که لفظ حدّ، بر مجازات‌های تعزیری اطلاق شده است؛ حتی برخی این مطلب را صریحا اظهار داشته‌اند. از جمله، مرحوم محمد تقی مجلسی در کتاب روضة المتّقین گفته

است: «حدود شامل حدّ، تعزیر و قصاص نیز می‌شود.» افزون بر اینها، می‌توان با تنقیح مناط و لحاظ وحدت ملاک - که بر پایه‌های عقلانی و فلسفه‌ی اجرای مجازات در شرع اسلام بنا شده است- بر این عقیده بود که هیچ منعی در شمول قاعده نسبت به تعزیرات وجود ندارد. در اینجا به چند نمونه فقهی اشاره می‌کنیم:

کیفیت اثبات استمنا و مجازات آن

صاحب ریاض درباره کیفیت اثبات استمنا و مجازات آن می‌گوید: یثبت هذا الفعل بشهادة عدلین او الاقرار مرتّین بالخلاف، کما مرّ فی نظائره، و لو قیل یکفی الاقرار مرّة، کما علیه الاکثر، کان حسنا. لعموم الخبر «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز»، ألا ما اخرجہ الدّلیل من اعتبار الحدود، و هو هنا منفی. و قال الحلی: یثبت بالاقرار مرتّین، و ظاهره انه لا یثبت بدونه، و لا یخلو عن وجه، کما مرّ، سیّما مع حصول الشبهة بالاختلاف، فیدرء بها الحدّ؛

عمل استمنا به شهادت دو نفر عادل یا دو بار اقرار متهم اثبات می‌شود؛ البته در این باره اختلاف وجود دارد، کما اینکه درباره نظایر این عمل، مطلب بدین گونه است. ولی اگر گفته شود که یک مرتبه اقرار هم برای اثبات کفایت می‌کند، آن طور که اکثر فقه‌ا بر آنند، مطلب درستی خواهد بود؛ زیرا خبر «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز» مفید عموم است و شامل یک بار اقرار هم می‌شود؛ مگر اینکه دلیل خاصی وجود داشته باشد که نسبت به ادله اعتبار، حدود نقش تخصیص ایفا نماید؛ در حالی

که در این خصوص دلیل خاصی مبنی بر تخصیص وجود ندارد. مرحوم حلی گفته است: «با دو بار اقرار، این جرم ثابت می‌شود.» ظاهر کلام ایشان نشان می‌دهد که یک بار کافی نیست. همچنانکه پیش از این گفته شد، این نظر خالی از توجیه نیست؛ به خصوص که با وجود اختلاف بین فقها در تعداد دفعات اقرار، شبهه حاصل شده است. پس با حصول شبهه، حد برداشته می‌شود.»

ملاحظه می‌شود که در تعداد دفعات اقرار برای اثبات جرم استمنا، بین فقها اختلاف نظر وجود دارد که همین اختلاف، خود سبب حدوث شبهه‌ای شده است مبنی بر اینکه آیا جرم مزبور با یک بار اقرار ثابت می‌شود یا خیر؟ از طرفی هم می‌دانیم که جرم مزبور از اعمال مستلزم حد نیست؛ بلکه مرتکب آن تعزیر می‌شود. با وجود این، نظر صاحب ریاض این است که با استناد به قاعده‌ی درأ مجازات از او برداشته می‌شود. به علاوه، از کلام ایشان استفاده می‌شود که معنای حدّ مطلق مجازات است؛ به همین دلیل، ایشان لفظ حد را بر مجازات تعزیری اطلاق نموده و در صدر عبارت می‌نویسد: «فی حدّ الاستمناء».

مجازات حلال شمردن محرمات الهی

امام خمینی (ره) در خصوص مجازات کسی که محرمات الهی را حلال بشمارد می‌گوید:

من استحلّ شیئا من المحرّمات المجمع علی تحریمها بین المسلمین، کالمیته و الدّم و لحم الخنزیر و الرّبا، فان ولد علی الفطرة، یقتل ان رجع انکاره الی تکذیب النبی ﷺ او انکار الشرع. و الاّ

فیعزّز و لو کان انکاره لشبهة ممّن صحت فی حقه، فلا یعزّز...

اگر کسی یکی از محرمات الهی را که حرمت آن بین مسلمانان مورد اتفاق است؛ همانند خوردن گوشت مردار، خون، گوشت خوک و ربا را حلال بشمارد، اگر مسلمان زاده باشد، در صورتی که انکار وی به تکذیب پیامبر ﷺ و یا انکار شریعت اسلام برگردد، کشته خواهد شد. در غیر این صورت، تعزیر می‌شود. اما اگر انکار او به جهت حصول شبهه باشد، در صورتی که احتمال شبهه در حق او صحیح باشد، تعزیر نخواهد شد.

همچنین امام خمینی (ره) در جای دیگر می‌نویسد:

فی وطی البهیمة تعزیر و هو منوط بنظر الحکام و یشرط فیہ البلوغ و العقل و الاختیار و عدم الشبهة مع امکانها، فلا تعزیر علی... المکره و لا علی المشتبه، مع امکان الشبهة فی حقه، حکما أو موضوعا؛ در صورتی که کسی با حیوانی نزدیکی کند تعزیر می‌شود و میزان و نوع آن به نظر حاکم بستگی دارد. البته در اجرای این نوع مجازات وجود بلوغ، عقل، اختیار و انتقای شبهه در مرتکب شرط است. از این رو، کسی که براین عمل اکراه شود یا برای او شبهه (حکمی یا موضوعی) ایجاد شود، در صورتی که در حق او چنین شبهه‌ای صادق باشد، از مجازات معاف می‌شود.

عدم شمول قاعده بر تعزیرات حکومتی

مطلب دیگری که به نظر می‌رسد در پایان این گفتار ذکر آن ضروری است، این است که در بحث ما منظور از تعزیرات معنای مصطلح آن در فقه است؛ یعنی

مجازات شرعی که برای محرمات شرعیه مقرر شده است. ولی مقرراتی که حکومت اسلامی جهت حفظ نظم جامعه و جریان صحیح امور حکومت وضع می‌کند و برای متخلفین آن، مجازات‌هایی را پیش‌بینی می‌نماید- که اصطلاحا بدان تعزیرات حکومتی گفته می‌شود- مشمول قاعده‌ی مزبور نخواهد شد. این قبیل احکام جزو حقوق الله محسوب نشده، در باب آنها می‌توان حکم غیابی صادر کرد؛ چرا که در خصوص حقوق الله صدور حکم غیابی ممکن نیست؛ به همین دلیل، قاعده‌ی مورد بحث شامل آنها نخواهد شد؛ بلکه اینها حق حکومت اسلامی و ولی امر مسلمین جهت اداره حکومت مسلمانان است.

نظر فقهای عامه در مورد شمول قاعده

قابل توجه است که فقهای عامه (اهل سنت) در مورد عدم شمول قاعده نسبت به تعزیرات، به صراحت اظهار نظر کرده‌اند. از جمله، جلال الدین سیوطی در بحث مربوط به قاعده‌ی مزبور می‌گوید: «شبهه تعزیر را ساقط نمی‌کند.» علمای متأخر اهل سنت نیز نوعا همین نظریه را داده‌اند.

اقا در مقابل، برخی دیگر پس از تصریح به این مطلب که هیچ تفاوتی از حیث شمول قاعده نسبت به تعزیرات و حدود وجود ندارد، قائل به تفصیل در این زمینه شده‌اند.

قصاص بر مبنای قاعده درء

دیدگاه برخی از فقها

به نظر برخی از فقها، چون قصاص

از جمله‌ی حقوق الناس بوده و مبنای حقوق الناس نیز مدافقه است، از این رو چنانچه شبهه‌ای در باب قصاص عارض شود، نمی‌توان به این قاعده تمسک نمود. به علاوه، اصول عقلایی، چون اصل عدم نسیان، عدم خطا و غفلت، عدم اشتباه، عدم اکراه و نظایر آن جاری شده، مانع جریان قاعده‌ی مورد بحث می‌شود. از طرف دیگر، این اصول در باب حدود جاری نمی‌شوند؛ چرا که حدود الهی مبنی بر تخفیف و تسامح است؛ اما در قصاص که جزو حقوق الناس است این گونه نیست؛ بلکه نیاز به دقت دارد. بنابراین، در هر مورد که ادعای شبهه شود، خواه نزد حاکم و خواه نزد متهم و یا نزد هر دو، حاکم باید اصول عقلایی فوق را جاری سازد؛ یعنی نباید به مجرد حصول شبهه، قصاص را که از حقوق الناس است ساقط بداند. بنابراین، جریان اصول مزبور مانع جریان قاعده‌ی مورد بحث در باب قصاص می‌شود.

قصاص در زمره حدود الله

در مقابل، بعضی گفته‌اند که قصاص هم در واقع از زمره‌ی حدود الله است؛ زیرا حدود الهی منحصر در تازیانه نیست، بلکه هر کیفری که از جانب خداوند متعال معین شده باشد جزو حدود الله است. قصاص نیز از این قبیل است. «مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوَلِيِّهِ سُلْطَاناً»؛ کسی که به ستم کشته شود، همانا برای ولی او تسلطی (اختیار اینکه قصاص کند یا دیه بستاند) قرار داده‌ایم.

ما در آینده خواهیم گفت که قصاص از حقوق الناس است؛ یعنی حقی است که شرع برای جبران خسارت جنایت دیده

وضع نموده که می‌تواند از این طریق جبران کند یا با گرفتن عوض مالی و یا بدون آن درگذرد؛ ولی به نظر ما، در عین حال قصاص مشمول قاعده‌ی درأ است و در موارد شبهه ساقط می‌شود. به جهت آنکه در مسأله قصاص، پای جان و نقص عضو در کار است و از این جهت حاکم باید در حمایت از حق مزبور نهایت دقت را به خرج دهد و در موارد وجود هر گونه تردید، از اجرای آن جلوگیری نماید.

مفاد قاعده‌ی درأ چیزی جز این نیست که در موضوع جان آدمی و نقص عضو، قاعده‌ی احتیاط جاری می‌شود و مادام که از هر جهت، حاکم به وجود حق مطمئن نباشد، اجازه اجرای آن را صادر نخواهد کرد و از جان شهروندان محافظت خواهد نمود.

اشکال

ممکن است گفته شود که حدود الله بر تسامح و تخفیف بنا شده‌اند و اصول عقلایی در آنها جریان ندارد و برعکس در مورد قصاص، اصول عقلایی جاری می‌شود.

پاسخ

در پاسخ باید گفت که در خصوص قصاص هم اصول عقلایی جاری نمی‌شود؛ زیرا درست است که حقوق الناس مبنی بر مدافقه است، اما این دقت نظر مربوط به مسائل حقوقی و مالی است؛ ولی در دماء و نفوس، آنچه از روایات کثیره و تسالم اصحاب و مذاق شرع استفاده می‌شود، این است که تا آنجا که امکان دارد باید احتیاط نمود و در جریان قصاص دقت بیشتری انجام داد.

شاهد ادعای ما این است که موارد بسیاری در فقه وجود دارد که فقها به استناد قاعده‌ی درأ و حصول شبهه، حکم به سقوط مجازات قصاص داده‌اند. بنابراین، با لحاظ عموم قاعده و گفتار فقها و آنچه که در ردِّ ایراد فوق گفته شد، مسلم می‌شود که این قاعده در باب قصاص هم قابل جریان است. در انتهای این بحث شایسته است به چند نمونه‌ی فقهی نیز اشاره‌ای داشته باشیم:

حکم ارتداد

محقق حلی (ره) در مبحث مربوط به حکم ارتداد، ضمن طرح مسأله قتل مرتد می‌گوید: چنانچه مرتد توبه نموده، سپس کسی که معتقد به بقای او به بقای او به حالت ارتداد است وی را بکشد، از نظر شیخ طوسی باید قصاص شود؛ زیرا عنوان قتل عدوانی مسلمان صادق است؛ چرا که پس از توبه، عنوان مرتد بر او صادق نیست. آن‌گاه ضمن تردید در این حکم، علت تردید را عدم قصد کشتن مسلمان توسط قاتل بیان نموده است.

شهید ثانی در شرح مسأله فوق، پس از ذکر ادله‌ی شیخ طوسی در مورد وجوب قصاص، استدلالی دارد که جالب توجه است: و وجه العدم، عدم القصد الی قتله علی الحالة المحرّمة، و ان قصد مطلق القتل، و ان القصاص حدّ تحقق معناه فيه، و الظّن شبهة فیدرء بها. و هذا اقوی و حينئذ فتجب الدّیه فی ماله مغلّظة لانه شبهه عمد؛

دلیل عدم وجوب قصاص این است که هر چند قاتل قصد کشتن را داشت، ولی هرگز قصد کشتن یک مسلمان را نداشته است و از یک سو، قصاص هم مانند حد مجازات الهی است و عنوان

حد بر او اطلاق می‌شود و از سوی دیگر، با گمان قاتل بر بقای مرتد بر حال ارتداد، شبهه حاصل شده است، از این رو، مشمول قاعده‌ی درأ شده، کیفر قصاص از او ساقط می‌شود. به نظر من این نظریه قوی‌تر است. پس، پرداخت دیه بر قاتل واجب می‌شود؛ البته دیه‌ی «مغلّظه»؛ زیرا این قتل، قتل شبه عمد است.

با ملاحظه‌ی این عبارت، روشن می‌شود که از نظر شهید ثانی، اولاً قصاص هم نوعی حد شرعی است و عنوان حد بر آن صادق است. ثانیاً ظن حاصل برای قاتل که به گمان بقای مرتد بر حال ارتداد، او را به قتل رسانده، شبهه‌ای است که حدّ و قصاص را ساقط می‌کند.

حکم فرزند مجهول النسبی

در مورد دو نفری که مدعی ابوت یک فرزند مجهول النسبی باشند، اگر قبل از آنکه بر اساس قواعد مقرر در باب نسب، بچه به یکی از آنها ملحق شود و یکی از آنان فرزند انتسابی خود را بکشد، آیا حکم قصاص درباره وی جاری می‌شود؟ عده‌ای از فقها مثل محقق حلی، صاحب جواهر و علامه حلی قائل به عدم قصاص شده‌اند و دلیل شان قاعده‌ی درأ است. علامه حلی در این باره می‌نویسد: «لو تداعی اثنان صغیرا مجهولا ثم قتلاه، لم یقتلا به؛ لاحتمال الأبوة فی طرف کل واحد منهما، فلا یتهمج علی الدم مع الشبهة؛ هرگاه دو نفر نسبت به طفل صغیر مجهول النسبی مدعی ابوت شوند و سپس همان دو نفر او را به قتل رسانند، قصاص اجرا نمی‌شود؛ زیرا احتمال ابوت در مورد هر یک از دو طرف وجود دارد و با وجود شبهه، خون ریخته نمی‌شود.»

تعارض دو بینه در قاتل

همچنین اگر بینه‌ای در خصوص قاتل بودن فردی اقامه شود و بینه‌ی دیگر، شخص دومی را قاتل معرفی کند، از باب تعارض دو بینه، هر دو ساقط می‌شوند. در اینجا محقق و علامه حلی و فرزندش فخر المحققین، با عنوان شبهه، قصاص را از هر دو مرتفع دانسته، هر دو متهم را مکلف به پرداخت دیه‌ی مقتول به طور مساوی می‌نمایند.

علامه حلی در این زمینه می‌نویسد: لو شهد اثنان علی رجل بالقتل و شهد آخران علی غیره به، سقط القصاص و وجبت الدّیه علیهما نصفین، لما عرض من الشبهة بتصادم البینتین؛

هرگاه دو نفر علیه مردی به قاتل بودنش گواهی دهند و دو نفر دیگر علیه مردی دیگر آن قتل را شهادت دهند، قصاص ساقط و دیه بالمناصفه واجب می‌شود؛ زیرا با توجه به تعارض دو بینه شبهه عارض شده است.

فروع قصاص

مورد دیگر مسأله‌ای است که محقق حلی در فروع موضوع قصاص مطرح ساخته است:

اگر شخصی به کسی بگوید: «مرا بکش؛ وگرنه تو را خواهیم کشت»، قتل او مباح نمی‌شود؛ زیرا اذن او، حرمت قتل را از بین نمی‌برد. اما با این حال اگر اقدام به قتل او نماید قصاص واجب نیست؛ زیرا او شخص ممیزی است و حق خود را با اذن خود ساقط کرده و وارث هم در این مورد حقی ندارد.

شهید ثانی در شرح این مسأله دو وجه، یکی وجوب قصاص و دیگری عدم وجوب آن را بیان کرده و برای هر کدام

استدلالی را ارائه می‌دهد. آنگاه قول به عدم قصاص را به عنوان قول مشهورتر پذیرفته، اظهار می‌دارد: ففی ثبوت القصاص علیه و جهان: احد هما و هو الذی قطع به المصنّف العدم، لانه اسقط حقه بالاذن، فلا یتسلّط الوارث علیه، لانه اّما یتستحق بما ینتقل الیه عن المورث و المورث لا حق له هنا بالاذن، و لأنّ الاذن هنا شبهة دائرة.؛

در ثبوت قصاص دو توجیه وجود دارد. توجیه نخست که نظر قاطع مصنف (مؤلف شرایع) است عدم قصاص می‌باشد؛ با این استدلال که شخص مقتول با اذن، حق خویش را اسقاط نموده است.

بنابراین، وارث نسبت به اجرای قصاص قادر نخواهد بود؛ چرا که وارث تنها نسبت به آنچه از مورث به وی منتقل می‌شود ذی حق است و با توجه به اذن مورث، حقی برای او متصور نخواهد بود. به علاوه آنکه اذن موجب شبهه می‌شود و شبهه، دارئه (رافع از حد) است.

ملاحظه می‌کنید که از نظر شهید ثانی شبهه حاصل از اذن مقتول موجب سقوط قصاص می‌شود. منشأ شبهه این است که تسلّط وارث و ولی دم بر قاتل، ناشی از حق مورث است که پس از کشته شدنش به ورثه منتقل می‌شود و با توجه به اذنی که خود مقتول به قاتل خویش داده، در واقع از چنین حقی محروم شده است. بنابراین، ورثه دارای حق منتقل از مورث خویش نیست تا تسلط بر قاتل داشته، او را قصاص نماید. از طرف دیگر، علمای عامه نیز اتفاق دارند که قصاص با حصول شبهه، همانند حدود، ساقط می‌شود. از جمله، جلال الدین سیوطی صریحاً می‌گوید: «قصاص نیز با شبهه ساقط می‌شود، ولی دیه واجب می‌شود؛ مثلاً هرگاه مرضی را در پارچه‌ای

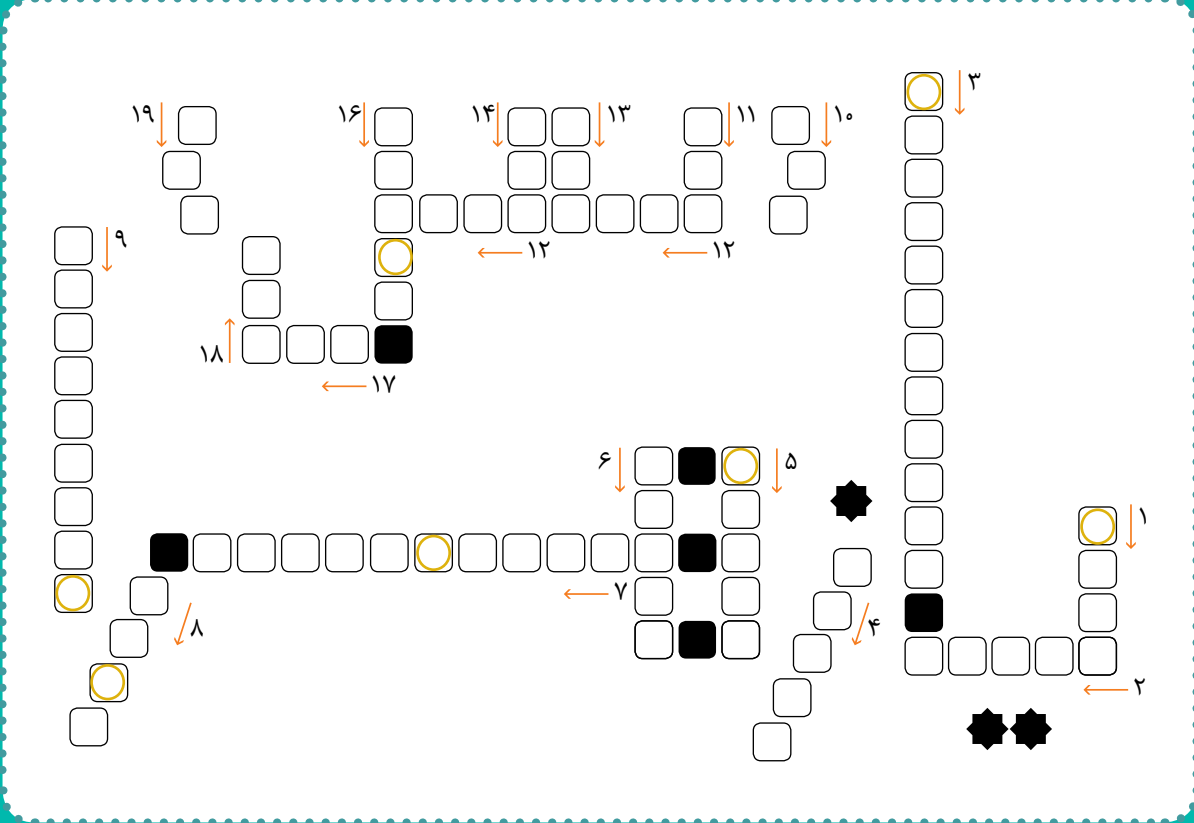
پیچیده باشند و شخصی به گمان اینکه او مرده است، ضربه‌ای بر او وارد سازد و بعد معلوم شود که به خاطر ضربه او، کشته شده است، چون قاتل قصد کشتن او را نداشته و حد اقل در این مورد شبهه حاصل شده است، از این رو قصاص بر داشته می‌شود؛ اما دیه او باید پرداخت شود.» با ملاحظه این نمونه‌ها روشن شد که استناد به قاعده‌ی درأ برای رفع قصاص در فقه امامیه و عامه سابقه داشته، بدون طرفدار نیست.

دیات بر مبنای قاعده درء

همان طور که می‌دانیم، در مقررات جزایی کشورمان دیه به عنوان یکی از انواع مجازات‌های اسلامی معرفی شده است. اینک این سؤال مطرح می‌شود که آیا می‌توان به استناد قاعده‌ی درأ، وجوب ادای دیه را در مواردی ساقط نمود؟

علت عدم شمول قاعده در مورد دیات
لفظ حدود مندرج در قاعده و ادله آن، حد اکثر شامل تعزیر و قصاص است و به طور مسلم، شامل دیات نمی‌شود؛ زیرا در ماهیت حقوقی دیه بحث است که آیا دیه نوعی مجازات است یا پرداخت غرامت و خسارت! با این تردید در ماهیت حقوقی دیه، تمسک به عام «الحدود» جهت شمول دیه جایز نیست؛ چرا که، از قبیل تمسک به عام در شبهات مصداقیه تلقی شده و در اصول فقه ثابت شده است که تمسک به عام در چنین مواردی صحیح نیست. بنابراین نمی‌توان با تمسک به عموم الحدود، دیات را مشمول حکم قاعده‌ی مزبور دانست. به علاوه، در فقه موردی مشاهده نشده است که فقهی در صورت شک و شبهه صرفاً با استناد به قاعده‌ی فوق، حکم به سقوط دیه

دهد. دلیلش این است که دیه را قانونگذار اسلامی برای احترام خون مسلمان وضع نموده است که در زمره‌ی حقوق مالی اشخاص محسوب می‌شود. در باب حقوق مالی، اصل بر مدافئه بوده و در این عرصه اصول عقلایی مثل اصل عدم اشتباه، اکراه، غفلت و نظائر آن جاری می‌شود. از این رو به مجرد شبهه، حق مسلمان ساقط نمی‌شود؛ البته در مواردی بالتبع، وجوب پرداخت دیه ساقط می‌شود که این مطلب به ندرت مورد توجه واقع شده است. (در مبحث قبل، چهارمین نمونه فقهی حاکی از این بود که به استناد حصول شبهه‌ی ناشی از اذن مقتول به قتل خویشستن، قصاص ساقط می‌شود. برخی از فقها اظهار داشته‌اند که دیه نیز ساقط می‌شود؛ زیرا خود قاتل اذن داده است؛ همچنان که شهید ثانی در ادامه همان بحث، این مطلب را نیز یادآور می‌شود: فان لم نقل بالقصاص ففی ثبوت الدیه ایضا و جهان مبنیان علی أنّ الدیة تجب للورثة ابتداء عقیب هلاک المقتول، أو تجب للمقتول فی آخر جزء من حیاته، ثم ینتقل الیهیم. فعلى الاول تجب و لم یؤثر اذنه و علی الثانی لا؛ و یؤیده أنّ وصایاه تنفذ منها و یقضی دیونه و لو ثبت للورثة ابتداء لما کان کذلک کزوائد التركة، و لو قیل بانتقالها الیهیم بالموت) باید توجه داشت که مسأله تأثیر شبهه در دیات- گرچه به طور غیر مستقیم- وقتی می‌تواند مطرح شود که در ابتدا قصاص واجب باشد، آنگاه به دلیل حصول شبهه، قصاص ساقط شود، سپس جایگزینی دیه مطرح گردد؛ ولی اگر ابتداء دیه واجب شود، مانند جنایات شبه عمدی و خطایی محض، پرواضح است که شبهه به دلیلی که در سطور قبل گفته شد هیچ تأثیری ندارد.



طلبه گرامی:

با قرار دادن خانه‌های طلایی در کنار یکدیگر رمز جدول بدست خواهد آمد.
به سه نفر اولی که رمز جدول را به شماره تلفن: ۰۹۱۰۱۵۸۴۹۴۵ ارسال کنند
یک عدد شارژ ۲۰۰۰۰۰ ریالی بعنوان جایزه اهداء خواهد شد.

توضیح:

- ۱- به معنای باکره است.
- ۲- حدیث مشهوری که اشاره به دلیل خلقت زمین و آسمان دارد.
- ۳- نقش نگین انگشتری حضرت زهرا علیها السلام.
- ۴- معنای فارسی کلمه ی عذرا.
- ۵- از صفات حضرت که اشاره به کتابت مصحف شریف فاطمه نیز دارد.
- ۶- خلیفه ی عباسی که فدک را بازگرداند.
- ۷- کتاب مشهور علامه سید جعفر مرتضی.
- ۸- حالتی که معمولاً در سجده به حضرت دست می داد.
- ۹- کتاب جلال الدین سیوطی که پیرامون حضرت زهرا علیها السلام نگاشته شده است.
- ۱۰- حدیث مشهوری از حضرت زهرا که در آن اشاره به نام ائمه علیهم السلام نیز شده است.
- ۱۱- تاریخ ولادت حضرت زهرا علیها السلام ... سال بعد یا قبل از بعثت می باشد.
- ۱۲- شافعی در عبارتی مشهور حب اهل بیت علیهم السلام را به چه چیز تشبیه می کند؟
- ۱۳- در کلام امام صادق علیه السلام از حضرت زهرا علیها السلام به چه عنوانی تعبیر شده است؟
- ۱۴- هدیه ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت صدیقه ی طاهره علیها السلام.
- ۱۵- آیاتی که در پاسخ به جسارت عاص به وائل نسبت به نبی مکرم اسلام نازل شد.
- ۱۶- به معنای فرشته ای زیبا است.
- ۱۷- خلیفه ای که از حضرت خواستگاری کرد اما پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه نداد.
- ۱۸- حیا از چه کسی موجب شد تا پیامبر اکرم حضرت زهرا علیها السلام را پاره ی تن خویش بدانند.
- ۱۹- به معنای بریدن ، قطع کردن و جدا شدن است.